

مجموع آرای عباسی تصنیف اسکندر الشهبازی

G. Ruiz, I, p. 1854

Sahifah I. with Mingavand

۵۲۰

الغیا

عالم آرای عباسی



عالم آزاد کے سیاسی
(حصہ اول -)

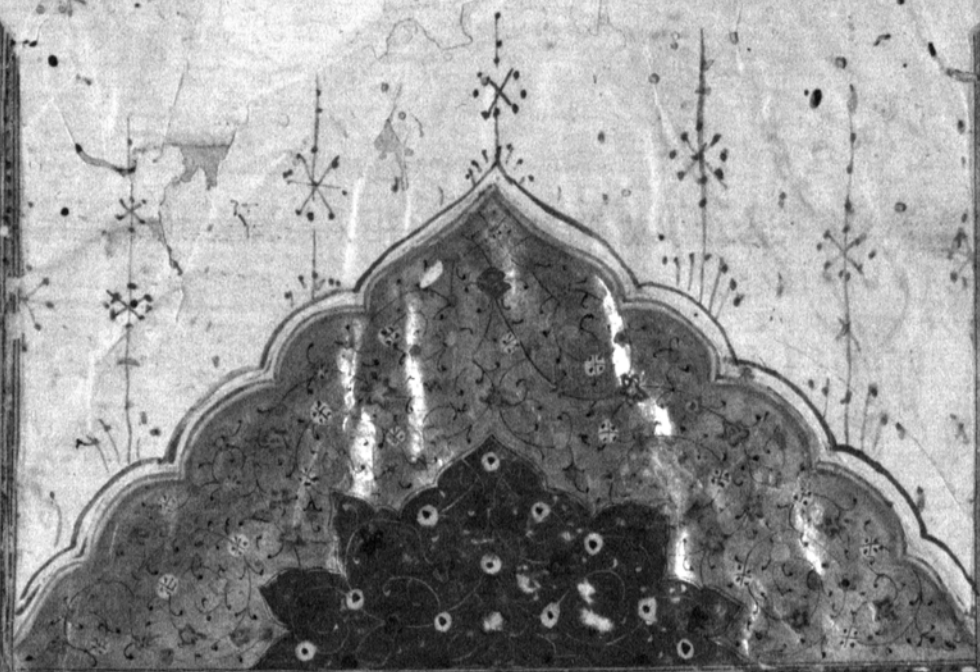
نصف مشرک
صفحه اول عالم آزاد
(۱۰)



بنیاد نظام
دولت و حکومت
سلطنت و دولت
صاحبان نامی
شاه و ملوک

کتاب
خواجگان

شاه جهان
آباد
۲۱۰



بسم الله الرحمن الرحيم
پرده کشای درامید و بیم

چون نغمه کبریا می گوی که بیرون از دایره عقول و افهام است در خور رتبه و حالت تیره و مژ که انسان نیت و تساوست
بارگاه احدیت که خارج از تصور و اوهام است بنان تلم افدرت تجر و یارای گذارش آن نه انا که بدن از وی غفلت افروزی
جسارت بشا به راه مقصود نهاده اند سرگردانان با ویه حیرت که در اولین کام خواش سپاس گذاری و کل بانه از و نه
بحال قدرت در یاق نشا احدیت در بزم دانش شمع نقین افروخته اند بقیل و قال حدوث و قدم و بانه اند صد شینان کمالی
که از جهان هوش و خرد دور افتاده به هم نمون انمقال که به کینه خردم و خوراثیات تو نیست و دانسته ذات تو بخردات تو
پای بند خیال محال گشته اند سزاوار عقل ناقص و بی دانشی خود آن دانستم که قدم از اندیشه این کاپوی متقاعد ساخته و سر من
حموشی کشم و از بجه در تنگای جصله تنگایکان بازار دانش کنجالی نذار و ساکت بوده و هر ادب بر لب زخم و دست عجز و کمال
در دامن عذر از او نخته زبان محمدت بیان بدینمقال کو یا که دایم رباعی آنجا که کمال کبریا می تو بود و عالم نمی از بحر عطای تو بود
ماراجه حمد و ثنای تو بود و هم حمد و ثنای تو سرای تو بود و ونعت جلال حضرت مقدس نبوی و مناقب و مناقب
مرقصوی و ایمه طاهرین نیز که سنده آریان بارگاه صطفی و ارتضا و مرشدان راه هدی اند ثانی صفات ایزدی بود و لایحه خود
پیرا دور احله دانش سرگردان با ویه حیرت و نادانی ساختن و از ان مرعلی جمالی باز آمد شروع در مقصد نمودن بی
و خالی از سوی ادب و است و غرض از تسوید انمقالات بلا یعنی نیت که اقل العباد اسکندر الشهیر منشی که در جهان نشا بود

با خواسته خودان دنیا پرست خود را از کتاب علوم متداوله که طبیعت بان راغب اشنا شده بود باز آورده هوس کسب علوم
بسیاق نمود و مدتی بان شغل تمام بی سرانجام برداشتم چون در آن فن با عقدا ناقص خود فی الجمله رتبه کمالی یافته و برخی
از اوقات شریف را صرف معامات ارباب دولت ساختم عقل دور اندیش را از شکر خواب غفلت بیدار ساخت خود
که این شغل خیر که اختیار کرده ترا از دریافت فضل و کمال بصد مرحله دور انداخت نو که در بحر موج معانی شناوری کردی
چرا بطریق مکرر آری آن صورت پرست عام فریب باشی چون نیک تامل نمودم خلاصه اوقات بطلالت گذرشته بود و وقت
قرین یاس و ندامت گشته چون کاهی نصیحت فیض بخش بعضی اعز که جامع فنون قابلیت و استعداد بودند و از علم انشا
بهره تمام داشتند فایز می شد در اوقات هم صحبتی سخنان سودمند شیرین و نکات دلنیز رنگین را که نظم و شعر ترصیع و
بکلم زرنگار اندیشه بر صفحه بیان می گذاشتند مشاهده می نمودم طبع در یوزه که با آن شوهر ستوده رغبت نمود و مع آن هوس
در دلم آید و امن از آن مشغله در چیدم و تخم این هوس در مزرعه دل ریختم و دست شوق در دامن غریزان او ریختم و بدین وسیله
شرف علما و خدمت درگاه بادشاه و الاجاه صفوت نهاد و صفوی اجتهاد و خاقان کشور گیر موسوی حبیبی نسب حیدر زاده که در آن وقت
همایونش با الفاظ در رفتار خاک استانه خیر البشر مروج مذهب حق ایمان اثناعشر علیهم صلوات الله الملك الاکبر غلام خاص بان خلاص
حضرت امیر المومنین حیدر سلام الله علیه و اولاده الاطهر ایش و وجهانی یافته و شرف علما و ولای اهل طهین
و طاهرین را سرایه افتخار و مباحات دانسته باین دوست عظمی و موهبت کبری بر سروران عالم و پادشاهان با تقدم رتبه
و سروری دار و عالی رتبی که بی شایسته تکلف و سخن برداری انوار ظل الهی از ناحیه ایش و رخشان و افتاب معبدش
بر مغارق عالمیان تابان و غرض اصلی از تسوید این اوراق بی سامان صادرات احاطه نمائیم مال آن سلطان سلطنت
شاه باد و دین عدل اساس خلف صدق مرتضی عباس که از روزگار خاتم بادشاهان بادشاه عالم باد و دریافت
در سنگ نشین بارگاه خلافت نشان منظر کرد و دیدم که زنی که لازم این مشغله عظیم بود این امر لایق رعایت کشیده
و خور همت و شایسته رفم و عظمت بود و میسر گشت با کمال خجالت زدگی از علوهت بدان مشغله گرفتار آدم و در خلال این حال
نوعتی میچشم بمطالع کتب سیر و اخبار بر داخه خواستم که از آن فن شریف بهره داشته باشم دارم دلی که دار و دهر و روزه
چون خرقة کدیان هر باره زجای فی الجمله چون از اخبار سلف و از سیر ملوک اکا هی فیم اطوار حمیده و سیر پسندیده این بادشاه
جبهه را که در غرض نمای ایام ملازمت برای العین مشاهده نموده بودم و گفته میزدان خرد نهاده با انار سلطان با تقدم که فضلا
و انشور و مورخان بلاغت کسرت و نشر و قایع احوال ایشان چندین کتب مسبوط عبارات غریب و استعارات عجیب ساخت
و بر داخه داد و صفای و صلاهی سخنوری داده اند بنجیدم سیر یک از کشور کنایان و الا قدر را بان برابر نیافتم بخاطر آوردم که

چون شرف غلامی این پادشاه و لاجه سرفراز شد و بخواهی که بقبول کمال از باب استعداد ممتاز باشی چراطوطی طبع سرای را
در مقابل این آینه گیتی نمابویابی و در نیاری و صادرات احوال فرخنده مال این شهریار عالی نسب بی هلال را که در صحیفه
رقم ارتسام پذیرفته بقلم گوهر نگار همت والا بر صفحه بیان نگاری و کوش و کردن شاهان بزم فروز جهان برای سخن که
بهین زیور حوز شادان عالم قدس و گزین ارمنان مسافران زهت سرای انس است بین در شاهرور نیارایی که اگر در
بالغ فطرتان استعداد باشی باری سبقت این امر سعادت افزا از امکان شرف منزلت دریافته کوی تفوق و رجحان اقوال و ادبی
بهین تازه آثار پیشینان و بجا بقی بود و سخن در جهان و صفا این نامور شهریار نماید بکیتی ز تو یاد کار کاهی بود
عقل و وراثت طبعی بر رخ طفل این آرزو میزد که تو نور ایچ خوان بستان انشی با دانشوران روزگار جلا ف شارکت و
همسری زنی و پیو ده چرخ و را منزل از باب استعداد سازی چه مراتب علیا سخن بالاتر از است که دست هر کونا همت
بی سر انجام بدان موارفات غت او رسد و نیکه کاه سخن سرایان معنی آرازیات از است که محل و رود و هر دو ان بی نام نشان
نظم زهی قدر سخن کان جوهر پاک زعرش آبدبوی عالم خاک جو خواجه خلوتی با کاشف راز انکر و و خواجه بل قدس و پسان
که این خشی خوال دشت علیا نکره دانش با هر خاک پیمای سخن مرغیت کاند بر رفتانی و بار و بار و و ماچ کیانی کسی را کایان
بر نشیند بیالادست اسکندر نشیند بهیات بهیات در هتیر صورت که حروف و لفظ را با قتاب عالم تاب معنی چه بی
همسری و خذف زیر و محرمی بقدر زیر بالالی آید و بچشمی که برای جلا ف برابری تو کجا این آرزوی خام کردن از کجا
چون درین مخالفت محی بود ازین اندیشه باز آیدم و کاهی دیگر غلب طبع هوسناک که در کلن امید آشیان و در و نیز در دستان
این نغمه میر آید که اگر وصفه قابلیت و مدح گذاری قلم اندیشه است کند است اما در جولا کاه منفا خرت کیت جهان چنای شایستی
ممد وحت تیز رو و نند است آنچه است فطرتی و کوتاه همتی است ترا که جبهه به بالای یکم که در طبع هزار جنب هنر در دیا و آنا
جرا بدین است فطرتی و فروتنی رضامید می عنان شهب که قلم را می ده کند از کجا پوی شاهراه امید باز نمیداری چون
سلیمه را بطلعه کتب سیر و تواریج که فواید آن بر ممکن معلوم است خاصه احوالی که قریب العهد باشد رغبت تمامت و وعده
سخنوری فراخی دارد و در آن جای تامل نیست باقتضای همت قدم سعی در بادیه طلب و جوایمی توفیق الهی و اما ده تائید است
ایزوی باش ^{نظم} زهت قدم درین شاهراه به نیروی نجات و باقبال شاه از کجور کنجینه روزگار بدست آید این بوی
شاهرور که تا بر زبانها بود نام تو بر آید کطف خدا کام تو ایامی درین اندیشه بسر بردم و با مزاج بهانه جو و طبع کشت
در کنش بودم عاقبت رای دو نیم باین دار گرفت که زموز احوال کرامی این رسید و بهیم خسروانی را بی انکه نیست
عبارات و الفاظ تناسب و استکی لفظ و معنی مقید باشم بطریق سوده بقید کتابت در آورده و در دفتر اندیشه و حیلان

که اگر عروفا نماید و اثرش غل روزگار که ارباب تعلق را از آن چاره نیست فی الجمله فراغت حاصل آید و فرصتی بدست افتد همچنان
عارف کنجی درین دویت کاشف از کردیده نظم چرا با چنین کوهر از جند همی جلجت آید بگو پرسند متاع کرانمایه دارم بی
برون دوزم بکنخواهد کسی اگر ولی نعمت عالی منقبت بر تو توجه با تمام این نسخه شریف افکند و طبع بهانهجوی پذیرای فرمان فرما
زمان کرد و بتوفیق آسمانی و دستگیری اهت آرایش راسته باز از معالی نموده هنگام سخن پردازی گرم سازد و رونور کند
بعبارات شریف و استعارات لطیف در رشته تحریر کشیده باشد شعار آبدار مناسب تر صبیح دهد و به نیروی فطرت و پامردی همت
عواص طبع است مقدار لای ثمین و معالی زکین از بحر دانش ساحل ظهور آورد که اینجا که انار این بادشاه والاجاه دستور العمل سلطین
روزگار است نالی این مخلص رک بضاعت نیز ضرب المثل مستعدان فضیلت شمار کرد و نظم اگر بنجم کنون یاری نماید زود رجعت
قطعه گشاید باقبال شهنشاه جوان بخت انهم در کشوری و دانشوری تخت بگونه گونه کلههای معانی بسیار ایم دکان نکته دلی
ز بگردانش آرام القدر دور که کرد و عالم از دشمنین پر چون از مرشد عقل و پیر همت رخصت یافتیم کل چینی این باغ شتا قلم و
قلم عباسی رقم اندیشه را در میدان سخنجوری بجولان در آورده شروع در تسوید حالات زمان دولت ابد مقروض از روزگار
ولادت تا امروز که مطابق سنه خمس و عشرين و الف هجریست و سنین عمر نفس کمال و هفت سیه هنوز زیعان ایام جوانی
و عنفوان بهار دولت و کامرانی است نمودم و آنچه بر تو شعور بر آن یافته بودی زیاده و نقصان قلم در آوردم و آنچه اطلاع بان
نداشتم ضرورتاً بقوال قلان اعتماد نموده بی تکلفات تشبیه در رشته تحریر کشیدم و این شکر نامه می و صحیفه کرامی را بتابع
عالم امای عباسی موسوم گردانیده از مقالات عبارات مغلق غیر مؤس که بلبل انگیز بسایست اجتناب لازم و تتم صور
حجته نظر اخبار و شاهان نیکو سیر آثار را بسا ده لباسی آراسته بجلوه ظهور آورد اما این قاعده کلیت جمعی شاید که گاهی
غذیب سر استان طبیعت بر شاخ خار نغمه پردازی برگزیده نوای سخن سراپا شود و گاه باشد که طوطی ملک شیرین گفتار بجز
عبارت آرائی رسیده منطقه اش لذت کویابی م ۱۱ در طب و یا پس که در حین کتابت بزبان قلم جاری گشت
بهمان اکتفا نموده از آن گذشت و تمقید بشعار مناسب نشد اگر بسپیل قدرت در هر جا دوستی مرقوم شده باشد از نتایج ابواب
تلخیص و زاد های البکار طبیعت اند که در آشنای گذارش اخبار بدیده بخاطر رسیده بزبان خامه سخن گذار جریان یافته هر چند تفصیلی
از تسوید این اوراق احوال حجته مال آنحضرت و قضایای ایرانست اما ناگزیر است که قضایایی که در طی احوال کرامی آنحضرت
از روز ولادت تا عروج معراج دولت وی داده باشد تخصیص قضیه ارتحال حضرت شاهجهانبگاه ابوالبقاء علیه السلام
علیه الرحمة والرضوان جلوس اسمعیل میرزا و نواسکندرشان رضوان جایگاه سلطان محمد پادشاه و احوال سایر شاهزادگان بعضی
قضایای فوز کیسه وردیه حکمت سیرابی منعوشان بودی انجام مرقوم قلم و قانع کار گردانید که سرشته سخن میکدی که اتصال یافته

حکایاتی که موقوف علیه قصد اهلیت بهم و ناشیده نماید و درین مسوده نام نامی و اسم سامی آنحضرت آنحضرت علی شاه علی
تعبیر نموده و نام نامی والد ماجدش را نواب سکندرشان و هم جد بزرگوارش را شاه جنت مکان علین اشیا و هم شریف
جد اعلاش خاقان سلیمان شان در قلم آورده هر جانواب میرشان مهد علیا مذکور میگردد و غرض از الله ماجده آنحضرت است و او
از نواب جهان بانی ام کرامی سلطان حمزه میرزاست تحت بران مقصود است که هرگاه طبع اشرف آنحضرت بایل تمام این نیکو
بنکام مجال داستان استانبول بعضی عرض فرآورده اگر خلاف واقعی بقید کتابت درآمده باشد بکمال راستی بخونمایند و اگر
کذاشتی در بعضی اخبار واقع شده باشد باز یافت آن کرده این نگاشته کلک خلاص ما برقم تحقیق و جایز تصدیق رسانست
تینا و تبرکات شمع نسبت بایون آنحضرت را که از دو دمان نبوت و ولایت مشع است و اخلاق پسندیده و اوصاف حمیده اش را که از سایر
سلاطین جهان و خاقانین و وران جهان امتیاز دارد و در ویاجه کتاب برپیل اجمال نگاشته شروع در تفصیل احوال نمایم اگر چه در حق
و اخلاص جلی و نمک پروردگی این دومان کرامت نشان اقتضای آن میکند که بقاعده و صفای سخن در و مورخان بلاغت
اوصاف حمیده و سیر پسندیده و لی نعمت خود را یکی صد و صد را هزار نگاشته کلک بدایع نگار گردانیده و صفحه روزگار بیاورند
اما چون طبع سلیم حقانیت سرشت آنحضرت با موری که خالی از حقیقت نفس الامر و تکلفات سخن بر میان چیده کوی آلوده باشد اقبال
نمی نماید از ان شیوه ناپسندیده احترام نموده عنان کیت قلم را از تکاپوی عصبه تکلف و عبارت آرای کشیده داشت و آنچه از
حلیه صدق عاریت و حقیقه بیان نگاشت و این همایون مقال را مشتمل بر مقدمه و دو صفحه ساخت مقدمه در ذکر نسب آنحضرت
بیان اسامی سامیه اجداد عالیه و در مقامات و مقامات علیه عالیه مشایخ بزرگوار که بر سریر سلطنت معنوی و دنیا و کن
داشتند و اطوار ذکیه و اوصاف جلیه و احوال سعادت مثال همایون برپیل اجمال و در ذکر ولادت با سعادت همایون آنحضرت
و قضیه ارتحال شاه جنت مکان و ذکر سلطنت اسمعیل میرزا و نواب سید محمد نظام خان جلوس همایون بر تخت مبارک فیروز بخت سلطنت
و بادشاهی ایران و در ذکر حال خجسته مال زمان جلوس سید محمد با نوسن تا جین تحریر این صفحه که مطابق سنه چهل و نهمین و شصت و یک
و چون بمقتضای طبع ایراد یافته متمسک از ارباب بصیرت است که در نیک بدان بدیده بصیرت انصاف نکنند و نکته گیری ننمایند
اگر تناقضی در اخبار بنظر بالغ نظران روزگار و آید حمل بر تخالف اقوال نموده دیده عیب بین از ان پوشیده دارند و ذکر نسب
همایون شاه علی و مقامات علیه اجداد عالیه آنحضرت که از دو دمان نبوت و ولایت مشع است و اخلاق پسندیده و اوصاف حمیده اش را که از سایر
که انتساب این سلسله علیه از اصلاط ارحام طاهره و احد خیر من احد آنحضرت خاتم الانبیا و علی مرتضی علیه السلام می پیوندند و بنا بر
که ابوالمظفر شاه عباس بن سلطان محمد پادشاه بن شاه طهاسب بن شاه اسمعیل بن سلطان حیدر بن سلطان حمید بن سلطان برهم
الشهیر شاه بن سلطان خواجه علی بن سلطان صدرالدین موسی بن شیخ صفی الدین اسحق بن امین الدین جبریل بن صالح بن قطب الدین

بن صلاح الدین بن شید بن محمد الحافظ بن عوض الخواص بن میر و شاه نهدین کلاه بن محمد بن اسمعیل بن محمد بن احمد الاعرابی بن ابو القاسم محمد
بن امام العام ابی ابراهیم موسی الکاظم بن امام الناطق جعفر الصادق بن امام محمد باقر بن امام زین العابدین بن امام ابی عبد الله الحسین
بن امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و علماء انساب مؤرخان بلاغت انتساب متفق اند که آنحضرت خاتم الانبیاء کل کلا از خلیل و نوباوه یسویان
اسمعیل اند علیهم السلام آبا عظام و اجداد کرام ایشان از عدنان متفق علیه و از عدنان حضرت ابو البشر آدم علیه السلام مختلف قیست
ایم نسب و ارباب اخبار حسب در بیان حالات اسلاف نامدار و اجداد عالیقدر رسید ابرار امور غریبه و انار عجیب که از هر یک
مشاهده میشده مشعر بطهور پر تو انوار حضرت ربش بود و شجرات ساخته و در فضایل مناقب ایشان سایل برداخته اند و از حق
نبایه ظهور بدعا و اقتدار و روش استادان این فن کرده اند که محلی از انما اختصار مینماید از عبد الله عباس بن ضرر و سیت که حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه و آله وسلم در بیان نسب عالی خویش چون به عدنان رسیدی زبان منجربان در کلام شیدی و بود
کذب السابون الی موقوف عدنان اما عدنان را دو پسر بود نور بنی و ولی علیهما السلام که حکم حدیث صحیح انا و علی من نوز و اجداد یک
مشکوة لامع و روشن گردیده بپیر کتر او معدا انتقال نمود و بقول مصنف روضه الاحباب او را هشت پسر بود از آنکه نزار حامل نور نظام
موجود که کینت او ابو ریحانه و ابو اباد است گردید و چون نزار متولد شد بدش بشکرانه ظهور این نور که از ناصیه اس میخشد بر ابراهیم
و قبالی که در آنجا خلایق را از مواجد احسان خود بهره و رسانخت و آن نور فیض پرور از صلب آن والا که بحال مضر نقل کرد و مضر همواره
بملت ابراهیم کوشش اسمعیل بطاعت و عبادت رب جلیل سپرداخت و آن در عالم آرا از جنیده هایوش در تجلی دافع ظلام ایام لی
صوتی بحال داشت که در میانه اعصاب جدی شتران با و منسوب است بوالبتثال در ساحت جمال سیرت است
نمایان شد الیاس دین دار و موجد پرینکار بود و دیکر سب که پیش از تولد فرزندما ل کرده بود متولد شد لاجرم با لیس
گردید و او بزرگ قوم و عتایر و ایشان اولاد خلایق و انکار است اسمعیل بوده که هرگاه الیاس طواف خانه نمودی آواز گوی از
صلب خود شنیدی و از ظهور این حال استجاب نمودی بر تو و در آخر تو
گردید و از خرمیه آن نور خورشید نشان از عارض کنانه جهان افروز گردید و او مکنی با و نصر بود و مضر قریش شتهار داشت و تمام
قبایل قریش از نسل اویند و بعد از و برش ملک حامل آن نوکشت بعد از و غالب باین سعادت امتیاز یافت و از و به برش لوی رسید
و از و به فدر انتقال یافت و از و کعب و از پسران متعدد کعب مره بدین شرف از اخوان منفرد بود و از و به برش کلاب که بزرگ مطاع
قریش بود و از و بصلب قضی انتقال نمود و از اولاد او عبد مناف بدین شرف پسران باین سعادت امتیاز داشت و خلف صدق
هشتم است که عمر و العلی نام داشت و بهائیم طعنه و او سرور قریش بود و انوار سعادت از جبین پیش رخشان و انار جلالت و بزرگی از
سیای خورشید نشان نمایان نبی هاشم را در میان قریش شرف و منزلتی عظیم است و از پسران او عبد المطلب حامل آن نور نظام

که نشان در وقت مکان از قبایل قریش ممتاز بود و سروران سبطه ریاست بزرگی او را پذیرفته قدم در دایره متابعتش نهاد و بود
 و او شصت و هشت و سی و بی که در توابع مسموط و مسطور است بعد المطلب استهار یافته کلید خانه کعبه مغطه بدست او افتاد و ب
 حجاب برو قرار گرفت و حفر جابه زمرم در زمان او وقوع یافت از مینت نور احمدی هر دو عا که بدرگاه حضرت غرت می نمود
 بشرف اجابت اقران می یافت او را ده بسو و بقول مولف خلاصه الاخبار بنشتم عبدالله پدر حضرت خاتم الانبیاست و عبد المطلب
 کرده بود که چون هنده بی منت و ده بسو و کرامت نماید اغزا و لا خود را در راه خدا قربان کند چون از درگاه خداوندی بایست
 فایز گردید خواست که بنده خود و فاکند در میان فرزندان قرعه و قرعه عیار بنام عبدالله افتاد و عبدالله این اشارت باشت
 مستتر گشته بتقدیر الهی و رضای والد عالی ترا کرد و ان نهاد عبد المطلب انقیاد او سرور گشته با تفاق پس روی بقرآن نگاه
 و قریش خبردار گشته از عقب رفتند و او را منع کردند و درین باب از راجح گاه که در آن عصر از اقران ممتاز بود و اطلاع نمودند آن
 ایشان را بسوی فدیه راهنمایی کرده قرار داد که بعد از ولاد و شتر فدیه عبدالله دهد و میانه او و شتر قرعه زد تا وقتی که بر شتر افتد
 عبد المطلب بنحوال عمل می نمود و قرعه بنام عبدالله می آمد و چون عدد شتران بعد رسید باری سبحانه و تعالی فدیه پذیرفته قرعه شتران
 در چند مرتبه تکرار یافت تا عبد المطلب را تنفی حاصل شده صد شتر قربان نمود و از نیاحت که دیت کامله امت حضرت خیر البشر ص
 قرار یافته و کلام در نظام حضرت خیر الانام که میفرمودند و ان ابن الدجین اشارت بعد از اسمعیل است و جانچه در کتب و تاریخ
 مسطور است شصت و نواحدی و انوار خورشید آثار محمدی زجین بین عبدالله و در لعان بود و اخباریه و چند مرتبه از غایت حق
 حد قصد نمودند و او هر مرتبه از خود و عینی معاونت یافته ضرر اعدا از او کفایت میشد و از شصت و نواحدی و ان نور جمیع خاتون قریش
 شنیقه جمال خورشید مثل شصت و نواحدی و ان عطفه نصیب آمدن بیت و هب کردید و شجره آتش شجره مراد بارت
 در عالم الفیل حضرت خاتم الانبیازان محذره بی بوجود آمده عالم ظاهری از شصت و نواحدی جمال جهان را ایش روشنی پذیرفت و بیسی از نور
 عجیب و اشارات خفیه و خوارق عادات در مدت حمل و حین و ادت و رعاع و ایام نشو و نما تا هنگام بعثت از ان سرور
 و والد محترم داشت سمت ظهور یافت که کتب قصص اخبار مذکور آنها ناطق بالجله عبدالله قبل از طلوع آفتاب جمال جهان آرای سید ولد
 آدم در سن بیست و یکسالگی در مدینه طینه بخوار رحمت رب العالمین پیوست و در ارض مقدس شریب فون گردید و در سال ششم آن
 با اسعاد آمنه فوت شده عبد المطلب تکفل بر ورون آن سرور بطحا و شریب شد و در سال هشتم عبد المطلب نیز بخوار رحمت ملک
 غفور پیوسته کفالت آن در تیم در میان اعمام با بوطالب قرار یافت ابوطالب بعد از هفتم عبد المطلب است که بعمران موسوم بود و در میان
 قبایل خود شرف و منزلتی عظیم داشت حضرت خاتم الانبیاء و حمله عطف و اشتاق آن عجم علیه تقدیر پرورش می یافت و تا سال دهم
 بعثت آن سرور و حیات بود و در معاونت آنحضرت مساعی جمیده قبول میداشت تا در سال دهم دعوت حق را اجابت نمود و حضرت

آن سال بحکمت نبوت ابوطالب جدیکه کبری که بعد از آن نبوی و دو عالم الحزن میمند و او پدر بزرگوار حیدر که را قائل الکفره و الحزن
 و صبی حبیب رب العالمین اسد الله الغالب امیر المؤمنین علی ابن ابی طالب است که کتب موافقین و مخالفین بفضایل و مناقبش
 و از خیر احصا پیروفت و بعد از حضرت رسالت نباه اشرف اولاد آدم و بکرم حدیث صحیح طبع لحنی و دکت می بارش و قشری توأم
 و آنحضرت را باشارت آسمانی باز هره زهر او قبول غدا اعتقاد از دواج روی داد و از آن دو محترن اسرار الهی و دو معدن معینیت
 نامتناهی و دو اختر تابان نبوت و ولایت برتر از هرین از آن دو آسمان عصمت طالع گردیدند که کلام در نظام سید شباب
 اهل الجنة در علو شان ایشان منزلت و چون در ذکر اسامی سامیه ایشان می انبای کرام عالمیقام که بحسب فائز نبوت مندرج است
 از جمله نبوت مشعش بر مثال بروج مشیده آسمانی اولهم علی و آخرهم مهدی دوازده اند و مقصد شجره هایون ثمره اعلی حضرت علی
 لهذا صحیفه یلین با ذکر احوال آبابی عظام کرام آنحضرت می آید با جمله از آن دو کله سته کله از نبوت و امامت و دو سهر و بوستان
 جلالت و کرامت سلسله انتساب علیه شاه موسوی حبیبی نسب کرام بعد کرام و همام بعد همام و در فوق ایامی بان
 با امام همام سابع ایمه اثنا عشر امام موسی کاظم علیه السلام پیوسته از آن امام عالمیقام جدا میشود و لهذا زبان بیان از تعداد
 امیر کرام که اوضح از آفتاب عالم تابند کشیده بذكر اجداد عالمیقام آنحضرت رطب اللسان میگردد و باتفاق جمهور علمای است
 در اولاد و نامدار حضرت امام کاظم علیه السلام نسب هایون با امام زاده عالمیقام ابو القاسم حمزه که در سوسفند ترشیز دفون
 و مرقد نفیس مطاف مردم انولایت است منتفی میگردد و چون در ویش توکل بن اسمعیل مشهور باین نزار در زمان حیات حضرت
 شیخ صدرالدین بخوسی کتابی در اوصاف اجداد عالی ثرا آنحضرت که مبین حالات و کرامات مشایخ و مقامات علیه اولیات
 تالیف نموده بصفوت الصفا موسوم ساخته و از ذکر فیروز شاه زرین کلاه اقتضاج نموده راقم حروف نیز سالک آن طریقت
 بدستاری قلم زرین رقم این مجینه عالم آرا را بذكر آنحضرت آرایش میدهد ذکر فیروز شاه زرین کلاه صاحب صفوت الصفا
 یکی از فرزندان سلطان الطریقه فی العالم ابراهیم دوم که السلام کهستانی افراخته همواره بغزاه و جهاد کفار اشتغال داشت
 و در آن زمان مردم مغان واران و آنحد و از حلیه ایمان عاری و از شرف اسلام بی بهره بودند آن سلطان غراشیه
 بشعله ابدار ساحت انولایت را از نور اسلام روشن ساخته رسوم کفر و ظلام را برانداخت امیر فیروز شاه را که ب
 جمعیت صوری و جامعیت معنوی و قابلیت حکومت دینی و ریاست دنیوی داشت برولایت اردبیل و توابع آن سرور امور
 ساخت و او بوفور کثرت و ثروت و خول و وابستگانم بمرتبه بود که ساحت اردبیل کنجانی خیل و خشم او نداشت و از انجا شیه
 کنز کیلان رفته در موضع زکین محل اقامت انداخت و در انولایت تبلیغین مسایل دینی و بتبیین معارف یقینی برد و آنحضرت
 و انفضالش بر اقاصی و ادانی کشاده بود چون امیر فیروز شاه غیاثی شهب غریمت بست قاصد اجل سپرد فرزند رشیدش عوض الخواص

براست و تروی ارباب اخلص ترف اختصاص یافت و از ان موضع بفرج آن که از توابع اردیل است نمفت بوده با خیل و ششم و پنجم
در آنجا توطن اختیار نمود و او نیز بدستور والد ماجد باین کرم و همان نواری پین الیه مشهور و معروف بود بعد از مدتی که سفره انعام
از دار الضیافت اگرام و انضال در نور دیده در همان سرای عقی منزل کرد و ولد پیدایش محل فی فظ قایم مقام بهر رحمت کسر کرد
از غریب حالات آنکه او در سن هفت سالگی از خانه پدر غایب گردید و مفقود اکثره متبسان آن خانه ان هر چند بیشتر جستند که فتنند
و از وجودش نوسیده تنویر اش بر داشتند بعد از انقضای هفت سال جوانی بهار دوه در برج خوراص صحنی حایل کرده و خانه
پدر ظاهر شد خدمه و مریدان آن سلسله علیه که در غارتش کریان و مالان بودند دیده بیدار آن ماه آسمان کرامت و شن ساخته
تغریه و سوگواری ایشان بسر و سرور بدل گردید استغفار و قایع احوالش نمودند تقریر نمود که جمعی از جنیان سلسله سالک طریق صلاح
و سدا بودند مرا بمقام خود بردند و ابواب یافت و اشتقاق بر روی من نشود تعلیم شرایع و حفظ قرآن کردند و در سن هفت سال در میان
آن طبقه با کتاب فضایل مشغول بودم تا اکنون که غنیمت وطن نمودم فرقه از اصحاب را دت قدم منیت از پیشان شمر سعادت دینی
و دنیوی دانسته و ابر بر سنده دایت ابا اعظم نشانند او نیز افتد البتس سینه اجداد عالی تراد نموده کمال مورع و دین داری پیش نهاد
محنت ساخت بمراسم هدایت و ارشاد قوم برداشت چون ایام حیاتش سپری گشت سجا و شنبی اجداد و اطعام فقرا و مساکین درویش
بفرزند جانش صلاح الدین شیده رسید او نیز سریر هدایت و کرامت را بدستور ابا اگرام بزور صلاح آراسته در موضع کل خواران و کج
توطن گزیده و دیده از هدایای ارباب اخلص سینه نزارعت راغب بود اصحاب اتباع خود را بر نزارعت ترغیب می نمود و با کمال ورع
و پرهنر کاری انجال ظاهر خط و ادر است و اشتقاق در مزرع خاطر طوایف انسان یکا شت چون هفت و در مزرع
زندگانی طی کرده باز بهیستی بر منزل اخوت رسید از جنس انبیا قایم مقام در عالم مقام گردید و میشوای آن فرقه قدسی انعام شد
و متبسان آن سلسله علیه را در کتب عطف و اشتقاق خود کرده بدستور ابا اگرام و مسترشدان پیل ارشاد و پرداخت
زمره از اصحاب را دت خدمت آن قطب دایره سعادت و محو کرد در بر رقبه خود لازم دانست در ایام حیات آن امیر
یکی از حکام کرجی با فوجی از جنود کفره کرج علی العفلیت بولایت اردیل ناخن آورده اهل اسلام را از ورود آن فرقه ضلال آسپار رسید
از خوف آن جا شده امیر قطب الدین محمد رات سراپه و عصمت بدار الارشاد و اردیل نقل نموده در محل مضبوط مخفی ساخت و آخر روز که تحقیق
حال اهل ضلال از محل اختفا بیرون آمده بود یکی از ان کفره فخره وارد شده زخمی منکران سرور ز و او مجروح و مالان در میان قتلان
بود بعد از رفعه واقعه بایله جراحان بمعالجه پرداخته زخم التیام یافت و ذات مبارک از ان الم سالم ماند و مدتی بعد از ان واقعه بدست
و ارشاد از وجود فایض الجوشن مزین غوامض مشکلات انام از تقریر لسان و حافظ بخش حسین بوجود ادراک زمان لاوت با سعادت
نیز صفوت نهاد حجت ترا دشت صفی الحق و الحقیقه و الدین اسحق نموده چند سال دیده بیدار گردانید و شن داشت بالجد چون وقت ارتحال

آن ایستاده خصال پسیده و اهریز و اهرغان و ارشاد و دریکه بر حسب وراثت از اجداد کرام باور رسیده و در روح سینه صفا انبش
مخزون بود و بفرزند و بلب خود رسیده صالح سپرده عالم سفلی را و داع کرد و طایر روح بر فویش باوج عالم علوی پرواز نمود و وسیع
دوری بود از اصداف بحر ولایت و ارشاد و بدری از برج هدایت و صلاح و سدا و مسامی اهرم شریف از صورت حالش ظاهر انوار
سعادت از جبین پیش لایح و با برزیده از بدران بحال محتاجان می پرداخت و حسن اعتقاد و خلاقیت یونانی و مادرشان او متزاید
همچ وقت باب سعادت تابش از آمدن فقر و محو آجان خالی نبود و اوصلا از کثرت سوال ارباب احتیاج ملال نیافتی چون ندانستی
انتای کل نفس از بقا الموت از قضیه ارتحاش خبر داد و تمهید اسباب سفر آخرت پرداخته روح شریفش با روح صالحی از صلیقان
پسوست و نونهای با حیاتش سید جمیل آنحضرت را در قصبه کل خواران مدفون ساخت **سلطان سید جمیل** قدوه را با بقعه نقطه
و اثبات و زینت سجده نشینان خدا آگاه بود و در تقوی و ورع و پرهیزکاری و طاعت و عبادت درجه عالی داشت بدستور و اله
ماجد و کل خواران او پس که مولد و منشا او بود و محل اقامت انداخته خلاقیت آن دیار از انقاس قدسیه آن دو بزرگوار استغفار
انوار سعادت مینمودند با لایحه ذوق معرفت او را از محبت اغیار و مخالطه با اهل روزگار مانع آمده آن مطلب علی را بر رسوم مجاهده
و ریاضت تقدم نمود و طایر و باطن را بنور عیان آراسته زبان در کام خاموشی کشیده داشت و با خلق اندک تر تکلم مینمود و چون
صلیحت مقامات بلند آوازه گشت از نبات کرمه اشراق قوم غنیفه صایم الدهر قایم اللیل و ولتی نام که را بفرمان بود و تبر و ج آن
عالی تر از غبت نمود و کواز صلب آن قدوه خدا شناسان آگاه دل لطفه پاکیزه سلطان الاولیا و برهان الاتیاض صنفی الحق الحقیقه
والایحی قدس سره و دشمنه آن غنیفه قرار گرفت و جمال حال آن مستوره از پر تو نور آن یکرخسته نظر جهان عالم افروز شد که کویا
همواره صبح دولت و انوار سعادت از جبین خورشید قریش طالع و لامع بود این نزال در کتاب صفوات الصفا از مولانا
محمی الدین که از فضلای زمان سلطان صدر الدین بوده اند تقدار و علامات عجبه و امور غریبه در مدت حمل و تولد و رضاع
صلو حال و درجات کمال بالقوه شیخ صفی الدین از آن محدث نقل نموده که این مختصر کجایش تحریر نهان دارد و باطله چون آن نیر عالم
از افق سعادت و مطلع دولت طالع گردید و شش درجه از درجات زندگانی طی کرد و والد با جوش نداد و انسید عوالی دار السلام
بیک اجابت گفته در روضات جهان منزل گزید و در همان موضع در جنب قبر والد بزرگوارش مدفون گشت الحی مدفون مبارک آنحضرت
محل فیض و رحمت و حریم روضه اش قطعه ایست از جنت معارف و الاحضرت علی شاه فی ظل اللهی غارت سابق را که در نظر
همیش مخفی مینمود و داشته گنبدی عالی در نهایت تکلف و زیبایی احداث فرمودند و فرزند خلف آنحضرت سریر هدایت صفی الاصفیا و
برهان الاولیا شیخ صفی الدین است قدس سره که مقامات عالی و اوصاف حمیده بنعالیه اش از خیر تعدا و بیرون و مرقد نورش مطب
انوار فیض و رحمت قادیان است بعد از انتقال والد بزرگوار و آن محترم به اش متکفل بروردن آن معدن فیض الهی شد از او

طغولیت انوار کرامت نیز دانی دریافته فیوضات آسمانی از ناصیه های او نشانی لایع و درخشان بوده همیشه مشکل غریبه و امور عجیب مثل کشف
 قبور و احوال موتی و مثل پادشاه بنمود و بوالده اش عرض میکرد و الله او را بمراتب بلند و درجات ارجمند شده میداد مدتی
 با کتب فضایل و کمالات صوری پرداخت و ذوق سیر و ملوک و ادراک مشکلات عالم معنی بر او غلبه کرده قدم در وادی مجاهده و
 ریاضت نهاد چون میدانست که عروج بر معارج کمال بی ارشاد و مرشدی صاحب حال مزیست گاه در منزل شیخ فرخ اردبیلی
 و گاه بمهر قد شیخ ابوسعید که این هر دو بزرگوار از مریدان شیخ الطایفه شیخ جنید بغدادی آمده بعبادت میکردانید و گاهی میر
 مرقد عارف ربانی شیخ شهاب الدین محمود اهری بر میرد و طلب مرشد کاملی میکرد و آوازه علو حال و سمو جات افضال شیخ
 نجیب الدین مرعش شیرازی شنیده محکم طلب داعیه توجه او را بجانب شیراز در حرکت آورد و صلاح الدین برادرش را که
 در کمال ثروت و مکنات و اعتبار ظاهر اهری در شیراز داشت که در اینجا عقیقه از نبات اشرف بباله انخود و در او ربانی تعریف در
 شیراز مانده بود و شیخ بهانه ملاقات برادر از مادر و همایان اجازت سفر حاصل کرده روانه مقصد در راه هر جا بمردان خدا نگاه و
 بدرویشان اهل اند میر رسید صحبت ایشان شتافته از هر گوشه توشه بر میداشت چون بشیر از رسید شیخ نجیب الدین مرعش ازین
 عالم رحلت کرده بود و با مشایخ آن دیار ملاقات کرده در فیضی که میخواست بر رخسار نکشود و در آن اتنا بصحبت مولانا رضی الدین
 که از علمای صاحب حال بود رسید مذکره تفسیر سوره اذ از زلزلت در خدمت او نموده اجازت درس تفسیر یافت و با شیخ علی
 سعدی شیرازی صحبت داشته معاشرت او پسند خاطر ترفیش نیفتاد چون در ویشان آن ولایت و سادات کیشان صاحب
 هدایت مرتبه آنحضرت را در طریقه و ادب سلوک از خود ارفع دیدند او را بجانب امیر عبد الله که از زمره
 حال بود راه نداشتند چون بنجد رسید الحق ذاتی دید جامع صفات و کمال او پادشاه هر که در مظهر انوار جمال جلال
 حضرت شیخ صفی الدین و واقعات از خود عرض کرد و در و سزاور گفت ای جوان ترک آنچه ترا از مجاهد
 و ریاضت و علو حال حاصل آمده تا غایت دیده بصیرت و اخلاص معامله بزرگ که ترا در پیش است درین باره سر از
 نمی یابد امر و زکسی که رفع حجاب از نظر تو نموده بمقصد رهنمون کرد و بجز عارف معارف ربانی شیخ ابراهیم زاهد کیلانی نیست
 که در کیلان قریب بولایت شما در لب دریا خلوتی دارد علیه جمال شیخ زاهد را با و وصف کرد آنحضرت مشایخ فارس و دیار
 کرده از بواطن صافی ایشان استمداد همت نموده غریمت وطن کرد و هر چند برادرش اسباب تجمل و تمول بر و عرض کرد آنحضرت
 نظر قبول بر آنها نیفتاد و بای طلب بشا هر مقصود و نهاده در زمان امان ملک منان مدارا ارشاد و در پیل رسید شیخ را
 در حین مکاشفه بنور به و علم باطن دریافته روی بر میان آور و گفت از پی سپردن بادیه حق چوئی جوانی که در پیل غم ملاقات
 دارد که از تو تائب العزت حجابی پیش نموده القهقهه شیخ صفی الدین از جای و مقام شیخ زاهد بر سر رسید و متوجه انصوب شد و نجاشا

که امت نشان رسیده در صومعه بنام مشغول گردیده ماه مبارک رمضان بود و عادت شیخ زاهد خان بود که چون ماه صیام شدی بجزم می
خود تشییع بر دی لیلا و نه روز ابطاعت و عبادت مشغول گشتی و با عیالان خود افطار کرده تا عید فطره باز مره میرد انانی
فرمودی و در آن روز که شیخ صفی الدین بآن مقام علیه رسید شیخ زاهد از خلوت خاص بیرون آمد و خادمی را فرمود که امروز از حق طلبان
روزگار مهمانی رسیده در صومعه نماز میکند بعد از نماز او را پیش من آر خادم آن سالک راه حق را آورده ملاقات شیخ فایزیه
شیخ زاهد او را صفی الدین خطاب داده و بر ائمه و مقامات سینه مژده داد شیخ صفی الدین جمیع صفات شیخ زاهد را به خوبی
نشان داده بودند موافق یافته دست انابت در دامن او آویخت و بجنب خدمات لایقه از محراب خاص کردید حضرت صفی
تذکره نفس ریاضت کمالی رسیده بود که در هر هفته یکبار افطار کردی و بنصایح شیخ زاهد به روز قرار یافت بلاخره شیخ
آن عادت را نیز از مزاج شریفش زایل ساخته با فطاریومی دستوری داد اما بیک لقمه برنج خشک قناعت نموده انجوم
و دهم اجتناب کردی و مطلقا حیوانی نخوردی و خوارق عادات و کرامات از شیخ صفی الدین بسیار منقول و کتاب
صعوت الصفا و فتوحات مینی هر وی بتفصیل مذکور است با جمله آن ذات کامل الصفات پیوسته باشد عالم ارواح و اجسام
دید بصیرت میکشود و روی صادق میدید از انجمله شبی بخواب دید که شمشیری در کمر و کلاه سموری بر سر دارد و چون کلاه از
سر بردارد آفتابی از فرق میانش طالع میگرد که عالم را روشنی میبخشد این خواب شیخ زاهد نقل نموده از تعبیر آن سوال
فرمود شیخ روشن ضمیر بحسن تقدیر تعبیر نمود که شمشیر و آفتاب علامت ظهور و خروج بادشاه قاهریت از صلب تو که غنیمت شیخ
اقبالش آفتاب مثال بر عالمیان یافته و از شعاع تبع ابدارش ظلام ارباب بعث و ضلال محو و منعدم گردد و القصد آنحضرت را
در مجاهده و ریاضت ترقی عظیم دست داده انوار اسرار الهی از باطن فیض و جلالش در خشنیدن آغاز نماید و شیخ زاهد آنحضرت را
بنصاهت خویش پیوند داده صبیبه قدسیه خود را فاطمه نام که زهر زهره هر فیض یاب بود با او در عقد ازدواج کشید هر چند شیخ
در حین حیات خود آنجناب را اجازه سجده نشینی و ارشاد نمیداد قبول میکرد تا در وقت ارتحال سر بر پدایت و ولایت عهد را آنحضرت
تفویض نموده قامت قابلیت او را باین کسوت کرامی آراستار باب غرض حضرت شیخ زاهد عرض کرد که با وجود کمالات شیخ زاهد
جمال الدین علی که ولی صلبی و خلف الصدق آنحضرت و صاحب حال است چرا او را بدولت اجازه ارشاد و سرافراز نیکر داند و شیخ
صفی الدین را بدین سند عالی میتواند شیخ جهت رفع شبهه و تشفی تسلیم میدان در مقام آزمایش هر دو در آمده گفت خلوت هر
یکی است گفتند در حرم خانقاه فرمود خلوت صفی کجاست گفتند از خلوت شیخ تا انجامیم و نخست گفت هر دو را آواز و هم تا شمار
نوبت تمام هر یک بداند پس سه مرتبه بر خود را بآواز بلند خواند جواب داد چون حضرت شیخ صفی الدین را خواند جواب داد
که بیک و صد یک یا شیخی و مرشدی و قدم بوثاق شیخ نهاده شیخ فرمود صفی کجا بودی گفت در خلوت خود بودم ندانم شیخی و ای

شیخ شهید نجف آمد شیخ روی بقوم آورده گفت آنچه طهر من بر است اسطیجانه و لعالی بعضی داده نه بحال الدین من
در امانت خدا خیانت نموده بصاحبش سپردم القصه شیخ زاهد در سینا و در کیلان در شهر سمنه شیخ مایه بعالم بقاشقت
در بهانجا مدفون گشت و حضرت سلطان الاولیا شیخ صفی الدین نسبت ارادت خرقه ارشاد از ویافته و آواز سید
جلال الدین و آواز شیخ شهاب الدین محمود اهری و او بهفت واسطه از شیخ الطایفه شیخ جنید بغدادی و او از سرکی
و او از معروف کنخی خادم حضرت امام مفترض الطاعه ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیهما السلام الحاصل بموجب وصیت
حضرت شیخ زاهد آنحضرت بر سر نهاده است و ارشاد ممکن یافته خلایق را بصراط مستقیم شریعت و منهاج تویم طریقت و حقیقت
دلالت نمودن گرفت آنحضرت را از نصیب شیخ زاهد فرزندی بوجود آمده بعد الدین موسی موسو در راه آفرایام
حیات آنحضرت را از غایت ریاضت و ضعف بدن علت مشانه طاری گشته مدتی در عالم تصوف آن در در راه
مختلفه دینی دانسته بان خرسندی داشت تا آنکه ضعف ایشان قوت گرفت و به بلور برشته توانی نهاد و در عین مرض گاه
از کثرت وجع و آلام بی آرام گشتی بموضع که الحال مرقد شور آنحضرت شتافته لحظه در آنجا بیا سیدی و حلیله جلیله اش
اورا بمنزل آوردی باز از شدت الم گفتی مرا بجان من برید خدایا آنحضرت یکفتمند شما زبانه خود دید میفرمودند که خانه
اصلی من آنست که شیخ را بآنجا سپرده اند تا آنکه چند نوبت این واقعه تکرار یافت در حین ارتحال میدان خاندان قدس
نشان صفویه را جمع آورده اصحاب اولاد را باستقامت منهاج شریعت مطهره و طریقه مشایخ و بذل بفرقه انعام و اگر ارام و صلوات
فرمود و در شان حضرت شیخ صدر الدین موسی فرموده که سجاده نشینی و ارشاد عباد مفضول بفرموده الدین است
و بمواظبه و نصایح می پرداخته تا آنکه زبان مخبر بانش که ترجمان لهم عینی بود از تکلم باز ماند آخر کلامش این ختم شد که صلوات
و سلمو تسلیما بعد از نماز روز دوشنبه و از دوشنبه شمس و قمر و جماعه از دست ساتی اجل شریعت
حیات جسد و جسم از شو بجان عالم کون پوشیده حاسد الدین بدعا و خواهی که از درگاه حق قدیم نمود بعد از شریعت
با آنحضرت پیوست و بریاض جان خرامید انا لله و انا الیه راجعون ان اولیا الله لایموتون و لکن یغیبون هرگز نمیرند
نمیرند اهل دل نامیت حرق نمک برین قوم ترجمان در فتوحات یعنی مذکور است که سید جلال الدین اصفهانی حجب
وصیت آنحضرت بتکفین و تجنیز او پرداخت سلطان صدر الدین در آنوقت در سفر سلطانی بود و متبایان سلطه علیه
آن جد مطهر را در همان مکان شریف که مختار حضرت شیخ بود و اکنون مطاف طوایف عالم است دفن کردند سلطان
سید صدر الدین می بدی بود از آسمان سروری طالع و نور شیدی بود از سپهر نیک اختر لامع از آوان صبی تا آغاز تنویر
انوار زهد و تقوی از ناصیه هایتش سدا و علامات صلاح و ارشاد از صورت عالتش هویدا ریاض و ولایت و در شاد و ابروی

ندادند و قطع رسل و رسایل کرده اتباع خود را از اطراف و جوانب جمع آورده در مشهد مقدس معالی جمیعت عظیم واقع
اباقلینان و مرشد قلیخان صرفه در رفتن مشهد مقدس میدید چون از اطوار درویش محمد خان که در سال گذشته
بظهور آورده بود آزرده خاطر بودند صلاح وقت در آن دانستند که نخست متوجه تنبیه و تادیب درویش محمد خان
شوند اگر امرا و مشهده تبرکه بگویند او بیرون آیند در صحرا فیما بین صورت ملاقات اتفاق افتاده آنچه در سخن پتوره
بجز ظهور آید و الا خاطر از مهم نیشا بور جمع نموده بر سر مشهد مقدس آیند بدین غریمت عنان از طرف مشهد مقدس
متوجه جانب نیشا بور شدند و بظاهر آن بلده رسیدند و درویش محمد خان باستحکام قلعه و ترتیب اسباب قلعه و اکی
بر داخه در وب شهر آمد و دو ساخته سپهر حاجت بر روی کشیده و ایشان قلعه را مرکز و در میان گرفته بمرکب
براق کبری مشغول شدند و مرتضی قلیخان که از رفتن ایشان بنیشا بور مطلع شدند برای خط اندیش متدبیران
خالی گذاشتن مشهد تبرکه را صلاح ندیده دفع این حادثه را آسان نموده و در شهر توقف نموده جمعی از شکیباز
سکر دکی اسماعیل قلیخان و بداع خان جلبنی بآید و کومک درویش محمد خان با مور ساخته روانه انصوب کردند
از انظر نیز جمعی بدافعه ایشان با مکرشته در حد و نیشا بور بین الفرقین محاربه بوقوع پوست نسیم اقبال
دولت امراء عباسی وزیده منسوبان حضرت اعلی بفتح و ظفر اختصاص یافتند و اسماعیل قلیخان و بداع خان و اتباع
ایشان راه انزمام نموده شکسته و بد حال بشهد مقدس رسیدند این معنی موجب از دیاد قدرت و شوکت امراء
عباسی گشته محمد خان و مرتضی قلیخان و امراء مشهد فی الحقیقت خفیف گشته آن طبقه دلیر شدند و کمر شهد مقدس
بعد از واقعه قدرت ندگور مقابل ایشان نیافتند و در شهر خرمند و رفته رفت آن کثرت و از دحام روی زمین
نهاد و امراء عباسی خصوصاً طایفه استاجلو بعد از شکست مشهد مقدس ظهور عجز و زبونی ایشان را کردند
که چون برب اقتضا افضای این گونه مقدمات بظهور پوست و درکان دولت قاهره نواب سکندر شان رقم خلا
و عصیان برنا صیه حال این طبقه کشیده اند یکبارگی دست توسل بدامن اقبال حضرت اعلی شاهی ظل اللهی استوار
داشته انحضرت را بسمت والای پادشاهی موسوم گردانیده بر تخت سلطنت خراسان متمکن سازند و بکلی
نظاره هر شود که سعی و خدمتی که مینمایند در راه انحضرت است و دوست از دشمن تمیز کرد و درین باب اباقلینان
الله گفتگو کرده چون رقم خلافت و پادشاهی انحضرت بقلم تقدیر بر لوح قضای ثبت بود و یکی نیکو امان این ایام استخوان
شمرده و بجهول این مطالب علی غارم و جازم شدند و تبارج میلان یل ترکی موافق سنه تسع و ثمانین و تسعایه
که قمر در مبت الشرف سحر و باطروکواکب منجوسه در حقیقت و بال بودند مجلس پادشاهانه ترتیب داده و مسند رفیع

سلطنت و بادشاهی را پسند و با ساعت سعد و طالع وقت که بقواعد نجومی دلالت بر ثبات دولت و امتداد آن
مینمود و مولانا آقا میرمنجم ترتیبی تعیین نموده بود آن شاهنشاه کشور اقبال را بتوره و قاعده سلاطین ایران
جلوس فرموده اسم سامیش را که تا غایت بین الجمهور عباس میرزا مشهور بود شاه عباس که دهم هجری
بجست خور و سالی و حدیث سن مدخلی درین امور نبود و در رضای بمری که خلاف رضای پدر و برادر بزرگوار
نمیدادند اما بدست یاری کارکنان قضا و قدر این امر عظیمی اختیار بوقوع پیوست فرامین و احکام بطورانی
مزمین گشته خطبه و سکه در خراسان با اسم و لقب همیوشن آرایش یافت جمیع امر و اعیان دولت که در اردوی
حاضر بودند بقدم تلقی و انقیاد پیش آمده بشرف سجده و پاپوس مشرف شدند و وصیغ و شریف زبان به بندیت
و مبارکبادی گشاد و اکثر اشرف و اعیان و ارباب و اهل خراسان بدرگاه اعلیٰ روانه آنار تا بجهت و سالی
بنظور میرسانند و زیاده از دیگران میرمحمد یوسف نیشاپوری ولد میر شاه حسین که از غفاریان ولایت و پدرش در اردو
معلی متقی الممالک بود در مراسم دولتی و لشکر کشیده بمرتبه امارت ترقی نموده میرمحمد یوسف آن غنی یافت و فی الجمله
تا پنج سلطنت و بادشاهی آنحضرت درین سال فرخنده فال است و چون این خبر بشهید مقدس معلی رسید موجب
دلشنکی و پریشانی حال محمدخان و لشکر مشهد گردید حقیقت این حال را بدرگاه معلی عرضه داشت نمود و موجب
قاصدان مبارقار با ذریعای فرستادن چون اندک سحانه و تعالی جوهر وجود آنحضرت را در شمیم خلفت درخشان
و اختر بخش را مسعود و تابان آفریده از بدو حال و اوان کودکی و ولای آنحضرت در درگاه کاهن و کاهن گرفته
و خلایق خوانان دولتش بودند از جلوسش در حاکم موجب مسرت و شادمانی میگشت و آثار علامت غیبی
عالمیان را از جلوس همیوشن مژده میداد اما این خبر سعادت نمر در اردو و شایع گشت بکنان موجب مسرت
میگردید چه تا غایت در دودمان صفویه چنین وقوع نیافته بود و اقم حروف از قاضی خان مدیری
استماع نمود و در سالی که نواب سکندرشان در قرا باغ قشلاق داشت خواجه ضیاء الدین کاشی وزیر الکسند خان
بارد و آمده بود از من سوال نمود که خبر بادشاهی شاهزاده کامران در خراسان صورت و وقوع دارد یا نه من در
جواب گفتم بل از افواه جنین معلوم میگردد اما هنوز به تحقیق نیامی رسیده دیوان کمال اسمعیل در میان بود و خواهش
احوال شاهزاده را از آن کتاب تفال نموده در اول همین قطعه برایم قطع خبر و تاج بخش شاه جهان گشت
زمانه بر خرد است تحفه چرخ سوی او هر دم تیره و فتح و دولت ذکر است و ای او پیر و دولتش بر ناست
دست او بجز و بخشش کهر است آسمان دوش با خرم میکند که بزرگ و بختی خبر است مگر بزرگ و تیغ چون خورشید

هر چه خورشید را بران گذارست خروش گفت تا چنداری عرصه مملکت همین قدرت است که در دست پادشاهی او
هفته گردون هنوز مختصر است باشد تا صبح دولتش بدید کاین اثر خود نتیجه سحر است فی الجمله بعد از وقوع این حال امرا
بجد و جهد تمام متوجه قلعه کمری گشته سعی و اهتمام بظهور می آوردند اما در ویش محمد خان بوفور عقل و مردانگی و حسن تدبیر و
محافظت و قلعه را بهیچ کس نماند پیرو نیان هر چند سعی نمیدادند که شادی نیافت تا آنکه مدت محاصر با مدت او کشید و وقت
بشلاق نزدیک آمده او از راه وصول لشکر عراق نیز رسید بالضرورت صلاح در کوچ کردن و بعد از آن مقصود از پای قلعه
نیشابور برخاسته روی توجیه بجانب دار السلطنت هرات آوردند و امرا و عظام رحمت یافتند هر یک بمقطع خود رفتند اما
چون اخبار خراسان چنانکه گذشت در میدان جوق قرا باغ بار و دیوان بکندر نشان رسید باستان پادشاه گفتگوی صلح
بسیان آورد و امرا هم خان ترکمان را چنانچه سبق ذکر یافت برسم رسالت روانه استنبول نمود و بدو دغدغه غایت جانب عراق
تقسیم داده کوچ کرد و بمقر سلطنت آمدند و مرستازا در دار السلطنت قزوین گذرانیده در اول سال یونیتیل بجهت دفعه
خراسان و سرانجام آن سفر پرداخته و چنان بجهت انحصار امر او شکیان بطراف و جوانب فرستادند چنانچه
در ذیل این اوراق واقعه ایشان مرقوم کلاک شیرین متعال میکرد و ذکر توجیه موکب طغوشان و نواب بکندر نشان بجانب
خراسان بجهت الطفا باینه فته و فساد امر خراسان و مرستان یونیتیل پایان رسید نوروز جهان افروز سال یونیتیل
ترکی و مبارکی و فیه زری جلوه ظهور نموده نشاط سریع و فروری نقاب احتجاب از رخسار نوغوسان ریاحین برداشت و
جماد اولک سال ایشان بیدار در مقر سلطان بعیش و مصافیه سپرو بر نیا داده لوامی نرمت و خرمی و رخصتی زمانه افراشت شاه
و شاهزاده کامکار نواب جهان بانی بخت و کائنات و کاسه مبارک حسیه میرزا سلمان وزیر رغبت نموده از روی میل و خواهش
او اکماله نکاح در آورده و میرزا حسن پادشاه را که در آن وقت در آنجا بود بر وجه لایق انعقاد یافت و تکلیفات رسمی که
سایه این امر است از جانب بظهور آمده مقرر شد که درین سال بحریب یراق و اسباب تجلات ضروری آن پرده
بسراق غمت پروازند که بی قضای ربانی عوسی و رفات در سال دیگر اتفاق افتد و میرزا سلمان بدین مفاخرت
سرافشار با یوان کیوان افراشته بیشتر از بیشتر در امر وزارت و رتق و اتق مهمات اقتدار و استقلال یافت هر چند امرا
و ارکان دولت بدین مصاهرت و مواظبت راضی نبودند اما بنا بر میل طر شاهزاده رضا جوگشته اظهار کرده خاطر خود
نمودند چون اخبار خراسان بنوعی که هر چه کشت متواتر گشته برده از روی کار امر خراسان برخوانست و او از راه سلطنت
و پادشاهی حضرت اعلی غلام علی ظل اللهی از خراسان بعراق رسیده از وجه کمان بسره حدیقین انجامید محمد خان و سید علی
و امیرانی که بخراسان رفته بودند از مشهد مقدس مراجعت نموده بجز عتبه بوسی مشرف شدند و حقایق حالات خراسان را بک

معروض داشتند میرزا سلمان و سایر دولتمداران نواب سکنه نشان منصوبان شاهزاده عالیشان شورش و گفتگو کرده
جست اطفاى آبرو نموده و فساد خراسان غنیمت یساق خراسان جزم نمودند هر چند انفعلى موافق مزاج تورجى باشى و شاهان
و بعضى از امران بود در مجامعى مى گفتند که اعتمادى بسجنان برومیان نیست مباد چون نهضت هیولان بجانب خراسان
مسموع رومیان کرد و سنان پادشاه فرصت غنیمت شمرده بجانب آذربایجان حرکت نموده فتنه و آشوب در آن دیار
و قلع و یاب نهضت هیولان بجانب آذربایجان و دفع شر دشمن به کانه بهتر و صلاح دولت قاهره لایقتر میباشد و اگر پادشاه
نامدار کامکار را که در خراسان تشریف دارد بقدر اعتبار و اقتدار زیاده شده باشد که مخالفان او بکینه حسابى گیرند و
امراى خراسان مطیع فرمان او باشند نقصى بدولت ابد قرین نمیرسد میرزا سلمان و جمعی که خود را در دولتمداران نواب
راى میداشتند امراى مذکور را از اهل نفاق شمرده بمضمون این مقال که فرموده است امین دوپنیز بهوس قبله عشق
یکى باشد و بس استناد نفاق و خلاف جمعی که در رفق خراسان تامل داشتند مینمودند و در خلا و ملا بعض نواب سکنه نشان
و شاهزاده عالیشان میرسانند که مطلب امرا در فتح غنیمت سفر خراسان آنست که هنگامه دو دیوانى در میان قزلباش
گرم بوده اساس سلطنت که در خراسان طرح انداخته اند انهدام پذیرد و در درگاه معلی موجب اعتبار ایشان گردد
این گفتگو آنست که امراى انحراف حماقت بسته در توجیه سفر خراسان تشق کشتند و امیرخان موصوفی نیز براسله و بهنگام تجویر
امضاء این غنیمت نموده مجملاتوجه جانب خراسان در خاطر کل عیان قزلباش تصمیم یافت و بجهت امان قلوب طایفه
استاجلو سلمان خان و شاه قلی میرزا پسر شاهزاده عبداله خان استاجلو را بمنصب دیوان بکلی خان با سیری رسانند که در
مقرر شد که بطریق جد مرحوم خود در ضمن فرامین مطاعه هرزنده از نبات کمر نه شاخند مکان شهر بانو بکرم را که بجای او در
بود بر وجه لایق عروسی کرده بمنزل او فرستادند و بنفر از امراى استاجلو که در راه دوی معلی بودند خصوصاً شاه قلی
سلطان قارنجه و احمد سلطان آسایش اعلی و غیر ذلک را بشفقت پادشاهانه استمال ساختند و مد فرج یساق و احوال
برافقت سفر خراسان امر فرمودند که اگر مرشد قلیخان و امراى استاجلو که در خراسانند بر جاده خلافت مستقیم باشند
بعد از مدافعه ایشان امرای مذکور را در عوض قنین نمایند و سلمان خان و امراى ریش سفیدان استاجلو متعهد شدند
که گمان محمد بنجران فرستاده مرشد قلیخان و امرای استاجلو را که در خراسان اند که ایل و عشیرت یکدیگر از نصیحت
نموده از مسلک خلافت و عصیان مرافقت دلالت نمایند قرعہ نخت سار ناهم شاه وردی یکان عم مرشد قلیخان که از غنای
انطایفه در خدمت شاه جنت مکان مشیر و مشارالیه بود افتاد پشتر از توجه زیادت قلال او را بدین قدمت بافرمودند
بنجران فرستادند و چون از علیخان ذوالقدر میگردید که فارس تقصیر یساق واقع شده در چنین حال که سفر از بجا

اتفاق افتاد که فارس بهمانه طور و خروج قلندر که در کوه کیلویه واقع شده بود از یساق تقاعد نموده بنیامند رزم غل محقق
احوال او و چند نفر از امراء و القدر فارس کشیده امت یک یوزباشی را که از غطادیش سفیدان طایفه ذوالقدر بود برین
و ایالت دارائی و امیر الامرائی آنولایت که تحت سلیمان و دارالملک کیان بود منصوب گردانیده امراء مجد و تعیین نمودند
و حکم شد که امت خان از لشکر فارس جمعی را بعد از قلعندرو معاونت اسکندر خان افشار بکوه کیلویه فرستاده خود باقیه
لشکر متوجه خراسان شده بموکب ظفر قرین پیوند فرمان و جب الادغان غرضدار یافت که ولی خان لکلو حاکم همدان
بیکر یکی قلم و علیشکر و امراء آن سرحد و ولی خان افشار حاکم دارالامان کرمان با جود و انولایت غنیمت یساق خراسان
نموده درین سفر در موکب همایون باشند مجلاسه ماه بهار را در دارالسلطنت قزوین بعشرت و کامرانی گذرانیده اکن
دولت که پیوند به انجام اسباب یساق خراسان پرداختند و در هنگام ارتفاع محصولات غنان غنیمت بد الصوبه
در حرکت آمده و در خراسان شاملور اجراست دارالسلطنت قزوین و خدمت دولخانه مبارک تعیین نمودند و در مقامات
نامها بام از خراسان و قزوین قمر سیر رسالت یافت که از روی خلاص و شاه سیونی بر سر مرتضی قلیخان
باتفاق او بموکب اعلی پیوند و فوج فوج عاگر گردون ماثرا از اطراف و جوانب در ظل رایت فیروزی آیت جمع میشدند
در اندک روزی انجمنان جمعیتی دست داد که در هیچ زمان جمعیت لشکر قزلباشان بدان مثابشان نمیدادند و در انتها
راه شاه و در یک یکان از خراسان خود نموده بعضی معتزتها از جانب مرشد قلیخان و رفقا عرض نمود و در انتها
محاوره و کشت و خوی کرده عاقبت مور و عتاب و خطاب گردیده موخذ کشت و مهدی قلی یک و حسین یک
جاوشلو قورچی تیر و کمان که در محله مقبره طایفه و درین مراتب گفت و گو به تعصب او بیافیت و حمایت
ایل و خیرت در جمع اندک و دلیران می گفت او نیز چون خبرد قتل و بدو موخذ کشت سلمان خان ریش سفیدان
استاجلو باغوا معاندان و دوستی شاهزاده عالیشان هر دو را بجل آوردند اما علی قلیخان و مرشد قلیخان آواره
و رودش کرعاق شنیده در رکاب مقدس شاهزاده کیتیستان اعنی حضرت اعلی شاه فی ظل الهی در دارالسلطنت
پرون آمده امراء عظام که با ایشان عهد و پیمان بسته موافقت مرآت اعلی و مخالفت نواب سکندرشان اختیار نمودند
بر سر ایشان جمعیت نموده منزل بمنزله نامشده و درین معالی آمده بجهت نظامی احوال مرتضی قلیخان و قلت اعوان
و انصار او در چمن را در کان طایفه جانجی و ربانی را که از اتباع مشارالیه بودند نمیب و غارت نمودند و عرض از آوردن
لشکر بر سر طایفه و تبدیل مشارالیه بود و صمت بران کاشته بودند که دوخته آمال او را از برک و بار خالی گردانند
و در خلال این حال خبر ورودش کرعاق رسانیدند و مجال اندیشه تنگ گردیده از راه جهان ارضیاتان بلده کون

سبزوآر آمدند و مورچینی که موکب همایون نواب سکندرشان بدامنغان رسید ایشان در سبزوآر بودند با وجود قدرت و قوت
شکر عراق که اصناف مضاعف آن کرده بود از دلیری لشکر خراسان و آمدن ایشان سبزوآر را محاصره کرد و پیشان
کردید کمان مردم آن بود که بجای آن گروه در همان چند روز مقابله و مقاتله واقع میشود و اکثر غلط و درش سفیدان
این جنگ را کرده و بیشتر مذریر که طوایف قزلباش را اقربا و خویشان بیکدیگر آمیخته جمعی کثیر در آن فتنه و جمعی در ضبط
بودند و از امر اصلاح اندیش خصوصاً قلی بیگ تورچی باشی و شاه رخ خان سخنانی که مشعر بر ترک مخالفت بودند
می یافت اما میرزا سلمان السلام آمد و کور را در خدمت نواب جهانبانی از اهل نفاق شمرده اسناد و وزکی بایشان مینمود
و ایشان بمصلحت وقت باطلها ما فی الضمیر زبان نمیتوانستند گشاده و در روزی که اردوی همایون در مرییان نزول اوج
نموده بود خبر مراجعت خراسان در اردو شیوع یافت بنین این مقال آنکه چون علیقلی خان و امراء عساکر سبزوآر
از ورود موکب همیون بادشاهی و کثرت از و حامی لشکر عراق خبر یافتند دانستند که مقابله با آن لشکر دشوار و بیرون
خیر قوت و قدرت ایشانست صلاح حال خود در آن دیدند که عنان از محاربه بچده هر یک با کار خود رفته قلع خود
مستحکم سازند و بلوازم قلعه داری پروازند چنانچه هر بود که لشکر عراق را بجست استیلائی مخالفان رومی و خراسان یار
از ششماه قوت توقف نیست و المتی در آنوقت فکر درست و تدبیر صایب جز آن نبود و مرشد قلینان بحسن قلعه تربت
نموده متوجه این صوب گردید و علیقلی خان و امرای بهرات و غوریان در رکاب سعادت انساب شاهزاده جهان
ستان بدار سلطنت بهرات رفتند و رایت نصرت آیات متعاقب ایشان و حرکت آمد مر قنای قلینان که از امر
خراسان بوبکب طغوزین بوستند و چون مراجعت علیقلی خان و امرای ایشان را و خبر تحسن مرشد قلینان
قلعه تربت بسمع همایون رسید ارکان دولت قاهره صلاح در آن دیدند که اول از خاطر اعلم او فارغ سازند و
در آن قلعه باشند بهم دیگر پروازند لکن بجانب تربت و حرکت آمد چون پهای قلعه رسیدند اطراف و جوانب
قلعه فرو گرفته احاطه نموده و سیاه بام را و عساکر و اویماقات تقسیم یافته شروع در بلوازم قلعه گیری کردند و محصور
بدر اسم قلعه داری برداختند و در اندک روزی نوبهای عظیم ترتیب یافته حوالها بلند ساخته میرزا سلمان و امراء
تکلو و ترکمان زیاده از دیگران سعی و اهتمام میکردند و مرشد قلینان و اهل قلعه در محافظه و قلعه داری کما فی
ساعی بودند و در مدافعه میکوشیدند و بسیجها را یکتار جلالت و مردانگی بطور حسی آوردند و دیگران را به سبیه ریخته
ار دو غمی خلیفه تکلو را که از امر معتبر آن خلیفه بود بقتل آوردند و طعنه بقلی بیگ که تو خلیفه خندان تکلو
تیر اندیش اقا سی باشی نواب جهانبانی بود در سبیه بقتل آمد مجله شاهنشاه از جانبین بازار محاربه و مصادره کرد

محموران باستظهار بعضی از پرونیان کوششهای مردانه نموده اثری بر موی پرونیان ترتیب نداشت و بعضی از قتل
خصوصاً قلی بیگ قوچی باشی و شاهرخ خان از بجم خونریزی را ضعیف نمودند که قلعه بقره و غلبه مفتوح گردید و خفیه قلیان
وریش سفیدان گفت و شنید می نمودند که شاید مهم صلح و صلاح یافته فساد می که بسیعیان روی داده بصلاح انجام
و قدرت اظهار این می نمودند تا آنکه رستمان با در بای قلعه بیایان رسانیدند و نوروز عالم افروز سال فرخ
قبیل ترکی و در عهد نمود و سلطان چهار باش ایام لوامی غنیمت و کامرانی و رزیت الشرف و فراحت و مدت محاصره
بطول انجامید مردم از جانبین بستوه آمده بودند وریش سفیدان دولت قاهره که از هر دو بیایان بودند خصوصاً شاکر و
در غیر هم ازین مقوله حکایات در حضور میرزا سلمان و صوابید امر او اعیان دولت بیایان آورده طبایع اندکی مصالح
گشت و در اول این حال که این گفتگو بیایان امدار کان دولت قاهره از زمره امراء و سید یک کونیه و از سادات علما
میرزا ابوالولی انجو قاضی معمر را با اتفاق چند نفر از وریش سفیدان صلاح اندیش بقلعه فرستادند که مرشد قلیان از نصیحت
نموده بموافق است اسکندرشان و نواب جهانبانی دعوت نموده از مخالفت تخذیر نمایند مشارالیه چند روز
فرستادگان را در قلعه نگاه داشته از قضیه بقتل آوردن شاه و روی یکان غم خود اظهار از روی بسیار کرده بیایان
حضرات و بخت و انخاس ارکان دولت اعتمادی نمی نمود تا آنکه شاهرخ خان مهر دار و والقدرو امت خان حاکم فارس
با کل طایفه ذوالقدر متکفل معات او گشته از حضرتان نواب جهانبانی التماس عفو ذلات و تقصیرات
مرشد قلیان نمودند بعد از استیازه شاهرخ خان بقلعه رفته با مرشد قلیان ملاقات نمود و چون محصوران قلعه
دار می تنگ آمده بودند بصلحت وقت در بارگاه نواب سید را مسدود ساختند بعد از آنکه تکرار آمد و شد
میرزا سلمان و عظمای کانی و در بار قلعه بمرشد قلیان ملاقات کردند او در اخلاص و غلامی نواب سکندرشان و پاره
عالمیان تجدید عهد و پیمان کرد و میبایان موکد ساخت و قرار گرفت که اردوی معلی از پای قلعه کوچ کرده چند روز
او را محلت دهند که پیشکشی سامان کرده بدرگاه معلی آید و چند نفر از اقوام وریش سفیدان خود را در مرافقت میرزا
سلمان و امرا بایه سریر اعلی فرستاد که استدعای عفو تقصیرات و نمایند فرستادگان بوسیده امر اهلصلی ان
بشرف سجده اشرف و نواب جهانبانی مشرف گشته مقتضی المرام عود دهند ازینجانب مناشیر عاطفت باسم مرشد قلیان
با مشرف عفو ذلات و بذکر ادای حقوق خدمت چندین ساله شاه قلی بیایان و والد مشارالیه که در هرات مله نواب سکندرشان
و در بیدار این سعادتمندان بود و در دیافته با خلعت فاخره ارادت داشتند و از پای قلعه کوچ کرده در
محل مناسب که آئین طریق دار السلطه هرات و مشهد مقدس معلی بود و زول اجلال نموده مشرف و در مرشد قلیان

بودند که غنیمت بجانب هرات بی اختیار دست داد و کز توجیه یار یون بجانب دارالسلطنت هرات پانچ و شکر خراسان
و عراق و غوریان و اندام شکر خراسان تقدیر حضرت خالق کون مکان در هنگامی که اردوی معلی از پای قلعه کوچ کرد
متوجه هرات بود و ارشاد ای راه خواجه عبدالمومن هر وی که از اقوام خواجه اخیار منشی بود و از دارالسلطنت هرات رسیده خبر رسید
که علیقلینان و امرا و اتباع که در بلده فاخره هرات بودند معاونت مرشد قلینان در رکاب مقدس شاهزاده جهانستان
اعنی حضرت اعلی شاه بطل اللهی از شهر پرون آمده در غوریان رحل اقامت انداختند و از کیفیت کیمت شکر استفسار
نموده از هفت هشت هزار کس نشان نداد و نیز از اسلحه و اسلحه استعجاب گشت که باین بایه مردم چگونه بمقابل عساکر نصرت نشان
کرده برابر ایشانند تواند وجه معاونت مرشد قلینان توانستند که در خواجه مذکور تقریر نمود که مطلب ایشان ازین پرون
آمدن آنست که موکب همایون بجزم زرم ایشان از پای قلعه تربت کوچ کرده مرشد قلینان از تنگنای محله حلاوت
و چون موکب اقبال پادشاهی غوریان قریب کرد و کوچ کرده خود را بقلعه هرات رسانند چنانکه هرگاه قلعه تربت
در ششماه مفتوح نگردد و تسخیر قلعه سپهر اساس هرات که از قلاع مشهوره آفاق است در عرض یک ماه پذیر نخواهد شد
شکر عراق را بجهت استیلای روم و مشاغل عظیمه سرحد اذربایجان مجال توقف خراسان نیست بالضرورت محم بر وجه
تمشیت خواهد یافت و این تدبیر در نظر عقلای پندیده نمود اما چون مقدر الهی خلاف آن بود و صورت دیگر روی نمود
این محل آنکه میرزا سلمان و هواداران نواب جهانبانی خصوصاً اسمعیل قلینان که با علیقلینان بجهت قتل خلیفه بدرو
خصوصت می ورزید و ولی خان لکلو و اعیان آن طبقه که با طایفه شالو و استاجلو عداوت قدیم داشتند بعد از اطلاع
بر احوال امرا عباسی اندیشه نمودند که چون علیقلینان هنوز در کون اردوی ظفر قوی از پای قلعه تربت مطلع نیست
عنان غنیمت بجانب غوریان معطوف داشتند و یغیاری خود را بایشان رسانیدند که شاید ذات مقدس حضرت
و علیقلینان را بدست آورند و محفل بود که هرگاه خبر بر نواسن از پای قلعه تربت علیقلینان رسد با احتمال آمدن نجاب
هرات در غوریان توقف ننموده خود را بشهر انداخته جهت اسباب قلعه داری پر داری و فی الفور این مقدمه را بنواب
جهانبانی در میان نهاده تا کید نمودند که در همان دریا و الد نامدار قرار یغادر دهد و یک خطه تاخیر جایز ندارد و نواب
در مجمع امرا اظهار این اراده در خدمت نواب بکنند نشان کرده با نواب خازم و عازم گشتند و امرا و ارکان دولت
از بزم طعن مقربان لب از گفت و گوی جانفوسان جنبانیدند در همان مجلس ولی خان لکلو با جمعی دیگر از امرا
لکلو ترکان و غیرهم چرخ می گری معین شد و این خبر در اردو سابع کشته لشکریان بتغیل
برداختند و دریای لشکر چون بحر اخضر در توج آمد و امرای غلام طوعا و کرها در رکاب بشرف نواب و امرا و ارکان

روی برآه آورده تا کنار تیر بل خطه از شبگیر و ایوانیا سوده آن مسافت بعیده را دوسه شبانروزی نموده هیچ روز چهار
که هنوز زمانه ملبس لباس عبا سیاه بود و قراولان لشکر ظفر قرین بر کنار تیر بل رسیدند و قراولان اردوی علیقلین
واقف گشته خبر ورودش گرسانیدند علیقلین در آن حال حمل بر کذب آن خبر نمود زیرا که لشکر عراق را در پای قلعه بست
کمان داشتند و از آنجا تا کنار تیر بل مسافت بعید بود اما چون صبح کاذب طلوع صبح صادق گشت و غلغله عیون لشکر از کنار تیر بل
برخواست علیقلین و امرا رفیق او سوار شده چرخچی قرار داده قول و دست راست و دست چپ آراسته متعززم
و بی کار گشتند و اردوی خود را کوجانیده بر سر بل باز داشتند از نیطرف لشکر ظفر اثر بعضی از سر بل عبور نموده و بعضی دیگر
از آب معبر یافته عبور نمودند و مبارزان طرفین یکدیگر ملاقاتی گشتند و موعظه زرم کرم گشت طایفه شاملو و اتباع ایشان
کلیه باده مشغول گشته آثار جلالت بطور رسانیدند و چون لشکر عراق ده برابرش کم خراسان بودند اندک زمانی
بای ثبات استوار داشته کوشش مردانه نمودند اما چون کوکبه اقبال نواب سکندرشان و جترهایون فال شاهزاده
جهانیان با قشودن آراسته نمایان شدند و چشم علیقلین و لشکریان او بآن لشکر پشمار افتاد و دست شان از کار
رفته از هجوم مبارزان و از دحام لشکریان صفوف سپاه ویران شده و شکست خورده روی بوادی نهیمت نهادند
غزایان لشکر که با یکدیگر می رسیدند بی جهت تعصب قریبائیت و هم کشی در گشتن و بستن زیاده اهتمامی ننمودند اما
طایفه نکلور خلاف و یکراویماقات شمشیر و طایفه شاملو و استاجلونها و بسیاری از انطاویه را بتبع انتقام گذاریدند
و اردوی ایشان بغارت و تاراج رفته ترکان و نکلور چون با سباب اموال رسیدند اندکی دست از تعاقب باز داشتند
بیمنا و غارت مشغول شدند نواب سکندرشان و سانی بمعمره رسیده چون از حرارت هوا و مشقت این غارت
پیاده و سوار اطاعت ملایق سده مراکب از رفتار باز ماندند و با خاف و آمده در بهائش مرتضی قلیخان و جمعی از امرا
بدار السلطنت هرات فرستادند که خود را بشهر رسانیده در راه بنوده شطرو رود ریات جلال باشند اما علیقلین
بعد از اندام از شاهزاده فلک مقام اعظمی حضرت اعلی جدا افتاده از راه دیگر بیرون رفت و حضرت اعلی بیشتر از وزیران
دیگر غنیمت هرات نمودند و اکثر امرا معتبره که در رکاب اقدس آنحضرت دند شربت مرکب چشیده جان از آن ورطه خون
خوار بیرون نبردند از عظمای معتبران که در آن جنگ قتل رسیدند الفتح خان شاملو و ولد اعزلو خان و قباد خان
قاچار و حاجی سلطان چغتای مشهور که بگو توال و از اهل قلم مرزا محمد کمال وزیر سلطان حسین خان که در آن جین وزیر
حضرت اعلی بودند که قراولان ابراهیم خان برادر مرید قلیخان و خان و خواجه افضل وزیر علیقلین
و خواجه حسین و غیر ذلک بودند و جمعی کثیر از میرزادها که گرفتار شده بودند میرزا سلمان بخلاف رفتاری

امرا و قتل ایشان مبالغه نموده بر تنفسی القانی کرد و هر کسی که امر مبالغه و درخواست اقوام و خویشان ایشان که باشند
آمیخته بود التماس می نمودند او بر غم امر احکم بر قتل میکرد و بدینجهت مجد و امیانه میرزا سلمان و امرا اخبار نقار از نفاق
بالجمله نواب شاهزاده نامدار و صاحبقران کردون اقتدار اعیان حضرت علی شاه بی با چند نفر از فدویان جان سپار راه
بهرات پیش گرفته با وجود حدانت سن و خورد سالی بد لالت خود خدا آفرین از جمعی که منظمه بی اخلاصی داشتند جدا
شده ارباب نفاق را از خود دور کردند و چون منشور دولت و اقبال آنحضرت بطغرای غازی و بی الملک متش
توشیح و تزیین یافته بود در رمضان صحت و سلامت نصف شب شده بود که داخل قلعه بهرات شدند و جمعی از فدویان
شاملو که در شهر مانده بجا فطت شهر و کوتوالی قلعه مامور بودند از مقدم همایون اظهار داشت مخرمی بی اندازه
کرده بشکر و سلامتی ذات اشرف قیام نمودند خاطر شریف آنحضرت از جدائی علیقلینان آرام نمیکرفت و مشخص نمود
که بر او چه آمده با کمال دل نگرانی چشم بر راه انتظار داشتند که در هان شب پاسبانان دروب قلعه نژده و رودخانه
رسانیده موجب مسرت و خوشحالی تمام گردید چون جناب خانی بدولت و کامرانی بشهر رسید صرف ملازمت اشرف
رسیده بسلامتی ذات اشرف سجدات شکر الهی تقدیم رسانیده اظهار فرح و انبساط کرد جمعی کثیر از کرخیگان بجهت
بهرات جمع شده در استحکام برج و باره و فصل و دروازه کوشیدند و دل بقلعه داری نموده به ترتیب اسباب
مشغول گشتند در اثب بعد از ورود حضرت اعلی بیجا خان نیز بر مرقی قلیخان پرنایک و اسمعیل قلیخان شاملو
با جمعی دیگر از امرا و شکیان که روانه دارالسلطنت بهرات شده بودند ایام غارت نمود و دیرگاه بدر السلطنت نژده
در مدرسه پادشاه مرحوم سلطان حسین میرزا فرو دادند و چون از کثرت تردد و ایام غارت اسباب از کار افتاده قوت و قدرت
تردد و حرکت در راکب و مرکوب نمانده بود آنشب در مدرسه میرزا استراحت نمودند که صبح داخل قلعه شوند صبحی
که اراده دخول بهرات نمودند دروب را مسدود و برج و باره را استحکم و مضبوط یافتند چون حقیقت معروض
نواب سکندر شان و امرا کردید زبان اعتراض بر مرقی قلیخان و رفقا دراز کردند که چرا در هان شب پیشین
نواب شاهزادگی و علیقلینان شما خواب را بخود حرام کرده داخل قلعه نشدید و الحقی این تکلیف با فوق الحاقه
والعظیم الاستطاعه بوجه اکثر اسباب که ایام غارت چند روزه در ترددات جنگ داشتند او کرم و حرارت هوا
از کار مانده قدرت ایام غارت که قوت داشتند بکونه ممکن بود که در کثرت از غوربان پیشتر از حضرت اعلی
و علیقلینان که اسباب اسوده داشتند بهرات رسیده بالجله اردو محلی متعاقب کوچ کرده و السلطنت نژده
رسیده مدرسه میرزا بجهت دولتی شاه و نواب جهانبانی و بیوتات خاص تعیین یافت میرزا در جوار نجات

تعیین کردند و امرا عظام هر طایفه با جمعی از اتباع بطرف یک دروازه رفته فرو دادند و شهر هرات را کالایا
الیهالت بالبر در میان گرفتند و میرزا سلمان در تخییر قلعه هرات جد و جهد تمام نموده زبان تشنج و سر زدن با امر
دراز کرده و ایشانرا نسبت بنواب جهانبانی بنفاق و شقاق متهم میداشت تا آنکه امرا از دست و زبان او بیجان
آمده و قضیه قتل او اتفاق نموده عاقبت سر در سر دولت و بزرگی چند روزه نهاده در همان ایام در دست امر
بقتل رسید و ذکر آنکه شدن میرزا سلمان و مصالحه علیقلینان معاودت را رد و بی طرفشان بمقتضای سلطنت ابروی
چون میرزا سلمان پسینه خود را بجای نواب جهانبانی در آورده خاطر از قتل حسین پیک وزیر بهشیره او و دیگر امور گریزی
که خاطر نشان شاهزاده عالمیان شده بود فی الجمله جمع نموده بود و میرزا عبد الله پسر برکت او وزیر نواب جهانبانی میزبان
نظام پسر کوچکه مقرب حضرت و انیس و جلیس بود و خود را از فدیایان نواب جهانبانی شمرده و زیاده از دیگران اظهار
یکجنتی و هوخواهی میکرد و همیشه اعظم امرا و ارکان دولت قاهره بمقتضای قلبی یک قورچی باشی و شایخ خان دار
و محمد خان ترکمانا مصداق نفاق و شقاق متهم داشته خاطر نشان نواب جهانبانی کرده بود که تا این دوسه بدر
در حیات اندکشن دولت نواب جهانبانی را طراوت و آب و رنگی نخواهد بود و گاهی بکنایه ازین مقوله حکایات
در مجلس میگفت و نمودستانی میکرد و منفردان اردو خصوصاً تاجیکان صاحب داعیه با امر از خفیه ملاقات نمود
این مقدمات را خاطر نشان میکردند بعد از قضیه فتح غوریان سر رشته عقل را از دست داده حکامات بامر امیر میگردانیدند
بنفاق متهم میداشت و امرا از اطوار نواب جهانبانی نفوس نموده بودند که سخنان میرزا سلمان مخفی و مؤثر
خواهد بود و در دفع او که محرک این ماده بود مصمم گشته و شهر فرصت بودند درین اثنا میرزا سلمان اراده پیر
کا ذکر گاه کرده براق و اسباب جشن عالی با آنجا فرستاده جمعی از اعیان و مطربان و مصاحبان و مردم اهل طبع اردو می
دعوت نمود که در روز معهود جشن ملوکانه آراسته که استیلا و حجت دارد و امرا عظام با پسران و برادران و برادرزاده
که از جهلا و دیوانه خیران اردو بودند و فرار دادند که چون میرزا سلمان بکا ذکر گاه برود با بنجار فتنه مهم او را بانجام
رسانند و در روز معهود میرزا سلمان با پیش و لشکر خود سوار شاه متوجه کا ذکر گاه شد و تعیین کرد بامی امر که مقدم
ایشان یوسف خان ولد قورچی باشی و ویرخان ولد محمد خان و خلیل سلطان برادرزاده شایخ خان و امثال ذلک
بودند با گروه بنوه از راه دیگر بقتل او بمقتصد شتافتند شخم از آن مردم در حوالی کا ذکر گاه آمده میرزا سلمان ازین
جمله آگاه گردید و در فی الفور عطفه بخان کرده در کمال اضطراب و تشویش و جمعی کثیر از ملازمان او که همراه فتنه
اتفاق بودند میرزا را دایه عظام بکا ذکر گاه رسیدند و از مراجعت میرزا سلمان آگاه گشته از عقب او

روان شدند و میرزا سلمان از کرد راه بدو لنگانه رفتند بخدمت نواب سکندر خان و نواب جهانبانی رسیده ایشانرا
 امر آگاه کرد نواب شاهای باخصار امر فرمودند بعد از آنکه جمیع امر اوارکان دولت جمع آمدند از امر سوال کردند
 سبب چیست که بامیرزا سلمان وزیر معتمد علیه ماست و در مقام در آمده اید امر اوار اول حال انکار کردند و گفتند که ما از او
 شکایتی نیست و اگر جهلا و او باش قزلباش بی ادبانه سلوک کرده باشند پادان رسیده هر کس که باعث فساد شده
 بخوارسانیم درین اثنا انجاء در مدرسه میرزا جمع آمده شورش و غوغای عظیم کرده کس باندرون نداشتند که میرزا
 سلمان محرب دولت و دشمن قزلباشش است و ماده نزاع و خلاف قزلباش و عصیان و طغیان امر اوار اربابان
 همه از دست چون کار بانجا رسید امرای عظام نیز بقدر این مقوله حکایات گفتند و عرض کردند که میرزا سلمان در حرکت
 جز رفق و فتنه و امواج و محلات دیوانی جزئی از او متوقع نبوده با و نسبت نداشت که صاحب چنین دلگشته
 برای خود جل در امور سلطنت نموده باعث فتنه و فساد گردد و حال که قزلباش پرده از وی کار برداشته با و وزیر
 و راند اولی نیست که او دامن از منصب وزارت و حربه ترک مهمات نماید شارالیه اگر عامل بود میدانست
 که این امور ساخته و پرداخته امر است بدون قتل او بجزری دیگر راضی نخواهند شد ملاحظه نموده که مهم او منجر بدان
 که این حکایات در خدمت شاه و شاهزاده مذکور که دید اما تعلقی که آدمی را بهجای می باشد و قطع تعلق از حیات
 نمیتواند کرد راضی بدان شد که مایه او را گرفته اند که در محلی ساکن گردد و درین اثنا امر اعظام دعای
 پادشاهی گفته برخاستند و یکی از امرای با جمعی تعیین کردند که امشب ششک میرزا سلمان را نکاه دارند که فردا در پای
 بهرچه امر و اشارت نواب کامیاب اشرف باشد چنانچه میرزا سلمان دراز و یاد دولت افتد از نواب
 جهانبانی سستی ننماید و بحسب ظاهر خود را از فدویان ارشاد میخواست که آنحضرت را در ملک تهور و شریک سستی
 نباشد نواب جهانبانی از وقوع این حال و غدر غیاب غایب میرزا سلمان را یافته معتمدی نزد اعظم او فرستاده از
 کمون خاطر ایشان استغفار نمود ایشان قسم بذات الله تعالی یاد کردند که اصلا قوری در اخلاص و بندگی
 و عهد و پانی که با نواب شاهای و شاهزادگی است ایستادار است غایتش چون میرزا سلمان همیشه تحریک
 ماده فساد نموده خاطر مبارک ایشانرا از ما بپایان منحرف میسازد و سبب آن قزلباش بوزارت و اقتدار
 او راضی نیستند و در باب او بدینچه امر و اشارت میاید شد مطیع و متقادیم چون نواب سکندر خان و شاهزاده علی
 خاطر شریف از کید و نفاق امرا حرج دارند و باطن از میرزا سلمان زیاده رضائی نداشته اند و بدینکه در باب
 بزوفی رضای امر اعلی نمایند روز دیگر جمیع امر اوار خانه قلی بیک قوری باشی جمع آمدند و در میان

میرزا سلمان را برده در منزل قورچی باشی محبوس ساختند و اموال و اسباب او بکلی ضبط درآید. میرزا عباد میرزا
نظام پیران او متعبد و ناخودکشته و چند روز تفحص اسباب و مایهات او کردند و چون خاطر از آن مخرج گردید و وجود
او را با وجود مغزولی موجب الغد ام خود و بقای او را مستلزم فحاشی خود دانسته او را بدست قورچیان دادند و طهاسب
قلی یک موصول بود باشی ترکمان قوم علیا جناب سلطانم بادی زخم شده دیگران با تمام کارش پرداختند و
عجب سردمدارین کاخ دلاویز که چون جاکرم کردی کویت خیزه سبحان الله آدمی آنچه خیر خود میداند عاقبت شترتجه
میدهد و بسی میرزا سلمان تبصیر آنکه بنیان دولت خود را استحکام میدهد و سایر انگیزه نواب جهانبانی را دانا و خود خست
و باین مواصلت عروس عمر دولت را سه طلاق برکوشه جاد بسته باعث قطع رشته حیانتش گردید و جدمشار الیه خود را
و مشت و نذرت بر خاک هلاک افتاده بود آخر الامر متوجه صد کور و علما نعش او را بمشهد مقدس معلی نقل نموده در روضه
مقدس مدفون گشت. مشار الیه از طبقه جابریه اشراف و اعیان اصفهانست که سلسله نسبت خود را بر بنی عبد الله
میرساند شمه از احادیث و در طی حالات و زرا و ارباب فلم زمان شاه جنت مکان سمت تسطیر یافته و الحاقی بود و قیامت
و فضایل و کمالات از امثال و اقربان ممتاز بود و در زمان نواب سکندر شان بمساعت نعت فرخ فال و اختر بلند پای
بر مخارج دولت و اقبال نهاد زیاده از مرتبه و زرا اقتدار و استقلال یافت و با اعتقاد آنکه در حدوث و قیام
و ورود و سوانح کثرت عبید و عظم و خیل و چشم و افش و شیره قضا و سیر تقدیر میتواند بود بدین خیال محال متابعت نفس
اختیار نموده صاحب چش و شکر و چشم و طبل و عظم گردیده و بامراسی ذی شان غالبانه سلوک نموده تفوق حق
تا آنکه از نتایج اعمال نا صواب بهر ابرستی باور شد و بر سر شاعری و سخن سرایی را بفنون کمالات آراسته فهم و فطرت
عالی و طبع سلیم و ذهن مستقیم داشت و اشعار آیدار بهیمه اند و بسیار سر میزد اکثر اوقات در انشاء اشعار غلغله و زور
و کثرت و از دحام ارباب حاجات عرایض مردم الهی را بجم غویب نوشته قطعه و قصیده بهیمه بقم طبعیت فی فکر
و نامل بر صیقله بان می نگاشت و در آن چند روز که قبل رسید غوی گفته بود که مقطعتش نیست فرد خو برویان خجستن
سلمان دارید بهتر است که اندیشه او زود کنید این دو سه بیت نیز از اشعار او ثبت افتاد که در حین محامه
قلعه تربت گفته بود و رباعی بازم ز بار وعده دیدار میرسد دل طبع نیست مکر یا میرسد سلمان اگر رسید
بلائی از و منال که عاشقی بلای تو بسیار میرسد و این غزل را در محراب مولانا محتشم کاشی گفته و بمطلع حسن
بمطلع و قیامت از آن حسن بچشمان فتنه بارده بدست مردم پرست اختیار شده زلف پرده بخار لاله
میکنن قیامت پرست مارده القصه بعد از وقوع این قضیه امرای عظام عاقبت اندیشی کرده از او

جهانبانی استد عامه و ند که بنا بر اطمینان قلوب ایشان صیبه او را مطلقه سازد و نواب جهانبانی اجابت مکتس امر قبول
 نموده رضا بطلاق داد و از اموال و املاک او بعضی بدو ان علی منسوب گشته و بعضی دیگر بقبور جهان عظام اختصاص یافت
 یکده ماه و محاصره هرات فی الجمله تردد و اهتمام میکرد و درین اثنا خبر موثق از جانب آذربایجان رسید که فرهاد پاشا
 از جانب سلطان روم فرمان فرمای آن مرز و بوم سردار شده و شکر بجانب آذربایجان کشیده و در آن سرحدین
 فتنه و آشوب اشتعال دارد و ارکان دولت قاهره ازین خبر بی آرام گردیده صلاح وقت در آن دهمند که با علیقلین
 طرح صلح افکنده و غنای غنیمت بصوب عراق و آذربایجان انعطاف دهند شاہرخ خان ممد در مقام رفع غایب گشت
 و نزاع در آمد و خود یکمرتبه پای قلعه رفته با علیقلین ملاقات نموده گفتگو میصلح و در میان آوردن مذکور خود و طالب
 این امر بود و بعد از قیل و قال قواعده مصالحه فیما بین بدین قاعده تمهید یافت که با علیقلین مبر بزرگ خود و بی
 میرزا را که در آن وقت دوازده ساله بود برون فرستاده و عیضه فراغت امیر بخدمت اشرف مصر بپدر رساله داشته
 عرض نماید که خمیر مایه این فساد میرزا سلمان بود چون او دفع شد ما همان غلام و غلام را در آن قصص است گذشته
 خواسته بجهت رعایت ادب و ملاحظه طریق نفق صوفیه و حرمت پدر نماید و برادر بزرگوار و حراسان بدستور خطبه
 سلطنت و پادشاهی با اسم نواب سکندر شان خوانده شود و نواب جهانبانی را که فرزند اکبر است و لیعهد و اندوخت
 خراسان بدستور بشا نهاده گیتیستان یعنی حضرت علی شاه سلیم بوده باشد و پیکش لایق برون فرستاده و
 که داشته باشد عرض نماید که بواسطه نیکو خواهان بجز انجام افترا نیاورد و اگر چه امر آنکس خصوصاً ولی خان راضی
 نبود اما چون انواع صلاح اندیشی در ضمن این مصالحه منوطی شد شرف الدین اعلی لکوار که رئیس سفید و سبز کرده
 انطایفه و مرد سلیم النفس صلاح اندیش بود و برادر بزرگوار و ولی خان از غنا و ولجای گذرانیده چون
 ماده نزاع خصومت میان علیقلین و اسمعیل اینان بدست قتل و بی خلیفه بدر او بود سلطان حسین خان علیقلین
 در عوض گشته شده بود و قتل با فراطی که در جنگ غوریان واقع شد جمعی کثیر از طایفه او جی شاملو که عشیرت و اقربا
 جانبین بودند قتل آمده بودند و از غنا و ولجای بسیار خرفا و و فساد و فتنه داشت اسمعیل قلین نیز از این مصالحه
 ساختند و علیقلین نیز صلاح حال در آنان این مقدمات دانسته و از طایفه مذکوره را قبول کرد اما التماس نمود
 که چون میان ایشان و مرتضی قلینان غنا و ولجای از حد گذشته اصلاح پذیر نیست او را بوقایع برده حکومت شهید
 مقدس معلی را بدیگری از امر عظام که مرد و ذولتمند حیر اندیش باشد غایت فرمایند مجلاتی در میان و میان
 مصالحه نهاده اول بدلائل معقوله نواب سکندر شان و نواب جهانبانی را مصالحه راغب بران داشت و بر سلطنت

محلات اذربایجان را اصول بصلاح دولت اقرب دانمود و بعد از آن تجاره از موقوف سلطنت و اقبال شاه رخ خان بمعل
قلینخان را همراه خود بدرون قلعہ برده با علیقلینخان صلح داد و روز دیگر علیقلینخان عیاض اخلاص که میر شمل بر عجز و بیاداری
و تذکره حقوق خدمت ماضی بخدمت نواب سکندرشان و نواب جهانبانی فرستاده در باب قضایائی که وقوع یافته بود
بمعادیر و بندیر تمسک جست که مندیها از عدم اشتقاق ارکان دولت قاهره و تسلط میرزا سلمان و بدسلوکی مضر
قلینخان بظهور آمد و شرایط صلح را موکد پهن گردانید اما چون منشو خلافت و فرمانروائی حضرت اعلی شاه بی ظل الهی
در دیوان سخن قیما بتوقیع و قیغ انا جعلناک خلیفه الارض زینت یافته بود اثری نثر ایط مذکور مرتب گشت و جز
حرف و صوتی بر زبان نگذشت بالجملة حسب المدعا و ارکان دولت مطالب و متمسات علیقلینخان حسب المرام
بغیر انجراح و انجام مقرون گردیده تشریفات فاخره بمشار الیه و امرا تا پین او عنایت شد از جانب نواب سکندرشان
بلقب ارجمند فرزندی لقب گشت و بجهت حضرت اعلی از پدر و الا که و برادر نیک اختر هدایات و منسوقات ارسال
شد و ولی خان میرزا سر علیقلینخان در سلک ملازمان رکاب علی نواب جهانبانی اشتهام یافت و قریب بچار ماه
از نوروز سلطانی که ششتم بود که طیل رحیل کوفته از دار السلطنت هرات کوچ کردند چون در مشهد مقدس معنی نزل
اجلال واقع شد به شرف زیارت آستان ملایک آشیان سلطان روضه رضا علیه و علی ابایه التیحه و الشان فایز
گردیدند حسب الرضای علیقلینخان و بجهت تالیف قلوب مرشد قلینخان و طایفه استاجلوم رضی قلینخان از حکومت
مشهد معنی عزل کرده آنولایت را بسلمان خان که نواده عبدالحق خان و بزرگ زاده طایفه مذکور بود دادند و ولایت
استرا با و بر ترضی قلینخان نامزد فرموده و ولایت دامغان و سطر و ایالت اعراب عامری و هزار جریب علا و آستان
و شاه قلی سلطان قارنجه را که از عظام طایفه استاجلوم و در بر کاروان بود تا پین سلمان خان کرده ولایت جام
با و اختصاص یافت محلا ارکان دولت قاهره که در می خراسانی و خراسانیانرا بمقتضای وقت کرده روی توچه
بواق آوردند و دین بازگشتن دور پین بساط دولت و اکاهای تفرس نمودند که محو سلطنت ملک خراسان که
بشاهزاده جهانستان یعنی حضرت اعلی تعلق گرفت غنیمت لومی دولتش ارتقاء یافته آفتاب اقبالش بر کل عضه
ممالک خواهد تابفت و هر کس از امر او مردم خراسان در وقت جدالت جلال اظهار دشواری نواب سکندرشان
نموده بود و از آمدن ایشان مایوس گشته باز نشسته عواقب امور بکمر تلافی و تدارک افتادند اول کسی که از امر ایشان
بجواب اطلاع یافت و انقیاد مسدود ساخته و در مخالفت کسوره حسین یک افشار ولد سوند و یک تورچی باشی حکم
دار المصلحین سرور و بزرگوار وقتی که اردوی معنی از عراق متوجه خراسان بود چون بحد و سبزو ار رسیدت الیه

شاهی سیوی کرد استقبال موکب شاه و شاهزاده عالیان شتافته بسی قلی پیک تورچی باشی بدستور ایالت سبز و از کشته
بود درین هنگام در مقام خلاف و عصیان درآمده دروب شهر و قلعه را مضبوط کرده توب و تفنگ انداخته در مقام قلعه
داری شد نواب جهانبانی امر اعظام را مخاطب ساخته فرمودند که در محلات خراسان هرگونه مدارائی که میباشد
کرد بجهت صلاح اندیشی شما کردیم حالاکه مثل حسین پیک مردی بروی پادشاه شجاعه شده در قلعه بند دوست
جرات و بی ادبی دراز کرد و توب و تفنگ بار دوی همیون اندازد جای مسامحه نیست و اگر در بار او بغافل و زریه
بگذاریم همانا لایق و مناسب ناموس سلطنت نخواهد بود و قلی پیک تورچی باشی از ریش سفیدان طبقه افشار و عظم
ارکان دولت متعدد معاملات آن برگشته بخت بی سعادت بود و سرخجالت در پیش افکنده از عیان کلمات دلایلو
آنحضرت نموده تنبه و تادیب آن معقل و هوش را صلاح وقت دانسته رضا بآن داد و نواب جهانبانی امر را
بل عموم عساکر طفر شعار را خصوصاً ولی خان و امرا و کلو را به تسخیر شهر و قلعه مامور فرمودند زبان بران بفرمود
عمل نموده در همان روز باین شالسته بجانب شهر و قلعه یورش انداخته از اطراف و جوانب درآمده مردم حصار
تا غروب آفتاب بدافعه مشغول گشته هنگام غروب که شام اوبار آن تیره بختان سید روزگار بود از ستیز و آوین
عاجز آمدند و بهادران موکب عالی و امین در میان زده بپای قلعه رسیده بر باره و بروج عروج نمودند و در
ظلمت لیل چون سیل که از فراز رو به شیب آورد بشهر فرو ریخته برارک نیز استیلا یافتند و چون اوبار روی با نطفه
آورده بود جمعی کثیر غرضه تیغ فنا کردند حسین پیک درارک گرفتار شده یکی از پهلوانان سکنه سبزوار که ملازم در
رکاب بودند چنان پشت پل برو نواخته بود که قدرت حرکت نداشت سرخجالت را شمشیر کی بضر پل بی اختیار
پیش انداخته بود حکم بیاست او صادر گشته عبره فلان طعن او را بر دروازه شهر از خلق او بختند اما بگویم که بخت
بکافر لغتی و سوی تدبیر آن معقل و هوش در انتساب و ساس استخوانه و احاد الناس جبر بر شیعیان و اهل اعیان
سبزوار آمد مجمل و دقیقه از وقایع نه در غارت و سفک دماء و امثال ذلک فرو گذارند تا به غرض نواب
جهانبانی که التهاب یافته بود و آنطفای پذیرفت از هر دو دند که احدی مزاحم رعایا و مردم سبزوار نکرد و اما چون شب بود
و خانه سپاهی از رعیت متمیز نمیشد از راه و از نیز بغیر وزیر و ستان و سبزه روز دیگر متوجه احوال رعایا شده
مطالب و معارب ایشان را با نجاح مقرون کردند و امالت آن ولایت نیز بر بعضی قلیخان قراچاف و از انجا
کوچ بکوچ روانه عراق گشته مرتضی قلیخان را از دروازه آن گذارند که مستعد و سفراست و بپایه رساننده و روانه
الضوب کرد و موکب هایون بغیر و زی و اقبال بدار السلطنت فروین رسیده و برتر رسید و بپایه نزل اجلا

فرمودند ائمت خان حاکم شیراز و سایر حکام قارس و ولی خان تکلو حاکم همدان را که در سفر خراسان جمیع آمده بودند نصرت ائمه
ارزانی داشته هر کس بالکای خود رفتند و سوانح این سال محاربه جماعت پات و تکلوست که در زمان که اردوی معلی در
خراسان بود و وقوع یافت مجمل این واقعه آنکه ولی خان تکلو که حاکم لرستان و جبال بود بمحافظت سرحد بعد از قیام
داشت و از امر ابیات سیف سلطان نیز بمعاونت او مامور بود و میان ایشان بعد از خروج قلندر و گرفتاری
که سبق ذکر یافت با فساد و مفدان و خشت و نزاع پدید آمد و چون توقف اردوی همدانی در خراسان بامتداد شد و
خبر از چفت تواتر میرسد سیف سلطان پات را قوت طامع در حرکت آمده اراده نمود که تاخت قوم سولایح حسین
و جماعت تکلو که در آن سرحد مانده بخراسان نرفته بودند الکا، او را متصرف شود و گروه انبوه از خشر پات جمع آورد
بر سر سولایح حسین رفت و او طایفه تکلو را جمع آورده بمقابلت اوشتافت جماعت پات با آنکه اضعاف مضاعف
تکلو بودند تاب صدمه ایشان نیاورده و در حمله اول شکست خورده فرار نمودند سیف سلطان گرفتار شده سولایح حسین
او را با پادشاه در یک زنجیر کشیده بود و تفاوت او را موجب خفت دانسته پنجه او را با گوشه زنجیر در هم کوفته
بعالم آخرت فرستاد و قطار و در ذکر قضایانی که در ایام غیبت موبک میون نهاب سکندرشان آذریجان پاشا
و در آمدن بیروان پسر و سایر ضایع کنند آریان از جند هوشمند پوشیده نهانند که سابقا رفته ده کلک طو شده بود
که سنن پاشا سردار مقدمان صلح را بر وجهی که مسطور است قرار داده ابراهیم خان ترکان که ازین جانب برسم
رسالت بخدمت سلطان مراد خان فرمان فرمای ملک روم فرستاده شده بود و مصحوب خود گردانیده روانه
استنبول شده عثمان پاشا از در بند عرض نمود که سنن پاشا از جین و بد دلی جرات آمدن آذربایجان و شروان
نکردن اکثر ولایات شروان را متصرف شده ام اکنون ولایت شروان در تصرف عساکر عثمانیت و از پنجه سنن
پاشا عرض کرده که سوای قلعه و در بند محلی در تصرف نیست خلاف واقعت و اگر درین سال که پادشاه قزلباش
در خراسان است سرداری دیگر با نیطرف نامزد کرد و بهم مملکت انخد و متصرف در می آید و بهم ولایت شروان
از خارج قرض قزلباش مصفی میکرد و سلطان روم سنن پاشا مورد عتاب و خطاب گردانیده فرمود پاشا را
که وزیر دوم بود سردار کرده باش کر عظیم روانه انیطرف نمود و ابراهیم خان را در استنبول نگاه داشته قبول مصلحت
بدین شرط نمود که هر محلی که عساکر عثمان بدار داشته خطبه پادشاه روم خوانده شده باشد بتصرف اهل عثمان گذاشته نشود
نماینده و حامی که پادشاه قزلباش با نیطرفی را نمی شنود دست از تسخیر مملکت باز نمیداریم و کس ابراهیم خان خراسان
پایه سر راهی عیضه او را مشتمل بر حالات مذکور ننظر کند و انید صریحا از روی دولتخواهی عرض نموده بود که غایب

لجلاج درین مرتبم مفتی عقل موجب نقصان دولت و بالآخره منتهی انواع ندامت و هرسال مملکتی از دست بیرون میرود و باین
شرط مصالح همانست که در صورت هنوزناعظم ولایت در دست است مملکت شروان را با آنچه تا غایت بحیطه ضبط علی اکبر
ال عثمان در آمده باز گذاشتن و صلح نمودن بضرر و صلاح دولت نزدیکتر است امرا خود را می قریب باش با وجود و
هوایی و نفاق و بی انصافی که در میان طوایف و اویمایات بود از سوی تدبیر راضی باین معنی نشد جواب عریضه ابراهیم
خان بدین طریق قلمی شد که اگر مصالح بعنوانی که قبل ازین نمید یافته و وقوع یابد فتنها و الا آنچه مقدم آئی بوده باشد بخیر
خواهد آمد مجمل فرما و پاشا با غلبه از دحام تمام بار زن الروم آمده شکر سرحد و امیران عشایر اگر در اجمع نموده اند
قارص غریت خجور سعد نمود و محمدخان تخاق که بکمر یکی خجور سعد بود امیر خان و امام قلیخان ازین حال اخبار کرد
امرا و تاپین و مردم آن سعد را جمع کرده بکمر و تدبیر دفع آن حادثه افتادند القصه خوانین عظام و امرای کلرکیان
قریب باش که در آذربایجان و قریب باغ بودند چون مقابل با آن لشکر عجب با فوق قوت و قدرت ایشان بود و
ملک و مدد عراق نیز مایوس بودند هیچ وجه در مقام دفع آن حادثه نتوانستند شد و هیچ تدبیر ایشان موافق تقصیر
نیفتاد محمدخان از ایروان بیرون آمده با مردمی که داشت در اطراف و جوانب رومیه آثار جلالت بظهور آورد
دست بردهای نمایان میکرد و اما هیچ اثری بر آنها مترتب نمیشد و فرما و پاشا بایروان رسیده خنجر و زنجیر
رحل اقامت انداخته قلعه را در کمال حصانت و متانت و استحکام ترتیب داد و حارس و نیکوچی بقدر احتیاج گماشته
و ذخیره سالیان و یراق توپخانه و مایحتاج قلعه داری سرانجام نموده باز کردید محمدخان بکام و ناکام دل از حکومت
آن ملک برداشته بآنچو آن آمده عیال و اطفال خود و غازیان را از قلعه النجف حفظ نموده از امیر خان و امرای ترکان
درین مراتب اصلا و قطعا مدعی محمدخان نرسیده حفظ و حرارت دارالسلطنت تبریز اولی دانسته خطه
قرب اگر ادب از آنجا بیرون ننهادند و ولایت محمدخان که معظم ارمنیه صنوی است تبصره معاندان
در آمد و در ولایت شروان نیز احدی از امرا و قریب باش را بحال نداشت نموده تمامی انولایت تبصره و دیه
در آمد از سوانح این سال آنست که فاطمه سلطان بیگم صبیحه شاه جنت مکان که محرم محترم امیر خان ترکان بود
در تبریز مریض و علیل گشته بداد و معالجت اطباء حادق صورت صحت روی نموده عاقبت و ولایت حیات
بمستقاضی اجل سپرده در تبریز فرمان یافت و نعش او را بدرالارشاد ریل برده در روضه متبرکه که آبا و اجداد علما
مقام مدفون گشته باعث پریشانی ضمیر منیر نواب کربلایی و در قضایای کربلایی و کربلایی و کربلایی
نواب کندی نشان در خراسان بظهور است سابقا بر وقایع نگار مرقوم صحایف اخبر که در کربلایی و کربلایی و کربلایی

و جذب قلوب مرشد قلیخان و امرا و خراسان مرثضی قلیخان را از حکومت مشهد مقدس معالی عزول نموده ایالت
بسلطان خان پیر شاه علی میرزا خواهرزاده شاجنت مکان و نواده عبداله خان که بزرگ زاده طایفه است جلوس و شرف
مصاهرت این دو دمان را فرما فرماز بود و تفویض یافت و شاه قلی سلطان قانع را که از عظامی انطاویه بود و
اتالیق او کرده ولایت جام باو اختصاص یافت و مقرر شد که همیشه مرشد مقدس با سلطان خان بوده باشد و
شارایه در حدیث و قایع و صد و سوانح برای او عمل نماید و بعد از آنکه موکب هماهنگی انواب سکندر شان از خراسان
بوراق نهفت نموده مرشد قلیخان از رفتن مرثضی قلیخان و ماندن سلمان خان اظهار داشت و خرجی کرده بخون
به هراس از راه رفتن مشهد مقدس معالی و دریافت شرف زیارت روضه بهشت آسا حضرت امام الحن و الانس
نموده بزبان اخلاص و یکدیگر با سلطان خان پیغام داد که تا این مدت بشامت کلفت و غنا و مرثضی قلیخان طاعت
ترکمان از سعادت زیارت آستان ملایک ایشان امام بهام محروم بودیم حالا الحمد لله و المنة معاملات خراسان
بر وفق دلخواه دوستان سرانجام یافت مخلص خیر خواه تا غایت بکثرت صیانت احوال و غرت و اعتبار ایل
و عشیرت استاجلو که در زبان اسمعیل میرزا پایمال حوادث و مغلوب اضداد شده بودند اطاعت و متابعت
علیق قلیخان که از ایل شاملوست اختیار نموده رکاب او میکشیدیم آنجناب خود و محمد و م زاده قدیم کل طایفه استاجلو
خدمت او را سرانجام افخار و اعتبار خود دانسته طریقه خدمتکاری و جاگزینی ایشان سرعی داشته عند الملاقا
در هر باب آنچه رضا و صلاح آنجناب و موجب آسودگی ایل و ایمان باشد عمل بنماییم و سلمان خان چون هنوز
استقامتی در ملک نیافته بود و دشواری شکر آراسته داشت و جمعی قلیل که نزد او جمع آمده بودند مردم پراکنده
و بی استعداد بودند و ثوق و اعتمادی نیز بجانب مرشد قلیخان و سخنان کذب امیر او نداشت راضی باین
او نبود در کار او متفکر گردید نه رای مخالفت داشت و نه قدرت مخالفت شاه قلی سلطان قانع که مرد عاقل گفته
سپاهی بود بجانب جام رفته در آنوقت در مشهد معالی بود که درین باب فکری بصواب اندیشد مرشد قلیخان
بی تأمل و استجازه با بعد و دی چند متوجه قصد کشته چون قریب شهر رسید با دات عظام و اعیان مشهد
اندیشی کرده از بیم مخاطرات و تعب و مشقت قلعه داری جناب سلمان خان را با لغت و استیحا و ترغیب نموده آماده
استقبال گشته سلمان خان چون شنید که او با اندک ضرورت اظهار خلعت و داد نموده همان پذیر کرد
و در دوغی که بشهر می آمد با سادات عظام و خدام و اعیان مشهد مقدس تا طرق استقبال کرده او را
شهر آوردند و مرشد قلیخان با دواب و سلوک و تملاک کرد و از راه باستانه مقدسه مشرک رفته

بشرایط زیارت قیام نموده معان سرکار فیض انارکشت و بجهت رعایت خرم و احتیاط چند روز در آستانه توقف نمود
از آستانه بیرون برفت و سلمان خان هر روز در آستانه مقدسه با او ملاقات نموده بر اسم میزبانی پرداخته لکھا
رسمی بطور حرمی آورد و مرشد قلینان بفرست تر و دو خاطر او را دریافت مکر و حیل و بجزب زبان و چال بازی اظهار
اخلاص و حسن عقیدت خود کرده و دفع تر و دو خاطر او میگردانید تا آنکه مرشد قلینان بتفاریق در شهر جمع آمدند و
هوس حکومت مشهد مقدس علی که همیشه در ضمیر او جای گیر بود از خاطرش سر برزد از آستانه بیرون آمد و بقصد ملاقات
سلمان خان را و باطنی بار آورده است و او استقلال با غلبه و شوکت تمام بچار رباغ شهر که محل اقامت حکام بود رفت
رخل اقامت انداخت و سلمان خان بدستور بر اسم ضیافت و مهمانی پرداخته از هر باب سخنان بیان آوردند
سلمان خان در دولتخواهی نواب سکندر شان و شاهزاده عالمیان حمزه خان رسوخ تمام داشت و مرشد
قلینان نیز در اول حال اظهار انقیاد نموده بالاخره مافی الضمیر خود را تصریح کرد و دو خاطر آشکارا سلمان خان نمود که
مردم خراسان از سپاهی و رعیت دل بر متابعت و اطاعت حضرت علی نهاده با عیقلی جان شاملو که لایق
و سپهر یکی خراسانست هم عهد و پیمان شدند و مجدداً نواب سکندر شان مملکت خراسان را بفرزند ارجمند عباد
نشان که در خراسانند داده اند و از اطاعت و انقیاد حضرت علی و موافقت علیقلینان چاره نیت در بیوقت
جناب خانی راقشون و لشکری آراسته که از عهده این ولایت و ضبط سرکشانی بلوکات و متمردان حد و حد
بیرون تواند آمد نسبت صلاح دولت آنست که ضبط این ولایت در عهده من باشد و جناب خانی بجانب خواف
و باختر که با بنجانب تعلق دارد و رفته در آن ولایت بغارت و عافیت کند و از روی قدرت و اقتدار و
مشهد مقدس را بخود مخصوص گردانیده سلمان خان را تکلیف خواف و باختر نمود و سلمان خان چون بخر
اطاعت و انقیاد چاره نداشت رضای کشته بر فتن انگیزانیت راضی شد و مرشد قلینان معتقدان رفیق گردیدند
که مشارالیه را بخواف و باختر رسانند اکثر مردم بجهت حکومت مشهد بر سر او مجتمع شده بودند از وجدانده شهر
مانند و او با معدودی چند روانه شده چون به خراسان و سلوک مرشد قلینان را بروفق و نحوه خود مشاهده
نمیدود حق گذاری نواب سکندر شان و نواب جهانبانی او را از بون خراسان مانع آمده در اثنای راه بهانه
شکار سوار شد و احوال و احوال را انداخته بر سیل وارد و بلغا غریمت عراق نموده مرشد قلینان از رفتن او آگاه
گشته این معنی را عین مطلب خود دانست و کس بنجام فرستاده شاه قلی سلطانزادست او را و بقصاص خویش
در دیخان یکان غم خود مقبول ساخت و در کمال شوکت و اقتدار تکیه بر بند حکومت مشهد مقدس علی نزد سرکار

بجانب هرات فرستاد و حقایق این حال را که بمحض اقبال حضرت علی از پرده تقدیر بجلوه گاه ظهور آمد علیقلی خان
 اعلام نمود و بابو و واق خان چکنی و اولاد او که جمع کثیر بودند و اولاد بابا الیاس و طبقه بیات و سایر امر و انجیلان
 و میقات خجندی که در عهد و دشمن مقدس میباشند التیام و آمیزش نمود و صیه بود و واق خان را خواستگاری کرد
 و تالیف قلوب مردم عامه آن را ویر کرد و هکمش در آن ولایت نافذ کرد تا مردم با همی در دایره اطاعتش نهادند
 و اوجمعی از طایفه استاجلو و غیر هم را که در حدود قضایا خدمات شایسته تقدیم رسانیده بودند بمرتبه امارت
 رسانیده و ولایاتی که مجدداً بکلیت تصرف و تحیر او درآمده بود بمصلحت وقت با خجندی محنت نموده شوکت و اقتدارش
 روز بروز متضاعف میکرد و بدینا که محسود طایفه شاموگشت بان جانب باب علیقلی خان همچنان طریقه الفت و دوستی
 و صداقت و یکدلی مسلوک میداشت و در آن رستمان بفرار خاطر و دشمن مقدس علی گذرانیده و نظم و نسق مهمات
 آن بلده می پروراخت و سلمان خان باجمعی از ملازمان قدیمی که همراه داشت از راه تون و طبلس بعراق آمده در
 دارالسلطنت مروین بکار منت نواب سکندر شان و نواب جهانبانی فایز کرد و حقایق حالات را بنوعی که رفته
 کلمه بیان کشت عرض نمود و خدرو راز و رود مشارالیه مهد علیا جناب شهر بانو بیکم فیت شاه خجندی مکان
 جلیله خلیله او بود و در مرض کشته معالجت حکما مفید نیامد و دعوت حق را اجابت نموده بدار البقا پورستان
 در حدود قزوین این خبر محنت اثر شنیده موجب زیادتى اندوه و ملال او گشت و نواب سکندر شان شفقتهای
 شاهانه و مرحمتهای خسروانه ببلور آورده تسلی بخش خاطر او بوده و بتفقد و دلجوی او دفع ملالی که از کوشش
 روزگار داشت میفرمود و ذکر توجه موکب هایون بصوب دیرباجان فیت دوم و گرفتاری امیر خان بکافرت
 با قن علیقلی خان فتح اعلی استاجلو و تقدیر غیبی این طغیان بکل و در کجا چون موکب بفرقرین شاهى بدارالسلطنت
 قزوین رسید رستمان پایان رسید سلطان ستارگان اسباب شرف و کامرانی بدو نجان حاصل کشیده یعنی
 نوروز کیتی افزون سال سحی بل ترلی و انی سه آئین و تسعین و تسعایه اهر از بخش باض خوشدکی و کامرانی
 عشرت آباد جهان از قدوم موسوم ربیع نصرت و طراوت باز یافت نواب جهانبانی را که آغاز جوانی ایام
 است دراک لذات کامرانی و کامرستانی بود اوقات شریف بسیر و صحبت صرف شده همه روز با مخصوصان و هم
 صحبتان در خلوات بزم و عشرت آراسته اقدار کامران و غمهای نشاط افزای دوستی کشیده و از نظر
 وصال مهر و یان لاله عذار کلههای شاد و مالی میچندند و بیکدیگر سپی و زری خود را از زیر پاییه میرا علی و
 حقایق حالات آن ربابین و تسلط رومیان و بدست و در و ان را غرض نموده استعدای نهضت ریات

در کمال کمال

جلال انصوب نمود که در رکاب نصرت انساب بنی قلع ایروان قیام نماید امرا و عظام و ارکان دولت خانگی
توجه بجانب آورباچان در دلهای تقسیم یافت و در اوایل فصل تابستان از دارالسلطنت قزوین در حرکت آمده
بجانب آورباچان نهضت نمودند و محلیان ترکمان نخست رفتن کاشان حاصل نمود که ترتیب قشون لشکر خود
کرده متعاقب بمکب نصرت قزوین پیوندد و مسیب خان نکلونیز با مختار سلطان برادرزاده اش بجانب ری
که الکاسی ایشان رفتند و چون موضع میانج مضرب سداوقات اقبال گردید نواب جهانبانی بقصد زیارت
استان ملایک اشیان سلطان الاولیا و برهان الاصفیا و مشایخ کرام صفویه قدس العدار و احقران و
همایون و خدمت و الدنما رجا شده متوجه دارالارشاد وکیل شدند نواب جهانبانی عود فرموده بودند
که امیرخان برسم استقبال نمکب اعلی با امر و اتساع خود که اکثر برادران و اولاد و اقوام و خیرت او بودند
قریب ده دوازده هزار کس از ایل و اویماقات ترکمان و غیر ذلک که در سلک ملازمان ایشان تنظیم شدند
بزیب و زینت و آراستگی تمام از دارالسلطنت تبریز رسیده قریب بار دوی همایون فرود آمدند چون نواب
جهانبانی در اردو تشریف حضورند داشت توقف نموده بعد از ورود نواب جهانبانی اول تشریف ملازمت انحضرت
سرافراز گشت و بوساطت او شرف پاپوسی نواب سکندر نشان دریافت و تملیقات از حد و حصر
بیرون گردید از شوکت و جشمت و آراستگی قشون و لشکر و تجلات ملوکانه و اطوار بزرگانه انواریه جبهه
که هوا پرستان جاه طلب هر چند فراح حوصله و خردمند باشند خالی از ان نیستند در کانون درون اکثر امرا
ملازمان رکاب اشرف اشتغال یافت چون نواب جهانبانی بالطبع توجه جانب تبریز راغب بود و از موضع میانج
کوچ فرموده بعد از قطع منازل و مراحل در ساعت سحر داخل دارالسلطنت تبریز شدند و ابالی و صاحب
بل عموم تبارزه از خور و بزرگ با استقبال بیرون آمده آثار بشارت و خرمی بظهور آوردند و نواب سکندر نشان
و شاهزاده عالیشان بجشمت و اقبال در دولتی از تبریز نزول اجلال در سرفراز دولت و مستقر سلطنت آبا و اجداد گویه
زدند جناب خانی بلوازم میزبانی برداخته آثار حد متکاری بظهور می آورد و همواره انوار توجه و التفات بر تائید
احوالش یافته روز بروز در ترقی و تزیید بود تا آنکه از قضای روزگار بساط دولتش در هم نورید و صورتی
که هرگز در آینه خیالش و زنی آید چشم عبرت بین مشاهده نمود و عاقبت با و رسید آنچه رسید بین انتمقال تفصیل
این اجمال است که در مرتبه اولی که نهضت همایون بجانب تبریز افتاده اتفاق و انتال تلاق همایون و بان
بلده واقع شد نواب جهانبانی خور و سال بود و اگر اندامه ان امرا پسندی بظهور می آمد و در انجا و جلاب

احتیاج تورجی بود درین مرتبه که اعداد سعادت و شطام عمر شریفش بهفده و بسر حد رشد و تمیز رسیده بود و قضا
غور جوانی علاقه کیفیت پادشاه سلطنت و فرمانروایی گردیده نشاء شرب شراب از خوانی صمیمه آن دو کیفیت الهی
شده بود و باندک حرکت ناملایم اینه خاطر مبارکش غبار الوده میکشت در اول حال که نزول اجلال در تبریز واقع شد
چون خاطر شرف آنحضرت از بعضی سخنان قزلباش آزرده شده اراده خاطر شریفش بود که آن طبع از میان بردارد
و امیرخان در هنگام سنج آن وقایع در اردوی معلی بود و ظاهر ادا من اخلاصش بکشتن بی ادبها الوده نشد
نواب جهانبانی میخواست که او را در جمیع امور با خود مستفق ساخته مکنون خاطر خود را بوساطت او بظهور
همه اتفاقات پیش و پیش در باب او منصوبان اینصفت ظهور آورند و تعطیلات و تکریمات او مبارک شود
مشاریه که فی الواقع مرد خیر اندیش مصلحت گیش بود و در هنگامی که سلطان محمود در کین غدر شسته و کشت
بنسخر آن ملک در تضرع آن جماعه را که هر یک ریش سفید و بیاقات بزرگی بودند مناصب وقت ندانسته
را داین گفتگو معینا شرب شراب را که مخصوصان و مقربان در آن سعی نمیدادند و نواب جهانبانی قضا
ایام غربت انجام جوانی ارتکاب نموده بود و ذکر و شمرده کا بهی از روی دولخواهی نصیحت اتالیقانه مینمود و او را
و ارکان دولت را که در آن امرها بهمنه نموده بودند سرزنش میکرد و نواب جهانبانی بزرده حجاب بر صورت
میکشیدند اما این گونه حرکات ناملایم که از و صد و مینیاقت موجب غبار خاطر انور میکرد وید و مجلسیان عالی که
همه جوانان جاهل و از عاقبت اندیشی و غمخواری دولت غافل و ذلیل بودند خصوصاً علیقلی بیگ فتح اعلی و
محمدی سار و سولایغ اعلی قوم او که از ایمان استاجلو بودند و در سلک مخصوصان و مقربان بباط غرث شطام
یافته با طایفه ترکان عداوت قدیم داشتند و در اثنا شرب شراب و غلیان مستی تحریک ماده فساد نمودن
و نشین بعضی میرسانیدند و خاطر شریف آنحضرت را آزرده تر میساختند از جمله اعمال ناشایست که او را
بدان بواخده و معاتب میداشتند یکی این بود که بر خضت پادشاه برای صلاح خود قلعه برد خانه خود را
بروج مشیده استحکام داده بود و دیگر نواختن کرنا که درین دو کار مان مخصوص است بپادشاه و بر خضت پادشاه
یا مراد خوانین نسبت ندارد و او با وجود رتبه والای مصاهره بدین خطیه سرافزاری نیافته بود و بخود سرگز آئین
داده در کارخانه اش مینوختند و بمنع علامه نقارخانه همیون ممنوع نشدند مجلا اضداد این امور را حمل بر غلیان
و اراده طغیان او نموده سخنان وحشت برین اقدس رسانیدند و در هیچ فتنه سعی نمیدادند تا آنکه فتنه
رفته بسی طاعت یافت و کدورت میان پادشاه و او بدین معنی تافت و از غوری که داشت سوار بر تخت

را عدم الاثر شمرده پای وقار در دامن کشیده از ملائمت عتبه عالیله پادشاهی تقاعد اختیار نموده ترک آمد و شد نواب جهانبا
چون میخواستند که یکبار پرده از روی کار بردارند بجهت رفع حجاب او و در میدان صلاح آباد که در حرم خانه و قلعه
او بود مجلس جوان بازی و قیام اندازی طرح نموده بزم عشرت ارادتند و جمیع اعیان و امیرزادگان
قرلباش حاضر شدند ملواری سرفروزان و بخت و سوار بر و اخته امیرخان با وجود قرب خوار تقاعد و در زیده بان
مجلس نیامد و این معنی مزید سباب و خشت گردید درین اثنا ماه محرم الحرام عاشورا در رسید پادشاه و جمیع اعیان
و اعیان سپاه بغیرت سید الکهد او قتلان مکر که کرب و بلا برداخته هنگامه غرام اسم سوار و یکا در خدمت
اشرف اعلی کرم میداشتند در آن عاشورا این هنگامه و مسیحتی پادشاه که بر جانب شمالی میدان صاحب
واقعت کرم گشته جمیع اعیان حاضر آمدند و امیرخان تغافل و زریده سایر اعیان و عظام این تغافل را که قیام تمام
داشت لایق ندانسته کس بطلب او فرستادند و او در خانه خود محفل تغزیت منعقد ساخته مجمع عظیم از طایفه
ترکمان شده بود و این معنی بموقف عرض رسیده موجب از دیار و تقار خاطر مبارک گردید و جمیع اعیان شکایت الی
کلمه مندی بر زبان اعلی راند قلی پیک تورچی باشی باطنبا با امیرخان اتفاق داشت و اکثر اعیان معاونت یکدیگر
نممودند و تورچی باشی خواست که میان نواب جهانبا و امیرخان مهمی طرح آورد و از جانب خان اظهار عقیدت
و اخلاص کرده استند عانمود که رفع حجاب امیرخان بتشریف قدم سعادت نشان کرده خانه او را بنحو حضور
بیارانید و الحاح درین باب بمرحد افراط رسانیده نواب جهانبا بیایجاب ملتزم تورچی باشی و امر کرد و بتبرال
تشریف بردند و جشن عالی نموده بزم پادشاهانه آراست و اسباب ضیافت مهیا داشته کانیغی با داب
معمالی پرداخت و بمقربان و مخصوصان نواب جهانبا فی خصوصاً علیقلی پیک فتح اعلی تواضعات اوسانه و تکلفات
پدر فرزندان بطور آورده اما برادران و پسران و اقوام امیرخان که اکثر سگ امران مشغول و صاحب حیثیت و شکر
و از باوه جهل و غرور بدست شده بودند حرکات ناملائم بطور آورده بمقربان حضرت اعیان استاجلو و شامان
تهدید امیرکنایه و صریح بر زبان آوردند و از ایشان نیز در پرده بی اندامها بطور بیست و هیچ فایده بدین
آمد و رفت مرتب گشت بلکه اسباب و خشت آماده تر گردید چون بازار با دهنچالی رواج داشت و شایخ خان
در مجلس عالی خریف بزم پال که گردید از باوه التفات سر مست شده بود و تقار خاطر شریف آنحضرت با امیرخان
در یافته رضا جوئی کرده و در ترضیع امیرخان با دیگران همه استان گشت و مکنون خاطر نواب جهانبا را با خود
باشی در میان نهادن را لیه هر چند خواست که نواب عالمی ازین اراده منصرف شده بوقت دیگر اندازند فایده

نکر و امیرخان و دیوانه خیران ترکمان که بدستان باده نخوت و غرور بودند از ستم قدیم که هنوز در پرده خواب و خبر یافته
ارادای لاطایل پیش گرفته و در خانه امیرخان جمعیت بسیار نموده چون تعصب او میاق را بهانه کرده بودند
مجموع انطایفه حتی تورچیان و یوزباشیان و ملازمان خاصه شریفیه نیز داخل جمع ایشان گشته تا موازی ده پزار
اسلحه و یراق بسته ابواب شورس و فسادگشودند حاصل مدعی ترکمانان که جمعی حاکمانه در خدمت نواب جهانبا
تصرف نموده خاطر مبارک آنحضرت را از مالد و لشو امان منحرف ساخته و میسازند خصوصاً علیقلینان فتح اعلی و محمدی
سار و سولایغ و اسمعیل قلینان شاه و امثال ذلک لایق خدمت آنحضرت نیستند ایشان را اخراج میباید که تا موجب
اطمینان خاطر ماکرد و چون این گونه جارت از ارباب عقیده و اخلاص در نظر اصحاب بصیرت محض ادبی است
و اعمال نامحارتر کمانان موجب زیادهای عبارت خاطر مبارک شاهزاده گردیده شعله آتش غضب که در کانون خاطر
بود فروخته گشته و پرده از روی کار برداشته مکنون خاطر خود را بطور بارورده در تنبیه و تادیب ایشان ریخته
گردید اول بجهت کسر شوکت امیرخان رقم غزل بر صحیفه حاشا کشیده الکای تیر برادر از و تغییر فرمودند و این رقم
عالی را بر صواب تیر انداختند تیر چنانکه در تسلط و استیلا ترکمانان و طلب و خواست امیرخان بجان آمده بالطبع
خوانان این امر بودند به برای این حکم گشته وجود او را نابود و انکاش گشته و چون آمد و شد مردم مملکت از خانه بیرون
منقطع شد صورتی که هرگز پرده خیالش متصور نبوده برای العین دیده از خواب غفلت بیدار شد و در قلعه خود را
بسته بمحافظت حال خود پرداخت و توب و تفک و بروج و باره برده اسباب قلعه داری همیا کرد و چند توب
از برجی که بطرف میدان صاحب آباد و مقابل دولتخانه همایون بودند انداخته شد و تا سه روز بدینوال صدای
و تفنگ متواتر بود نواب جهانبا فی ازین جبارت عرق حمیت و حرکت آمده شاه سیون کرده حکم فرمود
که از طایفه ترکمانان هر کس یکدل و یکجهت این دو دولت بدولتخانه حاضر گشته هر کس دوستدار امیرخان طالب
رضای اوست دست ازین دولت کوتاه کرده و در دامن امیرخان آویزد و طایفه ترکمانان که صدای شاه
سیون شنیدند تزلزل در ارکان جمعیت ایشان افتاده قمار محالفت بخود نتوانستند و از فوج فوج بدولتخانه
همایون حاضر گشته در سلک شاه سیونان درآمدند و امیرخان نیز برادران خود را پیرون فرستاد که از جمله
شاهی سیونان خارج نباشند اما خود از آمدن متقانه گشت بنا بران جمعیت و از دحام ترکمانان روی بفرقه
و برکنه کی آورده خواص و ندماهی امیرخان حیران و از بار کرده که چون حکم شده که هر کس شاه سیونست
بدولتخانه حاضر آید سبب اینست که به وسیله و وسالمت مدعی غم ملازمت نموده خود را از پرده حجاب بین و

بیرون ازند امیرخان سخن جز خواهازارد و نمود و جرات آمدن کرد و امر اعظام لکبد و لختانه بهایون جمع آمد و بودند
کس فرستاد و اورا از قلعه بستن و توب انداختن منع نموده پیغام دادند که اگر او انعام باشد بر با که بند کانی
پرویم لازم میگرد که در تنج قلعه اوسعی نمایم و بعد از آنکه مهم بانجا رسیده است که چه نتیجه خواهد داشت و او
در اول حال سختی در سبب ناملایم در جواب القا نموده نواب علی کل طایفه لباس و تبارزه را امر فرمود
که یراق بسته اسباب یورش میا دارند که شب بقلعه او یورش نمایند خلائق فرمان پذیر گشته در دولتی
هائیون کثرت عظیم واقع گشت و کباب جهانبانی اما ده یورش بودند امرای عظام دست از فکر مرگت نوا
سکندر شان آویخته کس بخدمت انحضرت فرستادند که نواب جهانبانی در آتش که شب جمعه بود احتمال
ریزش و فساد عظیم داشت ازین اراده منحرف سازند اگر فرود امیرخان بگذشت آمد و رضا جوئی خاطر
کرد و فها و افراد امر یورش و وقوع یابد نواب سکندر شان فرزند ارجمند را طلب فرمود و ان اراده متصرف
ساختند روز دیگر بهانجاخت و از او حام و در دولتی بهایون با نقاد پیوست و رین سلیم ابو الفتح تبریزی
مشهور بکیم کوچک که از جمله مخصوصان امیرخان بود آمد و خبر پیون آمدن او آورده و توجی باشی و شایخ خان
و امر ابجوالی قلعه رفتند و او پیرون آمده در مسجد شاهی که در صاحب آید و اوقت با یکدیگر ملاقات نمود
و امر او را مصوب خود گردانیده به دولتی بهایون آوردند و چون داخل دولتی گشت شمشیر از میان خود کشوده
بر گردن انداخت و یکطرف قلی یک توجی باشی و از یکطرف شایخ خان دست او را گرفته بطریق کنایه کاران
بخط خسته نواب عالی در آوردند چون شرف پا پیوس مشرف شد نواب عالی از خلق کریم و از رحمی که از حد
عالی مقدار یادگار داشت فی الفور شمشیر از گردن او برداشتند و در نیوقت امیر خان ارق و دست داده که کرد
نواب جهانبانی بقلی یک توجی باشی فرمودند که میزبان امیرخان بوده باشد و او هم خان از امرای ترکخان
بقلعه فرستادند که محافظت خانه امیرخان نموده و حفظ ناموس متعلقان او گوشت امیرخان شب در دیوان
خانه بسر برده روز دیگر در بای عمارت مشیت نشست جای او تعیین یافت و اموال و اسباب او بکلی ضبط
در آمده بعد از چند اورا بقلعه فته فرستادند امیرخان مجبوره داشت بی نظیر نام که کمال تعلق و عشق با جوی
التاسه اول داشته و بی نظیر را با و سلم داشتند و چون این مقدمات بسی عیقلی یک فتح اعلی
تبع پیوست نواب جهانبانی او را موز و تربیت گردانیده بر تبه ایالت و خانی دار سلطه تیرین و از
ساختن و محسود جمیع امرا و ارکان دولت گشت هر چند که نسبت او مکر و ده خاطر امر او در حال این

که با ظهار را فی الضمیر زبان توانند کشد و به کلی بشمار آید توسل حبه ابواب ملائیت و دوستی مفتوح داشتند و چون اسمعیل قلی
لقب یولداشی داشت نواب جهانبانی علیقلی نیز برادر خود خوانده لقب راجند قرداش یافت و محمدی سار و سولان که
مدبر امور صاحب اسرار خفیه شده بودند بمقت سر دشتی موسوم گردید طایفه استاجلو که در روایای محول خریده بودند
سرازمین وجود بر آورده مورد محافیت و التفات شدند و جمعی کثیر از انطاکیه و اربل و حلب و تبریز جمع شده
ملازمت علیقلی را سر مایه غرت و اعتساب بخود دانسته بزرگ زادگان معتبره استاجلو غاشیه بندگی او را بر دوش
گرفته پسران و برادران و اتباع امیرخان از توجه التفات نواب جهانبانی بایوس کشته طایفه استاجلو را که
الفایشان بودند در کمال اعتبار یافته جز مدت و خواری امری دیگر ملاحظه ننمودند هر یک از گوشه بیرون رفته
روی توجه بعراق آوردند و چون این اخبار در کاشان بمحمدخان ترکان رسید و بجز تحیر غوطه خورده بفکر کار خود
افتاد چون خبر رسید که در کاشان و لیخان نکلو بود و برادران و اولاد و اقوام امیرخان بدین رخ بهمان رفته
نزد او جمع آمدند و در مقام فتنه انگیزی درآمده از کاشان بهمان رفته با ولیخان ملاقات نموده و با
سپهسالاران و فریبکاران و اخلاص و وفاداران و کما حق الله اراده نمودند که کل طایفه ترکان و نکلو جمعیت نموده به تبریز
و از معاندان امیرخان انتقام کشند و علیقلی خان فتح اعلی و محمدی سار و سولان را از خدمت نواب جهانبانی
عزل نموده طایفه استاجلو را مغضوب گردانند این اخبار به تبریز رسید باعث آن شد که وجود امیرخان
از لوح هستی سترده شود کس بقلمه فتنه فرستاده امیرخان را از میان برداشتند و خبر قتل او در عراق شیوع
یافت ولیخان با عوام محمدخان طالب خون امیرخان کشت و مسیبت خان را نیز با خود متفق ساخته ابواب خلاف فزع
کشوند و چون نواب جهانبانی که درین هنگام فی الجمله بشوینا یافته متکفل امور دولت پادشاهی شده بود
از آنجا که مغضوب ساخته بود با حرکات ناملایم ایشان نیاموده با قلیلی از دولتمردان که در رکاب نصر شیار
فتح آثار جمع بودند آثار اقتدار بطور محسوس آوردند و روقتی که محمدخان آغاز فتنه کرده بهمان رفت با طایفه نکلو
عمد و بهمان مجده و بنیان آورده با و خیالات فاسد بکاخ و باغ راه داده امراء استاجلو و شاملو صلاح دان
دیدند که ولایت کاشان را از دست او بیرون آید که موجب برهمه دگی احوال او گردید و مقرر شد که شاه و درو
خلیفه شاملو که در نظیر بسو و بکاشان رفته آن بلده را تصرف نشود و او بکاشان رفته شهر را تصرف نشود و یوسف
وله محمدخان که منصب ذوات داری دیوان اعلی داشت و در کاشان جانشین میر بود و قلعه رفته همه بپن
الچینین جنگ و جدال و یوسف پیک درین میان بسل سید محمدخان ازین خبر بی آرام گشته یکبارگی پرده

از روی کار بر داشتند و ایشان سپهرش را بدفع آن حادثه بکاشان فرستادند که در روی حلیفه چون ارک را بدست
توانست آورد و آخر الامر کوچ کرده بنظر رفت و از بیم و لیجان از آنجا با صفهان رفت تا دفع فتنه تگلو و ترکان و صفهان
میبود و از و لیجان در آن طوایف کاتبی ادلی بسیار و وقوع یافت و محمد خان چون صید رخم خورده در طبلدن آمده در
فتنه و فساد و ساعی کشان و ستمی تگلو و ترکان در میان بود و با نواب جهانبانی مخالفانه سلوک نمیداد
تا با آلاخره مهم مجاری به آنجا رسیده انقوم با نفاق بخواری اعمال ناصواب رسیدند تفصیل حالات ایشان مختصراً بعد از
ذکر قضایای خراسان و از آنجا بکاشان سمت تحریر یافت ذکر احوال خراسان قضایای که از حوادث دوران
ملک منان در میان نزاری عالیشان بطور مختصر سابقاً نگاشته شد که بیان کردید که مرشد قلیخان بر شهادت
مستولی گشته سرکشان اکثر محال خراسان را بمقتضای خراسان محفل دور اندیش بر وفق و ملائمت مطیع و منقاد خود ساخت و از
طوایف قریبانش که نزد او مجتمع بودند امر اربعین نموده آن ولایت را بحکام نصب کردهای خود قسمت نموده در آن سال
با شطط این امور پرداخت و حقایق این حال را بعلیق قلیخان اعلام نموده حسن خدمات خود که در راه حضرت اعلی
بنظور آورده بود در طبق عرض نهاد و در اول سال سحی ایل نخست برادر خود خیر ابراهیم خان را که کما بقا حاکم اسفرا بود
و در جنگ غوریان گرفتار شده بوقاق آورده بودند و او فرار نموده از راه مهرالمرزبخراسان رفته بود بدلسلطه
هرات فرستاد که در رکاب حضرت اعلی بوده علی قلیخان را دلالت نماید که در موکب جهانکشی حضرت اعلی از
هرات بیرون آید بجانب مشهد مقدس و انجد و نهضت نماید که بدامغان و بسطام و دارالمومنین استراحت نماید
کمال محال خراسان را تا سرحد غرق بحیطه ضبط در آورند و مشا را الیه بعبادت ملازمت حضرت اعلی و ملاقات جناب
خانیز گشته مطالب خود را عرض کرده بعضی از ایشان شایلو که اعتبار و اقتدار مرشد قلیخان مکرر و خاطر
ایشان بود بجانب نقیض گرفته باو بکفت و کور آمدند و بسبب اینکه مرشد قلیخان اظهار استقلال نموده
بی مشاورت علی قلیخان بغیض مهم می پرداخت باو در مقام تشیع و اعتراض شدند و او در مقابل عذر
معتول میگفت حاصل سخنان او آن بود که چون منور توایه قصر سلطنت است حکامی نیافته بنا بر مصلحت وقت و
دو انخواهی تکیه بر اتحاد و یگانگی نموده به نیابت جناب خان بدین امور جبارت نموده بعضی مهمات برای خود
فیصل میدادند از آنکه خاطر از استقامت نکند شود و اطاعت و متابعت از او امری بنظور نمیرسد محلاً
سایه شایلو و استاجلو درین مواید گفت و گو بنظر انجامید معذرت در میان افاد نمودند مرشد قلیخان
از استماع این مقدمات جهت جذب خاطر علی قلیخان را ایام شایلو توجه جانب هرات را غیب گشته بملاحظه و

بهرات رسیده بشرف یا پوس بشرف شرف شد و جناب عالی مقدم اورا کرامی داشت تو اصعادت و دوستانه بطور
آورد و هر خطبایفه شاملو در فوا و اعدام اوسعی نموده علیقلینی را اغوا نمودند که او را دفع نماید جناب عالی تفضیل او
در بهرات را ضعیف نشد که خلایک همان نوازیت از طریق صواب دور داشته خود را از لایحه بدنامی نجات با مرقلینی
از تقریر بعضی سخن چنان که هیچ کس نمی خدای از انطایفه نیستند خوفناک گردید و سوزی بجام رفت به شخصی با شمر بر بند
بجام در آید یکی از آن دلاکانرا که بر مرشد قلینی آن مشابهنی داشت بقتل رسانید بیرون رفت مردم مرشد قلینی را
منظور شد که آن شخص بقصد بقتل خان آمده بود آن دلاک نام او با شتاب داشت بتا بانه بجام درآمد اورا بر طرفه
و او خوف و هراسی که داشت زیاده شد بی اختیار در حال اضطراب بیرون آمده بمنزل خود رفت و این خبر
بعلیقلینیان رسیده بحجت اطمینان خاطر مرشد قلینیان بخانه او رفته مصلحت وقت بعضی سخنان دوستانه
بمیان آورد و بگوشه شدن دلاک را چنین مذکور ساختند که همانا آن دلاک بمعاندی داشت که فرصت یافتن او
بر و احتیاطا ما فی الضبط یافته شاملو بر مرشد قلینیان ظاهر شده اعتمادی که بجانب ایشان داشت رایل شد و
دیگر توقف در راهی بصلوات ندید که کوه داده بشهد مقدس پیش گرفته بطریق غریقان بحر حوادث کسبی
هر چه تمامتر خود را با ساحل نجات رسانند و حرکت مساعت نموده خود را بشهد مقدس معالی انداخت و ابراهیم خان
برادرش همچنان در بهرات و علیقلینیان ازین رفتن نا بهنجار کوفته خاطر شده اظهار رنزدگی کرد و با ابراهیم خان
بی التفاتی آغاز نهاد و ساعیان فرصت یافته ابواب فنا و کشود و میانه علیقلینیان و مرشد قلینیان بسیار
و خشت سر انجام یافته از جانبین یکدیگر بی اعتماد شدند ابراهیم خان نیز از عذر شاملویان توهم نموده بطریق قرار
از بهرات بشهد مقدس رفت و این معنی موجب زیادتی و خشت گردیده اگر چه فیما بین مراسلات واقع شد
روز بروز اسباب کلفت و کدورت از جانبین سر انجام می یافت تا آنکه ریش سفیدان شاملو علیقلینیان را بهر
و تادیب او دلالت نمود و بطریق غوای جمعی از سفیدان کیمیت انتظام مهاجرت خراسان و رمو کب جهانکشی
حضرت اعلی از دار السلطنت بهرات بیرون آمده قرار داد خاطرش آن بود که کل مهاجرت خراسان رسیده
هر کس از منصوبان مرشد قلینیان را مصلحت نداند بر طرف نموده نصب کرد و بای خود را تعیین نماید خواه فضل ویر
با اعتقاد مرشد قلینیان محرک این مقدمات بود خواه خاطرش آن علیقلینیان شده بود که سلطنت علی خلیفه ولد
قولاً و خلیفه که حاکم قاین بود باطناً با مرشد قلینیان موافق و مشتق است علیقلینیان بطرف قاین نهفت نموده
که اندام اموال و اسباب او را بحیطه ضبط در آورده از آنجا متوجه ولایت ترشیز گشت قورچیان با حکام مطاع

با حصار جمیع امرائی که در خراسان بودند خواه منصوبان مرشد قلیخان و خواه علمای آن فرستاد که هر کس بزرگ
و بجهت حضرت اعلی و تابع او و بیکدیگر است بمعکطف قرین پوسته در طبل بوی شاهی حاضر کرد و چون شد
قلیخان از کماهی حال خبر یافت و بهم کان بطلب اتباع خود فرستاده از مشهد مقدس معلی پروان آمد و آنچه
از مردم تقه که مستعد بر اقبال ایشان بود معلوم شد آن بود که مرشد قلیخان هیچ وجه رای جنگ و فکری از دست
میخواست که باین بسی و قلمندان مهم با صلاح آید و رقع مطنه از طرفین نموده بیکدیگر تلافی میدادند و بدستور
در موکب هیون شاهی بهر طرف که صلاح دولت باشد حرکت واقع شود احدی از ریش سفیدان طرف قدم
در وادی این گفتگو ننهادند مرشد قلیخان هر چند کس فرستاده و خواج افضل و یکد و ریش سفیدان شاملو طلبیدند
که آنچه گفتنی باشد باو گفت و شنید نماید اجابت نکردند و خواج افضل جرات رفتن نکرد و بموجب اصلاح این فرستادند
بلکه در توضیح مرشد قلیخان با سابعیان متفق بود بالجمله این دو لشکر بیکدیگر قریب شده و خبریه سوسفند شیر
در برابر هم فرو آمده و حیمه و حرگاه نصب نمودند و آمد و شد سفیران نامه و پیغام در میان بود و در ای ابراهیم سلطان
شرقلو که از اقوام مرشد قلیخان بود و حکم با حصار آورفته بود قریب بار رسید چون ملاحظه نمود که اردوی
مرشد قلیخان و امراء استاجلو علییه فرو آمده بودند بجهت تعصب او و مخالفت با طبل و علم و پیش آراسته
باردوی مرشد قلیخان رفت و او جمعی را با استقبال او فرستاده بود و از مشایخ سواران سلاح پوش و او از
طبل خبر باردوی شاملو رسید که مرشد قلیخان با قشون آراسته مستعد زرم و بیکار شده طبل جنگ میکوبد چون
تقدیرات آسمانی بسی برده گشایان محافل قضا از جلاب خفا بجلوه گاه ظهور می آید علی قلیخان نیز ملاحظه
جانب احتیاط کرده ازین طرف سوار شده قول دست راست و دست چپ آراسته مستعد قتال شد و این
باردوی مرشد قلیخان رسیده او نیز با ضرورت تیبار آراسته به ترتیب مقدمات جنگ مشغول شد و بیو
سلطان علی خلیفه که علی قلیخان او را گرفته مجبوس نموده بود و در آن چنبره فرو از تقصیر او گذشت مطلق
العنان ساخته بود چون از اطوار علی قلیخان آنگاه خاطر بود و آغاز محاربه صف سپاه را ویران ساخته
با مردم پیش قلیخان پوست این معنی موجب تزلزل سپاه شاملو شده طایفه استاجلو دلیر شدند مجلا مبارزان
طرفین و سیف و سنان برده از کثرت بکری بی هو پوشیده گشت علی قلیخان نیز چشم بگرویی که
نه بینان را در آن میان تصور نموده بود و افتاد در طریق خرم و احتیاط غافل شده خود را با شرم و کینه و بی
از شجاعان شاملو که با اتفاق او در موکب تک و دوی در میان آن گروه ناخته انجام دادند و منهدم ساخت

و در وقتی که او بتعاقب آن گروه مشغول بود مرشد قلیخان و فوجی از اتباع او که با معبد دودی چند در طرف دیگر
بودند چشم بر لوای پادشاهی افتاده همت بر آن مقصود ساخت که آن در کیتابی بخر خلافت و شهریار است
آورد و جمعی را بدین غرمت با نظرفرستاد ایشان موبک همایون را از جنودش ملو خالی یافته فرصت غنیمت
شمرده بآن فوج قلیلی که در ظل لوای طوفانجا بود حمله آوردند و آنجا عت تا بحدان حمله آوردند و تلاشی در کردند
شدند و از اتباع مرشد قلیخان ابو مسلم خان جاوشلو که از امر او معتبر بود و حضرت اعلیٰ عسیده آن سزاشین بر
اعلامی دولت و اقبال را بفرمان والی تقدیر که هزاران حکمت بالغه در آن مندرج و منطوقیت بچک آورده
مبشران قضا این مشوه سعادت افزا با طایفه دادند و ذات حمیده صفات اشرف را در زمان امان ملک و منان
بار دوی مرشد قلیخان آوردند و طایفه شکست فاحش خورده و حاجه افضل وزیر با چهار صد بانصد نفر از اعظم
الطایفه اسیر سر بخت تقدیر شدند و اموال و اسباب ایشان بغارت و تاراج حادثات رفت علی قلیخان
چون از تعاقب آن گروه باز آمد از شکرت قول و علامت چتر فلک ساسی حضرت اعلیٰ اصلائشان ندید از کجایی
حال خبر یافته انکشت کجی بدندان تفکر بخید از غفلتی که ورزیده بود داشتند امت از دیده باریدن گرفت در
کمال بایس و ناکامی عثمان از محاربه با قریه آه و ناله با کمال خذلان و حیران جلالت زده و حیران که سر بایه
سعادت دارین را از دست برآورده بود راه هرات پیش گرفت و مرشد قلیخان با سعادت تابیدی توانان کردید
ازین عطیة عظمی که از درگاه الهی با و کرامت شده بود و کلاه کوشه شادمانیش بر تبارک کرد و بن سائیدن گرفت
و حضرت اعلیٰ را چون در کران بهادر صدق جان بجای داده بطرز محمو و مشهود مقدس معراج عبور نمود و حضرت اعلیٰ
که از او ان طفولیت در میان طایفه شاملو برورش یافته با علی قلیخان و مردم او الفت و انس گرفته بود
و قوع این حال مکرده خاطر شرفش بود و اما بدلت مهم اقبال تامل را از ناصیه همایونش رایل ساخته خاطر
اشرف را بر یافت شرف زیارت حضرت امام الجن و الانس سلطان سریر ولایت و امامت ابو الحسن علی ابن
صلوٰة الله علیه و ادراک سعادت خدمت شبان روزی آن روضه متبرکه که اطمینان داده بدین عطیة عظمی
مبتجع و سرور بود و مرشد قلیخان با طایفه شاملو المتی آدمیانه سلوک کرده بعد از نگوشش مفیدان قوم اطلاق
بر ناصیه گرفت و آن کشیده همه را قرین اغراز و احترام روانه کرد و اندک حکم کرد که در میان لشکر کس که مال خود
از هر چه و شتر و میراثی باشند در ساعت تسلیم نمایند و ایشان را در رفتن هرات و توقف نمودن در کجا
همایون اعلیٰ مختار ساخت و حاجه افضل را که تا غایب وزیر علی قلیخان بود بر تبه وزارت حضرت اعلیٰ سرور ساخته

هر کس از جماعت شالمو قضا اختیار نمود و بسمت ملازمت حضرت علی موسوم شد و در ملک تورچان و یونزباشیان
ملازمان اشرف در آورده و به علی قلیخان نامه محبت امیر بطریق مهور چاکرانه نوشته که مندیهای دوستانه نموده
سوانح مذکور را با مقتضای قضا حواله کرد و اما حواجا افضل فرید و قایان شالمو دل از بهرات بر نهشته در میان
طایفه استملج را رام تران شدند و در اندک روزی فوج فوج فراداده بهرات رفتند و از طایفه شالمو
بغیر از حسین بیک عبداللہ خدمت جلوه داری خاصه شریفه با متعلق بود و در روز جنگ از موکب عالی جدا شد و بود
و علیقلی بیک ولد شاه علی بیک که امیلو که در وقت اندام از مراقبت علیقلیخان باز مانده بقصد ادراک ملازمت
بسمند مقدس معالی آمده بود و نمود و دیگر کسی در مشهد مقدس معالی و موکب نمایان علی نماد و مرشد قلیخان
سلطنت و پادشاهی حضرت علی را سرانجام داده و ارباب مناصب جهت آنحضرت تعیین نمود و من حیث الاستقلال
برسند و کالت ولله کی کمیز به جمیع اهل خراسان با و بازگشت نموده و لوازم تنیست و مبارک و بجای آورد و در
حاکم خراسان پشتر از پشتر اقتدار و استقلال یافت و ذکر قضایای آذربایجان بشکر کسید عثمان پشتر و
روم بجانب تبریز و تخیر نمودن آن بلده فخره جنت مکان و خرابی آن پشتر و دوران آن پشتر و در آن پشتر
و قوغ یافت قبل ازین در طی سوانح آذربایجان بر صفحه بیان تعلیم بلاغ نشان کارش یافت که عثمان پشتر
در در بند شروان بود و بخدمت خواند کار عرض نموده بود که کل ملک شروان و کرجهستان را بحیطه تخیر و
تصرف و آورده ام آنچه نشان پشتر عرض نموده که سوای قلعه در بند محلی در تصرف نیست غلط است یعنی
باعث آتش که فرما پشتر و ارشد بجانب آذربایجان آمده در هنگامی که ریایات جلال و خراسان بودند
سبق ذکر یافت ایرد و از تصرف شده قلعه ساخت و عثمان پشتر تمامت ولایت شروان و شکی را ضبط
نموده و بمعتدان سبرده روانه استنبول شد و از خدمت خواند کار متعدد تخیر کل آذربایجان و ملک عراق شده و
وزارت و سرداری یافت و بجزم تخیر آذربایجان بالشکر چید و مردان و اندام الروم شد چون رستان سحی سل
بیایان رسید و شاهان بزم افروز و روزهای نویل ترکی چون ترکان خطا بقصد بغا و لهامی ارباب وفا
بار استکی و پیر استکی تمام جلوه ظهور نمودند و نوخطان ریاحین نشاط افزای مجلس آرای بزم بهار گردیدند
نواب معالی با مقتضای ایام بهار جوانی به تجمیع ریحانی و لوازم عیش و کامرانی پرداخته از کلر خان لاله
سدر کامستان بودند ایام نشاط انکیز بهار را در عشرت آباد بزمیر بعیش و حضور کردند با آهنگ شیطانی
که علیقلیخان فتح اعلی از اصفهان آورده بود فی الواقع بده آتش افروزش مانند کوزه انگری می افروخت

تعلق و عشق آغاز نموده از باغ وصالش کلهامی از روی چپند و شاه قلی بیگ عرب علی را بملود در باب این مای
ترکی گفت بود ترک کوکله پوشین اول ترکستان پاره بگذر که بوسک غمره سحران جان پاره شیطان شیطان
دیده کلری بواسیه من را صمیم اینانی شیطان پاره و دیگری از نظر فاکفته بود عاشق جورج تو بیند
از جان گذرد تیر مژدهات ریسنه بران گذرد از دولت همنامیت ای صفت خدای شک نیست که حق نجرم
شیطان گذرد از سواخ آن ایام آنکه غازی کرایان پادشاهزاده تاتار که در سر و ان گرفتار عا گرفت
شعار شده در قلم الموت محبوب بود چون جوان شاعر پیشه خوش سیما و زیور الیت و استعداد موصوف بود و
کرم محمد و ثنا گفته بخدمت نواب جهانبانی فرستاده بود که مطلعش نیست سمر مار که اور بر سر مار
وحی سلطان لایق هر د عا سمر مار نواب جهانبانی صحبت اور غبت نموده و اور از قلعه بیرون آورده
ملازمت علیا مغز و محترم و اکثر اوقات در مجالس خاص حریف نرم الفت و اختصاص بود و این معنی موجب حسد
و اگر اده خاطر علیقلینان فتح اعلی و مقربان بساط غرت گردیده مشارالیه از طرز سلوک ایشان این معنی را در یافت
تو هم بخاطر خود راه داده از دار کشت بر نیز قرار بر فرار داده خود را با زن الروم انداخته بمعک عثمان
پاشا ملحق کشت القصب چون ایام بهار و هنگام شکوفه و از بار بار آمده هواری بگری آورد و کوه و صحرا از سبزه و
اراسته گردید مویکب هایون بر ییلاق اشکنبر و کلبر توجه نموده از اینجا باز جایی تشریف بردند و سه ماهه باستان دین
ییلاقات بسر برده ابواب عشرت و شاد کامی بزجره آمل و امانی شاه و سپاه مفتوح بود و در ساغری بلایع محمدی
تحاق که قطع تعلق از ولایت بخورسعد نموده در آن حدود بی سرو سامان بسر میرد بار دوی کرد و درون شکوه ملحق شده
قشون راسته بنظر رسانید در این اثنا خبر آمدن عثمان پاشا متواتر گشته موجب تفرقه خاطر گردید احکام مطاع
باخصار امرا و عا که ممالک محروسه صادر گشته توجیان بهرام صولت تعیین فرمودند که از عراق و فارس و کرمان
جمع عا که نصرت نشان قزلباش از روی غیرت و مردانگی متوجه بلبله میرا علی گشته بار دوی کرد و درون شکوه بودند
و سر کوز خاطر شریف نواب جهانبانی آن بود که چون او ان نشو و نما و آغاز دولت جهان را ایست طوایف اخلاص
کرین و عا که ظفر قرین قزلباش به تعصب دین و غیرت مذہب جمعیت نموده بتدارک سالهای پیش در کباب
سعادت آنحضرت مردانه و از با سپاه مخالف کارزار نمایند و مناشیر عاطفت و استمالت نامها باسم
محمد عالی قلی خان و سید خان و کل امرا و ایضا ترکان و کلوبدین مضمون غرض اصدار یافت که طوایف و قش
صوفی و بجهت این جو دمان ولایت نشاند و جان باختن را در راه ولی نعمت ادنی براتب اخلاص میداند از جان

از جاده اخلاص منحرف نگشته از و امری چند ساج شد که موجب لغو خاطر اشرار گشته بجای خود رسید و دیگری
در آن مدخل نبود و غباری از سایر ارمادو غازیان ترکمان صحیفه خاطر نیست چون و مهم خان که از آن طایفه است
در ملازمت اشراف مغز محترم و منظور انظار شفقت ایشان خیالات فاسد از دماغ بیرون کرده خود را در غم
الوده نسا زد که این طایفه با بیعتی از اذیت و اخلاص موروثی منافات دارد و مع ذلک مخالفان که تفسیر
ملک ایران و استیصال اطراف قزلباشان بسته حال غریمت شهر تبریز که کورخانه صد ساله قزلباش و شکارگاه
سلاطین ایرانست دارند با بقیانای عقل و وراندیش علم نموده نظر بر مال حال اندازند و از روی ارادت اخلاص
و دوستخواهی و یگانگی جمعیت نموده با شکری آراسته متوجه پایه سر بر سلطنت مصیر گردید و دامن ارادت
و اخلاص صد ساله خود را بلوث حصیان الوده نسا زد و همت بر آن مقصور دارند که در رکاب فلک فرساده
و ارمی که کارزار اشتناخته بعد افعه مخالفان پردازند و بعد از فتح و دفع دشمن بیکانه همتی که داشته باشند
عرض نموده در آنجای مطلب خود کوشند چه ظاهراً است که هرگاه شهر تبریز و ولایت از دست قزلباش
بیرون رود و محالک آذربایجان که خلاصه شکری محالک خیز ایرانست بطرف مخالفان قرار گیرد نقص تمام
باین دولت راه یافته این فتنه بسیار محالک سرایت مینماید و پیداست که مال حال قزلباشان کجا انجامد
و بعد از روانه نمودن قورچان و احکام عطف آئین مذکور تا یکماه در آن حوالی توقف نموده که مبارز عثمان
پاشا غریمت قزلباغ داشته باشد و بعد از یکماه توجه او بجا نب تبریز بوضوح انجامید امراء عظام و مجلس
جمع شده در باب محافظت تبریز و دفع شر آن دشمن قوی دست کنکاش میان آوردند جمعی از عقلا و ارباب
تمیز که از اوضاع روزگار خبری داشتند مصلحت چنان دیدند که بطریق زمان شاه خجست مکان شهر تبریز و همت
مخالفان را خالی نموده رعایا و اهل شهر را بقراج و داغ که محال حصین حصین دارد فرستند و آذوقه در شهر بگذرانند
با جمعیت لشکر و آمدن امراء و تکرار جنگ را در خیر تاخیر انداختند و اجماع را ضبط نمایند که از هیچ طرف
آذوقه بار دوی ایشان نرود و کسی بطلب آذوقه بیرون نتواند آمد و بعد از جمعیت لشکر در هر جا صلاح باشد
قرار مقابل و مقاتله دهند و بعضی از جهل و بدستان باده خور این رای صواب را خطا شمرده گفتند من باب
چنان مندا که صد هزار نفس در شهر تبریز هست که لا اقل نصف آن جوانان جلد کار آمدنی اند و بر سر اهل عیال
و اموال خود ایستاده جنگ میکنند شهر را کوه بنده کرده مقرر باید داشت که تبریزیان بر سر کوه بنده بنشینند و
راه دخول مخالفان را بشهر سد و سازند از اندرون اهل تبریز و از بیرون قزلباشان جنگ آید بخت بدی آن زمان

اکثری این رای را اختیار کرده بعضی از دیوانه خیران تبریزی که در خدمت نواب جهانبانی آمد و رفت راه خوی
کوئی داشتند لافهای کراف زده گداشته که شهر تبریز را خالی کنند و چون بنگران این رای خطار اصداف
داشته بتوقف اهل تبریز رضا دادند حکم اشرف مشعر بر استمال اشرف واعین تبریز عاصدا ریافت
که در دفع دشمن مروانده بوده فرزندان و متعلقان و جان و مال خود را از شر ایشان صیانت نمایند و احدی
خانه کوچ پرون نبرد که اینک بنابر بیطرف باشکری ای آراسته بجا برکت تیم و خواهم گذاشت که آنخان
اسی بدیشان رسد و یکدفعه از امر اعظام را با قشون و لشکر خود بشهر فرستادند که باتفاق حین قلی سلطان
بر در پیشانی که بنیابت او حاکم شهر و حارس مملکت بود سدر راه و کوچ بنید با کرده مستحکم گردانده و مردم
شهر را بنیافت کوه بند با و دفع صایل ترغیب نموده گذارد که احدی خانه کوچ پرون نبرد و اگر احدی خانه
کوچ پرون بر صاحب خانه را سیاست نموده مال و اسباب او را بغارت و تاراج دهند چون حکم عالی
بمضمون مسطور بشهر تبریز رسید و پیرشانی که از ورود آن گروه انبوه در دلهاراه یافته بودند اندکی
اطمینان یافت تبریزیان از روی عقیدت و اخلاص رضا جوئی کشته دل را بان حادثه نهادند و عظمی شروع
در کوچ بندی کرده محلات مملکت نمودند هر رخنه را در عمده و اهتمام کی از پهلوانان آن محله کردند و بر
هر کوچ بند شخصی معتبر از قزلباش با جمعی از مردم کار آمدنی گذاشتند اما رکذ سیل بلا و رخنه آتش فزارش
و خاشاک انباشتند چون اراده از لی تجزیه این بقعه و اختلال و پریشانی و تفرقه و پراکندگی اهل تبریز تعلق
گرفته بود هیچ اثری سعی و اهتمام ایشان مترتب نشد نظم آنچه ملک قضا رقم سازد و کس بتغیر آن پیروار
چون بتقدیر کرد شاه جهان شدت به کار آن نگو خردان سعی تدبیرشان مفید نبود اندر این صورتی نمود
درین مقام مناسب چنان نمود که برخی از احوال تبریز و تبریزیان گذاشته ملک نکته پروار گردانیده بر سر
برضای مستخبران احوال عالم پوشیده نخواهد بود که بده فاخره تبریز مدتها میزد و دارالملک ایران و مقرر سلطنت
پادشاهان نافذ فرمان بوده و عمارت عالی از مجاهد و مدارس و بقیع الخیر که سلاطین روزگار و وزرا و حکام شهر
ترتیب داده فری و مزارع و مستقالات مرغوب که بر آنها وقف نموده و باغات و بساطین و گلشای که حدایت نمود
زیاده از آنست که قلم بمسور اللسان تجریر نموده از آن توان پذیرد است و مردم تبریز و عمارت پیرت و مسکن
اندا در سبب تجلات بیوعی مبالغه نمایند که خانه کترین بازاری شایستگی نزول امیر عالی مقداری دارد و در میان
خجسته نشان شایسته مکان علین آشیان که یکدوم مرتبه سلطان سلیمان پادشاه روم باراده تسخیر آن ملک

از مردم مذکور که تشیع فطری و ولای خاندان قدس نشان صفوی موصوفه نیکو خدایا در راه این دولت بظهور آمدند
شاه جنت مکان را توجیه و التفات تمام مردم آن شهر بود و چون سکنه آن ببلده فاجره اکثر تاجر و اهل حرفت و صنایع
مال محترمه را بایشان بخشید و شهر را از تکالیف دیوانی معاف داشته بود و در هر اوقات خاطر آن طبقه نوعی توجیه
شفقت مبذول میداشت که قاضی احداث تعیین فرموده مقرر داشته بودند که داروغگان قضایا را در حضور ضعیف
احداث بوجه شرع پرست نمی نمودند و بر مجریان اجرای حکم شرعی نمایند و جریمه از احدی نگیرند و چند سال مردم آن شهر
بغیر اغبال زندگانی کرده در تزیین عمارات و اسباب و تجملات خانه و علی و فریون سوان چند آنکه باید و شاید
تخلف نمینمودند بالجمله معموری و آبادانی آن شهر و کثرت خلایق و جمعیت اهالی آن ببلده بجائی رسید که در کل
کل بلاد اسلام شهری بدان عظمت و جمعیت و آبادانی نشان نمیدادند چشم زخم روزگار بایشان سینه خور
بآن مموره راه یافته اکثر مردم آنجا به نهب و قتل و غارت گرفتار آمده بقیه السیف بعد حسرت و هوان از
وطن جدا شده و اشرف و اهالی بر حسب کلام معجز نظام اذ او خلوق تیره افند و با وجود غوغا و اطمینان از اوج
بخصیص ندلت و خواری افتادند بالجمله چون آمدن عثمان پاشا بجانب تبریز متحقق گردید هر چند شاه و
شاهزاده کامکار نامه را احکام نصیحت آمیز بطوایف قزلباش خصوصاً طایفه تکل و ترکمان فرستاده و در
این حادثه از ایشان استعانت جستند و از مال حال خبر داده و انتظار آمدن ایشان کشیدند مفید نیفتاد و طایفه
تکل و ترکمان در غنای و لجاج اصرار نموده احدی از آن دو طایفه و شکری های فارس و کرمان و عراق بمعبر
همایون ملحق نشدند و نواب سکندرشان بار دوی اغرق بجانب اروم و دول و زمار توجه نموده نواب جهانبانی
باقلی از امر او ارکان دولت و قورچیان و ملازمان خاصه شریفه که در رکاب اشرف بودند سپاهی بفرم مجاز
شکر و اروم از اردوی همایون و خدمت والد نامه را جدا شده قورچی باشی با جمعی از قورچیان در خدمت نواب
سکندرشان ماند و موکب عالی نواب شاهزاده کیام عا که اقبال که عدو ایشان بوده همواره از کس نمیرسید از
مرند دامن کوه تبریز را گرفته منزل بمنزل مشاهده نمود و در حال شکر و قیاس و دم که از راه طسوج می آمدند
کرده و انتظار فرصت مینمودند و در مرتبه فوجی از شجاعان لشکر و مبارزان جنگجوی لشکر اردو را از امر فرمودند
که نزد کوه نه طرح جنگ اندازند و صرفه کار را از دست ندادند هرگاه غلبه از طرف مخالفان میشد باشت خود را
بقل جبال کشید و بموجب عالی پیوند و چون سپاهی سپاه قزلباش مشاهده رومیان گردید چند از اهل الزویه
رومیه برخلاف معتاد و لذت خواهر جدا شده با گرد و انبوه به لشکر شتافتند و فیما بین مجازات و لیرا به توجیه

جمعی کثیر از طرف رومی طعمه شمشیر غازیان طغفرین شدند بعد از هجوم سپاه روم و غازیان حسب الامر شاهزاده
نادر خود را از زمین و سایر جنگ کنان کنبار کشیدند و چند نفر از مشهورانی بی باک قزلباش نیز درین وقت
در مکه کارزار شربت ناگوار بلاک چشیدند و چون لشکر روم از خیر شاپرون هجوم و مقابله و مقابله با ایشان
باین مایه مردم که در رکاب عالی بودند محال نمود و دست بروی نمایان توانستند کرد و عثمان پاشا کوچ کوچ
بجوالی شور آب تبریز آمده نزول کرد چون چشم تبریزیان بدان لشکر عظیم افتاد خوف و هراس بقیاس برضای
ایشان ستولی گشت و دوسه مرتبه که رومی هجوم نموده بجوالی کوچ بند شهر نزدیک دولتیانه آمدند و از بیطرف
مدافع هم شهر مشغول گشته فیما بین اندک محاصره وقوع پوست رومیه غالب آمده کوچ بند را با توپ و ضربان
از هم ریخته تا میدان صاحب آباد آمدند و چون بر سپاهی و رعیت ظاهر شد که دفع آن حادثه مافوق قدرت
متلاشی کرده قدرت آن نیافتند که یکجا جمعیت نموده مدافع مشغول توانند حسین قلی سلطان پسر
خان و هر کس از قزلباش که در شهر بود در بهائش بیرون رفته بموکب عالی پوستند و چون تبریزیان از
مد قزلباش مایوس گشته در شبکه اضطراب افتادند جهت حفظ مال و اهل و عیال کامران پیک قاضی
و مولانا محمد علی ولد مولانا عنایت الله را که مفتی و شیخ الاسلام بود باستفاده نزد عثمان پاشا فرستاد
انظار اطاعت و انقیاد کردند و عثمان پاشا در اول حال اگر چه عتاب و خطاب چند با ایشان کرده بود
چون جلالت و سپاهیکریهای اهل تبریز بسیار شنیده بود و ملاحظه و احتیاط تمام دهشت بمقتضای عقل و
تدبیر ملک گیری پیش آمده اهل تبریز را مستمال ساخته مقرر کرد که کمال خود بوده تفرقه بخاطر نرسانند که
من بعد رعیت حضرت خواند کار و ایشان شهر معاودت نموده آنچه دیده و شنیده بودند با اهل تبریز تفرقه کردند
اما عقلا و مردم صاحب خرد میدانستند که رومی کینه اهل تبریز دارند و بجهت مغایرت مذاهب ایشان نمی
آورند بفر کار خود افتاده و اموال و اسباب خود را در زیر زمین خانها و چاهها که داشتند مخفی ساخته
خود یکیک و دو دو دست اهل و عیال خود گرفته شبها پاده و سوار روی بوادی فرار آوردند و اگر نقدی
همراه داشتند اجامه و اجلات و پید و لتان هر طبقه که خوابان روز بخین بودند و سر راهها ایشان را گرفته
برهنه و عریان سر میدادند و عثمان پاشا نه اغمال داخل شهر شده دولتیانه تبریز را حصار نه مناسب
یافت در شور آب کوچ کرده بجانب چرنداب که طرف قبلی تبریز است رفته نزول کرد و طرح قلعه انداخته
بر لشکریان قسمت نموده شروع در کار کردند و در عرض جبل رونیکه رومیه تعمیر قلعه مشغول بودند اگر چه

غازیان قزلباش که کوه مرخاب را پناه ساخته بودند اکثر اوقات شبها و روزها خود را بجوای اردوی رومیانید
دست برداری نمایان میکردند اما از کثرت عساکر و از دحام شکر روم معلوم نمیشد و ایشان بجای قلعه برداخته
حب الدعا با تمام رسانیدند و ذخیره فراوان که در شهر دست ایشان درآمده بود و توبه و ضرب زدن ویرانی و قتل
بقلمه کشید و جعفر پاشای اخته را بخرانت و قلعه داری و حکومت تبریز نصب نمود و در اثنای تعمیر قلعه عثمان پاشا
در تبریز بجو قتل عام نمود سبب ظاهری آنکه اهل تبریز بار و میره می میختند و شبها اجاره و اجلاف تبریز می
رومیه رفته اموال و اسباب میبردند و هرگز فرصت مییافتند قتل می آوردند و بر سر قلعه رفته آنچه در کار
میکردند شب فرو می آوردند و عثمان پاشا ظاهراً هر شد که تبریزیان ترکب این امور میشوند و یکسره جنگ
بس کوشک حمایان فرصت یافته رومی را بقتل آورده و در چاه حمام انداخته بودند و آثار عصیان و طغیان از
بشره ایشان هوید بود این حکم بامضا حکم قضا از عثمان پاشا صادر و یافت مجملارومیان باتیغهای کشید
شهر ریخته آغاز سرافشانی نمودند تبریزیان جز این چاره ندیدند که روز خود را در نهانخانهها محافظت نموده شب خود
گیرند رومیه در بیرون هر کس را دیدند بقتل رسانیدند و شروع در غارت خانها کرده بکهر خانه که راه یافتند
مردانرا طعمه شمشیر بلا ساخته اموال و اسباب انهب و غارت نمودند و بسیاری از نسا و صبیانرا اسیر کردند
و فریاد و فغان اطفال و عورات بفلک اشیر رسید جمعی از مردم خیر اندیش خدا آگاه انظار یافته که نزد عثمان
پاشا راه سخن داشتند استغاثه نموده او را از اقدام این امر شنیع باز آورند و بشار الیه آخر روز شکایت
از قتل و نهب منع نمود و بقیه از بیم جان ترک اموال و اسباب خود کرده دست اهل و عیال گرفته شبها
شهر بیرون آمده در مواضع و محال قریبه پراکنده شدند و شهری بآن معموری و آبادانی بدست مخالفان درآمده
اموال و اسباب بی نهایت و ذخایر و دفاین لایعد و لایحسی که در بیوت و نهانخانهها مخزون بودند
رومیه درآمده و این اعمال بر عثمان پاشا مبارک نیامده بمقتضای لایرجم آمد من لایرجم الناس ان
آه مظلومان و شیعیان اهل بیت مورد غضب الهی گشته بی آنکه چاری عارض ذات مبارک او شده باشد
بمرض خنق گرفتار آمده رخت هستی ببا دفن داده در عرض جبل نباه روز که رومیه در شهر تبریز قوت
داشتند مدتی مجاریات قلیلی که دو مرتبه در وقت آمدن و مکد و مرتبه از گوشه و کنار وقوع یافت سه مرتبه
میان قزلباش و رومیه مجاریه عظیم بوقوع انجامید و در هر سه کثرت فتح و ظفر قریه و جال غازیان منظور بود
ذکر مجاریاتی که فیما بین قزلباش و رومیان بوقوع انجامید جنگ اول بر داری قلی بیگ تورچی باشی تبین

اینمقال است که بعد از آنکه رومی به تبریز مستولی گشته و قزلباشیه بیرون آمده بموکل عالی نواب شاهزادگی
پیوسته و آنانرا قدار ایشان بظهور رسیده مشخص شده که با این مایه مردم که همراه اند مقابله با آن لشکر تجدد
و مرقد و ایشان نیست نواب جهانبانی بازگشته درازوم دول بار دوی هائیون ملحق گردید و با قلی یک
قورچی باشی افشار که مرد عاقل بارای و تدبیر بود و در اردو مانده بود مشوره نموده دانستند که در اول حال
خالی نگردن شبه خطا بوده و رای عقلا بدین قرار گرفت که چون شهر بدست رومیه در آمده و تبریز بایان گینده
شدند حالا بحمت قلیت شکر و فقدان اعوان انصار و کثرت مخالفان در مقابله و محاربه صرفه نیست منبایم
که این قلعه را تمام نموده کوچ نمایند و در وقت کوچ بطریق قزاقی بقصب ایشان افتاد منزل بنزل ایشان
فرصت نموده حسب المقدور آنچه توانیم بفعل آوریم بعد از آنکه ایشان بسره الکامی خود رسند باز برگشته بقلعه
ایم و سپاهی و رعیت آذربایجانرا جمع نموده بتوفیق الهی قلعه را مستحسنا سازیم و تدبیر دیگر درینوقت
مناسب نیست نواب جهانبانی از کمال غیرت و حمیت که مرکز خاطر انورش بود راضی بآن نمیشد که بقلعه
گردانند و رومیان بفرار غلبه بکار قلعه مشغول باشند قرار دادند که بنفس نفیس متوجه محاربه ایشان گشته
بمصدق کریمکم من فیه قلیله غلبه فیه کثیره باذن الهی تسکین بر غایت الهی نموده بقدر مقدور سعی کوشش نمایند
قورچی باشی و ریش سفیدان بآن راضی نمیشدند که آنحضرت بنفس شریف مباشرت و سر داری باشند
قورچی باشی التماس نمود که یکمرتبه او را رخصت دهند که بجنگ رفته لشکر را بیارم و اگر چنانکه ضرر و زیان
بوده باشد مرتبه دیگر نواب جهانبانی خود متوجه شوند اگر خیمه رنجی رسد ببلایان درگاه رسید و باشد عطا
رایر اسپند نموده تجویز نمودند و اردوی هائیون کوچ کرده بزره سهنده که چهار فرسخی شهر است آمد و نزول کرد
نواب جهانبانی قورچی باشی را سردار لشکر طفر قرین ساخته روانه نمود و محمد نجاب تحاق و دیوکل عالی قوت
نموده اما قورچی باشی بعضی از امر او مردم کار آمدنی را بچرخچی کرده بفرستاد ایشان از رودخانه
فوسنج که جانب شرقی تبریز و سر راه عراق است بالا آمده سیاهی نمودند و رومیه از ورود لشکر
قزلباش خبردار شده عثمان پاشا خجال اعلی را که در آنوقت شجاع رومیان بود سردار نموده با جمعی از
و پاشایان سرحد بموضع ایشان فرستاد و ایشان زیاده حسابی از لشکر قزلباش نکرده چون قول
قزلباش در میان رودخانه بنظر خجال اعلی در نیامد همان قول چرخچی را بنظر آورده از تو سنجانه و غار
جدا شده و بیرانه پیش رانده بجنگ مشغول گردیدند و قول لشکر قزلباش که از رودخانه بالا آمد بطریق

رومیان انداختند جلوس بر بران کرده تا چند و یک حمله تا دوهزار کس از انقوم نابکار بجا بوار انداختند و قتل کردند
بخال اغلی از صدمات دیگرانه قزلباش بای ثبات و قرارش تزلزل یافته روی بانهزام آورد و غازیان قزلباش
بفتح و ظفر اختصاص یافتند و جمعی از مردم معتبر زنند که رفتار شدند و جبال اغلی و منکام انهم خود را بر پشت
تا دیان دهنده که برای چنین روز آمده داشت رسانیده سوار شده بیرون رفت کورسیدی خوشلود دعوی
مینمود که من نیز به جبال اغلی رهنماید هم اما به ثبوت نرسید چون عثمان پاشا ساعت بساعت خبر میگرفت
و خبر گیران خبر میرسانیدند که قزلباش خبر کی مینمایند و قشون قشون و فوج فوج لشکر بد و منفرستاد و فوجی
بعد از شکست مخالفان و انهم جبال اغلی سردار ایشان از ورود و کومک هر اسیده و بلاخطه آنگه بجا آمدیم
واقع شود قزلباش را بمراجعت امر نمود چون روز باختر رسیده بود بازگشته در همان رودخانه نزول نمود
روز دیگر بار دو آمده سرآمد و اختر فنا و گرفتار از این خطر خجسته شاهزاده عالمیان رسانیده به ملطفات خسرو
اختصاص یافت از مردم تبریر که از اردوی عثمان پاشا بعد از قتل عام غلبه نموده باز دوی معلی آمده بودند
استماع شد که درین جنگ رومیان از قزلباش حسابها گرفتند و عثمان پاشا جبال اغلی را سرزنشها نموده
بهین و بدولی و سوتد به بنسوب میساخت جنگ ویم و سیوم که به سرداری شاهزاده عالمیان سلطان محمد
و قویعت بعد از چهار پنج روز که لشکر آسایشی یافتند نواب جهان بانی خود بنفس نفیس متوجه محارب شده بود
دوازده هزار کس که در اردوی معلی بودند روانه شد چون طلوع کرد قزلباش مشاهد رومیان گشت
دزیمت به عثمان پاشا مراد پاشای پیکر پکی قواجمید و محمد پاشای پیکر پکی دیار بکر را سردار نموده با لشکر انکلو
بمحارب گشت قزلباش فرستاد و در کنار رودخانه فوجی چرخیان طرفین با یکدیگر تلافی شده معرکه حرب
و قتال گرم گردیده حملات متواتر از جانبین به وقوع انجامیده رومیه آثار اقتدار ظاهر ساختند نواب جهان بانی
تاب اقتدار و غلبه ایشان نیافرده اسب جلالت در میدان مبارزت بجولان در آورده هر چند فوجی
در شش سفیدان و دولتشو امان بلاخطه و احتیاط دست محافظت در غنای غم او آورده اند پیش رفتن
مانع آمدند مفید نیفتاد نواب جهان بانی قول جایوز را پیش برانده یکم جوان موکب عالی و در نظر حجت ان
سریر اراعی دولت و اقبال طبع سنجان جان عثمان بساری از رومیه را از صدد زین در بر بوده بجا
هلاک انداختند و تا غروب آفتاب بحرب قتال پرداخته شاهزاده عالمیان همت و افتاد اعلام میبایست
بسته با وجه و آنکه زمانه کنوت عباسیان در بر کرد و لشکر قزلباش دست از محارب نمیداشتند و پاشایان

پای ثبات و قرار استوار داشته مشاغل فروختند درین اثنا نواب جهانبا نی شاه رخ جانرا از طرف دست
از قول جدا کرده مقرر داشتند که بر دست مخالفان حمله آورد مشا را الیه با امر او لشکر ذوالقدر و مردم فراوان
و شیخاوندان و جماعتی که در طرف دست چپ میباشند از موکب عالی جدا شده چون بمیان رودخانه رسیدند
قلب رومیان در نظر نمودند که پیشتر رانده چون از رودخانه بالا آمدند بعقب قلب رومیان رسیدند
چون آواز نفیر از عقب قلب بگوش رومیان رسید و ملازمان موکب عالی شاهزاده نیز حسب اشاره
جلو انداختند رومیان با وجود کثرت سپاه و قلت غازیان از محو بهر دانه آواز نفیر از عقب قلب برآمده
لا و ران چنین دلیرانه پیشتر آمدند پای ثبات و قرارشان مترنزل گشته قول بهم برآمد پاشایان که در
قول بودند خطه صبر نموده هر چند در مقام مدافعه میشدند مفید یافتند پشت بر موکه کرده راه فرار پیش رفتند
اما چون لشکر قلبا بش در بس سرایشان بسیار بود و در وقت انهم بدیشان رسید محمد پاشا بیکر سکی
و یار بکر و پاشا سکی بیکر سکی قراچید هر دو گرفتار شدند محمد پاشا چون رحم قوی یافته بود و احتمال رستنی
سرازی تن جدا کردند مراد پاشا را که علیخان بیک سمند نیلو گرفته بودند زنده با دیگر گرفتاران بنظر انور رسانیدند
درین موکه نیز بسیاری از رومیان شربت ناکوار فنا چشیدند غازیان قلبا بش تا چرند آب که از روی
رومیان فرو داده بود و تعاقب کر تخمکان نموده چند کس از میان خیمها گرفته آوردند چون شب تاریک
غازیان و هنرمندان حایل شد امر اعظام وعی که بهرام انتقام در موکب عالی شاهزاده کرد و درون اقسام
از موکه بکنار آمد روز دیگر بدین سر و اختراهما و باز رسیدن بمردانکی که از هر کس جدا در شده بودند شغولی
فرمودند مراد پاشا را با دوسه نفری که قابل نگاهداشتن بودند بار دو فرستادند و از آنجا بقلعه قهقهه بردند
و دوسه روز در حوالی رودخانه فوسنج توقف نمودند که اسبان از کمک و آسایشی یافته دیگر باره استعداد
موکه قتال کردند و از جانب رومیان نیز عثمان پاشا تا چهل و پنجاه هزار کس را مقرر داشت که بر حوالی اردو
کشک داشته پیشتر روند و از شجاعت و مردانگیهای نواب جهانبا نی که بانکه مردمی بدینسان تلاش منمو و تعبها
نموده بودند از غایت کثرت و از دحام از یکطرف بحرب و قتال میسر داشتند و از طرف دیگر قلعو میخواستند
فی الجمله بعد از سه چهار روز که لشکر دستوران فی الجمله آسایشی یافتند و دیگر باره تمهید مقدمات جنگ کرده قرار
دادند چون عثمان و متوجه محاربه نمیشود و جنگ سلطانی وقوع نمییابد اگر متوفیق الله تعالی در نیمه یکم
که بحاریه بکنار آمدند و طغریا بجم نامیان اردوی اردو خان باز نکشیده بطریق ششگون بار و در ریخته تا صفره جنگ

بقدر مقدور سعی و کوشش نموده آثار روز رختی بظهور آوریم و هرگاه غلبه از جانب مخالفان میشد باشد جنگ کن
خود را بکنار کشیده همه روزه آتش شور و شین مشتعل گردانید مخالفان را اسوده نگذاریم بامضای این عهد
تسکلا علی اله برسمند که درون خرام برآمده علامت پذیر خستند و چتر بهایون فال بر فرق فرق ساشی بپوش
عالمیان افراشته بهادران موکب نصرت قرین در سایه علم از دها بیکر آن فارس مضمار دلاوری جمع
آمده باین شایسته متوجه معرکه قتال گردیدند و جرجیان لشکر ظفر اثر قریب بار دوی رومیه رسیده
رومیانی که بجا است و نگاه بانی اردو ما مور بودند در کنار اردو ل بسته پیش نیامدند از جانب نیز ملاحظه
خرم و احتیاط کرده بس پیش خود را ملاحظه نمودند که مبادا اگر و خدعه ایشان بظهور رسد محلا از در
شب سائیدند و از طرفین جنگ و جدال وقوع نیافت آخر روز در همان حوالی فرو داده قرار دان
باطراف و جوانب فرستاده حکم قضا امضا یافت که امشب شکر یان پاس داشته قریب بصبح
فدائی و ارباب در ریخته تاج جمع شدن لشکر رومیه از دقایق قتل کشتن دقیقه فرو که اشته ننمایند اندکی آتش
گذشته بود که غازیان قراول قدم جلالت پیش نهاد بکنار اردو رسیده خود را بخیمه زرگمیان انداخته
یکدوکس را گرفته بیرون آورده بنظر حجت شاهزاده عالمیان رسانیدند نواب جهان بانی از ایشان
سوال کرد که دیروز رومیه چرا بجنگ پیش نیامدند ایشان مردم مجهول بودند و از ته کانه جی داشتند اما
چنین تقریر کردند که بظاهرا سرداران خظیم خلوتی کرده مشورتی چند در باب کوچ کردن داشتند و پاشا
و لشکریان جرجی است اردو بنجد متی دیگر ما مور نبودند درین اثنا آتش بسیار در اردوی رومیه فوسخته
بطریق که خرمین را آتش زنند و شعله آتش از همه جا بلند شد و مردم صاحب وقوف گفتند که این صورت علامت
کوچ کردن است که همه ها هر کس و خیمه خود جمع کرده بود و آتش زده اند این معنی موکد قول گرفتار ان کشت نصف
شب بود که شخصی تبریزی که در اردوی رومیه فطل حمایت یکی از خواص رومیه درآمده بود آن روحی با مقتضای
مردمی عمل نموده از ضرر و آسیب لشکریان صیانت نموده بود آمد و تقریر کرد که عثمان پاشا دیروز بود که
گفت خنای بهم رسانیده بود و بیرون نمی آمد و شب بقضا امبرم اجل گرفتار آمده از هم در گذشت و دیروز
فوت او را از خلایق پنهان داشتند بجمال اغلی متکفل امیر سرداری شده آخر روز پاشایان و رئیس سفیدان
لشکر جمع نموده صورت قضیه را باز نمود و رای همه بکوچ کردن قرار گرفت و صبحی کوچ خواهند کرد اما جعفر پاشا
چند روز پیشتر قلعہ فرستاده ذخیره سالیانه سرانجام نموده بودند جمعی پاشایان گفتند که هنوز مهمات قلعه

اشطامی نیافته و بعد از رفتن با قزلباش آنرا با سانی خواهند گرفت چرا و دوسه هزار کس را بکشتن می‌دیم
جنگ اعلی جعفر با شارا در بودن و رفتن مخیر ساختند و ایه جواب داد که اگر من داخل می‌شدم چنین می‌کردم
حالا که داخل شده ام بیرون رفتن بجز عثمان با شخص دولت با دوشاه ماست من رضا بقضای الهی
و ده توقف میکنم شما کوچ کنید آنچه ساختن شود و انکس مد العلی الکبیر شخص از منزل کنکاش بمنزل خود آمد و صورت
واقع را باین شخص تهریزی تقریر کرده گفته بود که ما صبح کوچ میکنیم چون شکر قزلباش قریب بمحل است
که فردا جنگ عظیم اینجا بین واقع شود و تو در میان ضایع شوی اگر میتوانی هنوز که شبست خود را بار روی
قزلباش رسان و چند کس همراه من کرده چون سیاهی قزلباش نمایان شد و آن چند نفر
نمودند من خود را اینجا رسانیدم مجلات شکر و میه بسبب فوت عثمان پاشا و دلیریهای شکر قزلباش
بغایت منزلت احوالند و مشکل منماید که طایفه نیکچی و جمعی که بجا است قلعه ما مورد قرار توقف قلعه
و هرگاه ایشان توقف نکنند جعفر با شارا نیز با ضرورت خواهد رفت چون دور از کار نبوده و همگان این صورت را
بر توقیف او ترجیح دادند بالجملة ازین اخبار غلغلل انشا ط در میان شکر افتاده آثار داشت و خرمی بطور
آوردند و صبحی بترتیب اسباب مقدمات جنگ کرده قول همایون آراسته با وجود قوت غازیان کثرت
و از دحام مخالفان متوجه موکه قتال گشتند و جنگ اعلی که منکفل امر سرداری شده بود و بغرم مرحت
کوچ کرده جمعی کثیر را در پیش و جمعی غفیر در عقب تعیین نموده بلا خطه و احتیاط تمام میرفتند و غازیان
قزلباش در حوالی شنب غازان برو میه رسیده دست بالقتال بردند و از انطرف نیز فوج
بدافعه پیش آمد جنگ کنان طی مسافت مینمودند و بجا نمانی قول همایون را از چندان پیشتر رانده غازیان
بجاریه ترغیب میفرمودند و چرخیان شکر منصور و بهادران موکب اقبال جلور نیز مخالفان رسیده
آثار مردانگی بطور آوردند و مخالفان را بمیان عرابه و شتران و اغرق دانند و الحق در آن روز که عثمان پاشا
از میان رفته و شکر روم بی سردار شده بودند اگر شکر قزلباش اندکی زیاده از آن میبوزند و اهتمامی
در جنگ میکردند ممکن بود که شکست عظیم بایشان رسیده یکبار مستاصل گردند و دوسه صورت واقع بود
که انیمغنی بوقوع نپوست اول آنکه شکر قزلباش بسیار کم بودند و رومیه بر کیفیت و کمیت شکر اطلاع
یافته میداشتند که اناب شاهزاده عالمیان زیاده از ده هزار کس همراه دارد و مع نسیانه امرای عظام
باز از رفاق کرم بودند و اکثر امرا با علیقلیخان فتح اعلی که مورد تربیت و محو و دیگران شده بودند و نیک و بد امور را

چرخ کریر بطایفه استاجلو منسوب ساخته بودند صفائی نداشتند و نمیخواستند که مردم او و میانه قزلباش
بمردانکی شهرت یافته بفتح و ظفر مخصوص کردند و هر آنکه چون قزلباش بی محابا بمیان شتر و اجمال و اقبال
شکر و میوه رانده دست ایشان بغنایم رسیده بود خام طمعان مال و وسع بی حیثیت که طبیعت اکثر
شکریان بآن مجبول است شروع در نهب و غارت اموال کرده آنچه از شتر و یراق بدست هر کس افتاد
همت به پیر و ن بردن آن گذاشته دست از محاربه باز داشتند و رفته رفته شکر کمتر شد و اقتداری
که یافته بودند نقصان پذیرفت و دیگر آنکه جفال اغلی نیم فرسخ راه قطع نموده از چرند آب شنب غازان
رسید چون مشاهده نمود که قزلباش بی محابا پیش رانده اند و خود در میوه بهم برآمده غنیمت مندم میکردند
بعقل کامل و تدبیر صایب عمل نموده فی الفور در همانجا فرود آمدند و حیام بقاعده که در میان و میان معولت
تنگ بر یکدیگر نصب نموده راه دخول سد و ساختند و غرابه را بر کنار رودی خود کشیده نیکو بپایان
در پشت غرابه باز داشتند و بلوازم محاربت برداختند و چون از طرف قزلباش زیاد حرکتی نشد
و متوجه جنگ غرابه نشدند و میان که مشرف بر اندام بودند دل قوی ساخته از خوف و هراس بیرون
آمدند و نواب جهانبانی چون برین حال وقوف یافت و از متفرق شدن لشکر قزلباش آگاه شد با
وجود آن حال اراده نموده که با لشکر که در قلب حاضر بودند یکبارگی فدائی وارجلو انداخته صورتی که در
بس برده تقدیر باشد بخیر ظهور آید امر اعظام و دولتها و آن جنگ غرابه را صلاح ندید و غنان بار کی صبا
رفتار شاهزاده نامدار را گرفته و در فرسخ آن غنیمت مبالغه و الحاح نمودند نواب جهانبانی بصواب دیده و نظر
که مطلب ایشان ظاهر اخراج است بدن بی بدل آنحضرت نبود و عمل نموده دست از محاربه باز داشته در
حوالی چرند آب فرود آمدند و در جنگ اگر چه بر و اخرمه کمتر آوردند اما غنیمت بسیار بدست شکریان افتاد
و چون رومی از شنب غازان کوچ کردند نواب شاهزاده کی با ملازمان موکب عالی از یورت خود سواره
بعقب لشکر رومیه افتادند که هر جا صفر و در جنگ باشد جنگ کرده و در هیچ جای ایشانرا اسوده نگذاشتند و تا
قصبه طسوج بدین قاعده تعاقب مینمودند و غازیان انتها از فرصت نموده خود را بر رومیه رسانده طرح
جنگ می انداختند و جمعی کثیر را طعمه شمشیر ملاک می ساختند و سربا و اخرمه ها بنظر خجسته اثر میرساندند تا در
موضع مایان جنگ عظیم بوقوع انجامید اسمعیل قلینان و طایفه شالمو اسب جلالت و تار و پش رانند
رومی را و رومیه جمعی کثیر عداقت ایشان شتافتند و غازی را باز کردند و اندیند از قضای الهی در آن میدان

آب انداخته بودند و کذا طایفه شاملو بد آنجا افتاده اسپان تا سینه بکل فرو میرفتند و رومی زور آورد و چون
کار آمدنی از طایفه شاملو بقبل رسیدند پیر غیب خان استاجلو که خرجی بود و بعد پیش رفت و میانرا پس نشاند
و غازیان شاملو بعد تشویش و تعب از محل بیرون آمدند یکی از برادران اسمعیل قلینان با جمعی از طایفه شاملو
در آن قضیه بقبل رسید از ملازمان موکب نواب جهانبانی شاه حسین یک ولد زینل یک شربت دارو
تو خمس یک جبار و دیو سلطان ذوالقدر که در سلک مقربان بود و مقول شدند بالجمله درین روز
زیاده کاری پیش گرفت علیقلینان فتح اعلی بنا بر سوء مزاجی که از رشک و حسد ارباب مناصب و مقربان
بساط دولت را با یکدیگر میباشند با اسمعیل قلینان داشت با پیر غیب خان اظهار کرد و رت نمود که امداد
شاملو کرده اند اشتی که بین الاقوان خجالت زده مغلوبیت کرد و هرگاه میان ایشان کفر نفاق بدینسان رواج
داشته باشد پیدا است که چه هم از پیش رود بالجمله نواب جهانبانی تاطسوج دست از تعاقب باز نداشته
بقدر مقدمه و لوازم و کوشش بجای آوردند و الحق درین معارک و محاربات از نواب جهانبانی تقصیری
واقع نشد از روزی که متوجع حرب و قتال گشتند تا چهارده روز درج و خفان از تن بیرون نکرده
همه روز از صبح تا شب اوقات صرف بکار نموده همت برافنا و اعدام آن طایفه کاشتند اما مخالفان
زیاده از خیزشمار بودند و مقاومت با آن لشکر بقیاس با فوق قدرت ملازمان موکب عالی بودند
بشکان و زلباش خود و بگویم که دیده بصیرتشان از مال این حال پوشیده شده بود و آن همت و نهاده
ایشان نبود که و سواس شیطانی را از دل بیرون کردند و قدم بر جاده اخلاص نهاده و محض لجاجت
و عناد سر رشته تدبیر از دست داده درین قضیه با جمعم رفاقت و همراهی نکردند و چون رومیها
نزد و قریب شده بودند و بازگشتن و تسخیر قلعه پرداختن را اولی و انسب دانسته عنان غرمت بصوب
سراجعت انعطاف داده در ظاهر شهر حوالی شب غازیان نزول کردند و کس بخدمت والد نامدار
فرستاده کماهی حالات معروض داشتند نواب سکندرشان نیز با ردوی انغوق و حررها از علی
کوچ کرده بشهر آمده منازل میرامد آمد صد جهت و دلخواه هایون قرار یافته و آنجا نزول فرمودند
هریک از امرا و ارکان دولت در یکی از منازل خراب و آبادان شهر مسکن گرفتند و اقامت حروف در
اردوی معلی بود و روزی که بشهر آمده طرفه شهر بنظر درآمد جمیع خانهای که بطلال و لاجور دژترین یافته
بود خراب شده درها و پنجره های نقاشی کنده شده بجای همیه سوخته شده درختان باغها و انچه باقی مانده

همه سالنامه همه را بقلعه کشیده بودند و از چند هزار خانه و دشتین کجخانه که استعداد دشمنی کی از اوسط اناس داشته باشد
سالم نمانده بود و جمیع دکانین و خانات کاهنی کار و دلبسته و حمایت ویران شده اجداد قتلان تبریزی همچنان
در کوچه ها و بیوتات و بازار با افتاده بود و مجلاشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد و کشته شد
که از مشاهده آن خاطر با مشوش و دماغ سنگین و لان پریشان شدند مولانا و قوچی تبریزی این بیت را مناسب
حال گفته اند و قوچی کر بلات کین در دم میدهند ورنه و لم از قصه تبریز و ایران تخریب تبریز است و نواب
سکندر نشان و شاهزاده عالمیان میر جعفر ولد میر راستی محبت الممالک را امر فرمودند که چند روز اوقات صرف
تخمیر و تکفین قتلان نموده بدفن کشکان پرواز و کوچه ها و محلات را از لوث لاشه و ستورین که از فغان
علیه سقط شده بر روی یکدیگر ریخته بود پاک گردانند و مردم تبریز که بقبری و مزارع پراکنده شده بودند متوجه
شهر جمع شده خانه های خود را ویران یافته از ذخایر و فاین نشان ندیدند و امر او ارکان دولت و ارباب
مناصب و غیر هم هر یک در مرتبه ای که فرو داده بودند فی الجمله تعمیر کی محل سکونی توانه نبود و شهر تبریز بی انوار و
و اما بی تبریز فی الجمله تعمیر یافته و در آن رستان قشلاق های بون بلده خست نمودن واقع شد و در محاصره قلعه تبریز
و قضایای که تا آخر سال در پای قلعه و حین محاصره است و او بکمال تقدیر و اتعاب چون اراده از بی و ششیت لم میری بان
تعلق گرفته بود که خطه فرج انکیز تبریز تصرف رومیان در آمده خرابی بان بلده طبعه راه یابد و اما بی آنجا که چندین سال
بغراغت و عافیت گذرانیده سرست با دونه خوت و غور بود و دند از وطن جدا شده با نواع شاید ممکن گرفتار
آیند و از ناسپاسی اختلال احوال آن گروه عبرت افزای عالمیان گردود و در زمان دولت جهانگشای تبریز
کامرانی و اقبال اعنی شهریار بی همال ستوده خصال حضرت علی شاه بی ظل الهی که امر و نجات فیر و سلطنت
ایران از وجود و فایض الجودش رفعت آسمانی و زینت و جهانی دارد آن اختلال رومی با لخطاط آورده و تا
آن روضه دلگشا که از خس و خوار حواش از نرا هت و خرمی افتاده بود و چمن اقبال آن تا میاید یافته حضرت
ذوالجلال تصرف اولسا و دولت بی زوال در آمده ظلمت آباد فتن و فتور بمشعله تیغ آتش بارش و شمشیر
پرتو انکیز عالم امن سلامت گردود و دهند اهر چند در آن زمان سعی و اهتمام در دفع این حادثه کردند که نتیجه داد
بعضی امور که در برده خفاست و بود و بخیر ظهور می آمد که آن امر لایق را عایق میکشت فی الجمله چون اردو می یون
در تبریز نزول نمود امرای عظام اطراف و جوانب قلعه را بنظر احتیاط در آورده چند جا بواب جهانمائی و ملاز
خاصه آنحضرت و علیقلیان فتح افلی و اتباع جماعت تبریزی قرار یافت در جانب قبلی از طرف محله نجار است

یک سپه بقورجی باشی و قورچیان عظام و بعضی امراتعلق گرفتند و یک سپه بشاهرخ خان و طایفه ذوالقدر متعلق
گردید محمد بنان خاق و تاپیان او و امام قلینان قاجار و مردم قرا باغ نیز هر یک متعهد یک سپه شدند اما در
قلعه که جانب غربی و شمالی بود خالی ماند که جهت قلعه لشکر محاصره نشد و چون آگاهی آواز آمدن قزلباشان
و ذوالقدر فارس میرسید مقرر شد که اگر ایشان آمده در مقام خدمتکاری باشند در آن طرفها سپه پیش برند
و مزدور بپردازند و کلنگ ارجح کار قلعه بر حالک آذربایجان رقم شده و یراق توب ترتیب یافته مراد یک قورجی
شروع در توب ریختن کرد تا اتمام توب از میان مدرسه حسن باشا نقب اختیار کردند که تا بمیان قلعه نرسد
و قورچیان آهین جنگ شروع در حفر نقب نمودند اما سوانح عجبه در حین محاصره دست میداد که موجب اگر انکسنگ
عموم سپاه میشت اول امری که ساخت شد که موجب اگر راه خاطر شاه و سپاه و باعث شکست قزلباشان و در
محصوران گردید قضیه گرفتاری شاه رخ خان مهر دار است که از عظامی دولت بزرگ طایفه رفیع ذوالقدر
و از تقدیر ایزدی بوقوع پوست شرح ساخته عبرت افزای آنکه مشارالیه مرد شجاع دلیر مردانه بود و در عالم عبرت
و حمیت برو دشوار نمیداد که در میان شهر تبریز که خانه صد ساله قزلباشان است و پادشاه قزلباش و جمیع امر
و ارکان دولت عظمی تشریف حضور داشته باشند جعفر پاشا و دولخان و همایون و عمارت هشت بهشت
خطبه بنام خواند کار و مردم خواند در تخییر آن اضطراب نموده همه روز اظهار میکرد که تا این قلعه مفتوح نشود جواب
و آسایش بر با حرام است از غایت حمیت از طریق خرم و احتیاط غافل افتاده در هفت ماه اول سپه خود را برین
سجانه که در حوالی دیوار قلعه بود در آورده نواب جهانبانی این جلالت و مردانگی و بیستگنی مستحسن ندانست
و مرتبه کس فرستاده منع کرد که از آنجا بیرون آمده سپه را آهسته آهسته پیش برده هر چه پیش رود پشت خود
بکوبد تفنگچی استحکام داده خاطر جمع نموده بیشتر و دو خان مذکور جواب فرستاد که رای صایب چنین است
اما چون آمده ام باز گشتن را لایق نمیدانم بهمت یار باشید که درین دوسه روز بی قضای ربانی و بمن همت قبل
همایون نظم یابرم مراد بر سر کرد و نهم پای یابرم و وار بر سر همت کینم سر چون منشور گرفتاری او بر لوح قضا
ثبت شده بود و در توقف آنجا اصرار نموده نواب جهانبانی روز دیگر پیری یک اشک قاسمی شامو را نزد او
فرستاد که او را نصیحت نموده از آنجا بیرون آید و مشارالیه خرد او آمده این گفتگو در میان بود که روید و رفتی
که اکثر لشکریان و اهل کشک شب متفرق شد کشکیان روز هنوز نیامده بودند علی الغضله بیرون آمدند و
بدان سپه ریختند و جمعی یکجای و هندی کوچ را که محل آمد و شده بود گرفته بضر تفنگ راه آمدن کوبیدند

و جمعی دیگر بران خانه محبوس گشته از در و پنجه و تیر و تفنگ بسیار انداختند آخر الامر بران خانه مستولی گشته داخل شدند
و شاه بهرخ خان و ابوالقاسم سلطان مشهور بزرگوار سلطان را که از امر او معتبر و شجاعان روزگار بود و پیر و پیکار
ایشان قاسمی باشی و چند نفر دیگر که در اینجا بودند و جنگهای بسیار کرده اند و شاه بهرخ خان زخمی شد و قتل شد و
دیگران شربت شهادت چشیدند چون رومیه اطلاع یافت که آن شخص شاه بهرخ خان است فی الفور بازگشته
او را بقتل رسانیدند و در شهر خبر پرور آمدن رومیه و جنگ سپه شاه بهرخ خان را با خبر یافت از همه طرف
قرلباش هجوم آورد و تا رسیدن ایشان رومیه بازگشته او را بقلعه رسانیده بودند از و فوج این حال غلغله نشانی
از قلعه بلند گشته کمال ملال بر دلهای پیر و میان راه یافت محصوران در قلعه داری و گشته قریب است
خاطر شدند نواب جهانبانی با وجود آن حال ملال و کلال بخاطر بی همال راه نداده فرمودند که هر کس زیاده
سری کرده سخن ولی نعمت خویش ننهد و نتیجه جز ندامت و شجائی نخواهد بود اما چون در راه رسید دولت کوشیده بود
باز ماندگان او را نوازش نموده منصب مهر داری با سلسله خان ولد او عنایت فرمودند همچنین بولاق
سلطان بطها سب قلی سلطان ابی او مرحمت شد رضا قلی یکس و ولد پیری یک را که جوان خور و سال بوجای
پدر ایشان قاسمی نمودند و طایفه ذوالقدر بدستور در همان سپه معین گشتند اما بجز کشک و محافظت سپه گاری
نخواستند کرد و دیگری از سوانح مکرره آن بود که توپی را که بکله کوش مشهور بود و پانزده من سنگ می داشت
و از توپخانه شاه خیمت مکان در یکی از قلاع مانده بود بپای قلعه آورده بر برجی از برج جانب قلی نصب نمود
می انداختند و تا نصف برج از صدمه کلوله آن ریخته شده بود و در میان میان روز به سپه ریخته مردم نصب
راکنده کرده ریسانها بر حلقهای توپ انداخته تا جمع شدن مردم هجوم نموده توپ بابای دیوار کشیده بطلعه
رسانیدند و دیگری از سوانح آن بود که بعد از دو ماه که اسباب توپ ریختن همیا شده بود اعیان فرانس
جمع شده متوجه امر مزبور بودند چون قالب توپ جهت شدت شتا و عدم رویت آفتاب خوب خشک شده بود
و رطوبت داشت مسمی که در کوره که اخته شده بود و قالب سرداوند جوش خورده از قالب بهوارفت باطل
و جوانب ریخت و نزدیک بان رسید که از اصابت عین الکال خیم بذات مقدس عالی رسیده از آسیب مس
که اخته متضرر کرد و باری سجانه و تعالی حفظ نموده اما چند کس از مقرران و حاضران باطل اقدس از آسیب
که اخته متضرر و اخته شدند بعد از دو ماه که انظار توپ ریختن کشیده بودند بعمل نیامده بعد از آن خبر دادند
توبچی باشی ولد حیدر بیگ انیس که از جمله مقرران عالی بود و توپ ریختن امور شده و در عین حال خجسته و روایت

میساخته در ساعت بعد که اهل تخیم اختیار نموده بودند مجلس عالی انعقاد یافته درین مرتبه بنیروی اقبال توپ برگ
که پست و پنج من سنگی انداخت حسب المدعا ریخته شد و توپ آب سپید نواب جهانبانی برده نصب نمود و چون
بکار خود مشغول گشتن عقب نیز پیش رفته مردم صاحب موقوف از روی تخمین و قیاس تشخیص دادند که قلعه
رسیده تا شبی موازی سیصد کس از جوانان کار آمدنی تعیین نموده به نقب فرستادند که سر نقب را سوراخ
کرده قلعه در آیند و گویا نواخته چون آواز گریه بر آید از سیبها همه جایور شکی چون تخیر قلعه در آن هنگام رقم پر
کلک تقدیر شد بود و موقوف بزبان دولت و جهان آرائی نواب کامیاب همایون شاه بی ظل الهی بود
اوست غطی پیش آمد و اموری که باعث تعویق میشد روی میداد مجمل چون دلیل آن سر نقب کشودند و تخمین
و قیاس غلط شده از میان شیر حاجی سر بر آورده چون دیگر کامیاب است کرد که بدرون قلعه رسد حسب
سوراخ را گرفته بوقت خود موقوف داشتند و درین اثنا قضیه فرار نمودن قلی بیگ قورچی باشی افشا کرد و اعظم
ارکان دولت بود و جبار قلی بیگ برادرزاده او سانج شد که موجب تعویق تخیر قلعه گردید تنین اینمقال
بر سیل اجمال آنست که قلی بیگ قورچی باشی و سایر اماراد جمیع امور متفق بودند و قضیه قتل نواب محمد علیا
والده معظم نواب جهانبانی و کشتن میرزا سلمان و دیگر اعمالی که بالطبع مکروه خاطر نواب عالی بود بار آورده
صواب دید ایشان بوقوع پیوست و همیشه مرکز خاطر عالی بود که در محل فرصت از آن طبقه انتقام کشیده
خواهد شد قضایای آمد و شد رومیه موجب مدارا و تعویق میکشت و قورچی باشی که مرد آگاه و کار دار
بود و بمعنی را تفرس نموده همیشه خایف و هراسان و نواب جهانبانی با او بدین مناسبت و بوقوت که محمد خان
دولتی خان در مقام فتنه اندازی در آمده بار آورده بازخواست خون امیر خان با یکدیگر اتفاق نموده متوجه
باردوی معلی گشته قریب تبریز رسیده بودند و آثار عصیان و طغیان از ایشان بطور میرسد بخاطر
خطور نموده که هرگاه قورچی باشی که عمده ارکان دولت است باطن با فتنه اندوزان ترکان و تملک و متفق باشد
عند الوصول انواع فساد محتمل است که از و بطور رسد و علیقلینان فتح انلی و محمدخان سار و سولانغ
که باعث خون امیر خان بودند تحریک ماده فساد نموده خاطر نشان نواب جهانبانی کردند که قبل از وصول
المنطقه دفع قورچی باشی لازم است و تاخیر در آن جایز نیست زیرا که بعد از ورود آنجماعت باستظافه دیگر
آنچه ازاده نمائید قبل می آرند و این معنی در ضمیر انور صمیم پذیرفته بود چون آوازه و رفو آن که متواتر شد در
مشاغل قلمه کیری متوجه دفع او شدند و طها سب قلی سلطان ولد ابراهیم اصلاخان ارشلو افشار که در آن

چند روز با سید کس از طایفه بزرگاه علی آمده بود منصب قورچی باشیگیری نامزد فرموده مقرر داشتند که بفع
او قیام نماید و او مقصدی این خدمت شده قورچی باشی نیز بمذلول الحان خایف در آن چند روز که اخبار و ترکمان
و تکلون متواتر میرسید بغایت متزلزل بود و آخر از سپه بزرگاه تمارض کرده چند روز خانه نشین شده مشغور بود
آن طبقه میبود و روزی که طهاسب قلی سلطان را باین خدمت مأمور نمودند جبار قلی بیک برادرزاده قورچی باشی
در ملازمت عالی و مجلس بهشت آیین بود و این معنی را بفراست دریافتند فی الفور بمحل آمده او را از انحال آگاه
نمود و ایشان در نیوفت مضیق خبر بقلعه رومیان رفتن چاره دیگر نیافتند و هر دو بملفق یکدیگر در رفتی
که طهاسب قلی سلطان بقشون و لشکر بدر خانه او رسیده بود و از راه باغچه خود را پیرون انداخته از راهی
که بسپه ایشان میرفت راه قلعه پیش گرفتند و چون بپای قلعه رسیدند تا جهای خود را از سرهای خود برداشته
بخندق انداختند و میان چون انحال از بالای قلعه مشاهده کردند در کشوده ایشان را بقلعه در آوردند و
این معنی را او بار طایفه قزلباش و اقبال خود دانسته غفلت گشت با یوان کیوان رسانیدند و همان روز
جبار قلی بیک در قلعه بر نقب رفته رومیان را از نقب زمین آگاه کرده سوراخ نقب که بمیان شیر جاسیده
بود ایشان نشان داد و میان سر نقب کشوده بضرر تفنگ نقب را از کارکنان خالی کردند و از راه
نقب علی الغله بدر سپه حسن پاشا درآمدند و شورش عظیم در آن سپه واقع شد چون خبر بنواب جهانبانی
حسب الحکم عالی طایفه شامو از اطراف و جوانب هجوم کردند و فیما بین جنگ بوقوع پیوسته از جانبین جمعی
ضایع شدند و میان نقب را مایه ستظار خود نمودن ساخته از همان نقب جنگ انداخته اهل سپه را متفر
میساختند لا علاج نقب را چند جا سوراخ کرده گاه ریخته گاه دو دو کردند و آب بمیان نقب بسته انباشته کردند
و آن راه مسدود گشت و زحمتی که دو ماه در حفر نقب کشیده بودند و محفل بود که از آن مفرج قلعه میسر کرد
ضایع و عبت مطلق شد و چون امراء ترکمان و تکلون نزدیک رسیدند روز بروز اخبار رفتند و فساد ایشان
میرسید و دست و زکار قلعه کشیده بفرک ایشان افتادند و جمعی تبریزیان و مردم آذربایجان تعیین کردند
که در سیبها بوده محافظت دروازهای قلعه نمایند که رویه پیرون نتوانند آمد و نواب جهانبانی و سایر
امرا بمر انجام دفع فتنه ایشان پرداختند و از مواج این سال قضیه فوت صدر مغفور میر شمس الدین محمدی
کرمانیت که در آنهای محاصره قلع تبریز مرض سود القنیه در گذشت مشارالیه سپید زر کواری ایشان بکو
اخلاق و بوفور قابلیت و استعداد اتصاف داشت و در علم ریاضی و علم نجوم و ماهر و منجی طبیعت و بسیار

و شعر اخوب کیفیت و فهمی تخلص داشت چون برسد صدرت کثرت نواب سکندر نشان و تعظیم و کرم و اوقات دار
و استقلال او مبارکه فرمود کلی و جزوی امور شرعی برای و رویت او مفوض گردید و مشارالیه دست بر این نواب
بیدل و احسان کشوده قریب یکصد هزار تومان زر نقد و خاک فیروزه که از وجوهای و قرضی ممالک و ندرت
شاهخت مکان و معاون فیروزه و غیره و خزانه عامه موجود بود در عرض دو سال سادات و علما و صلی و قوا
و طالب علما و مستحقان هر طایفه داده مشایخ این طایفه را رعایت های کلی نمود جمع کثیر بوسیله او از نواید احسان پادشاهی
بهره مند گردیدند و انعام از نیکین نیز دار و چند بیت از غزل و رباعی او درین نسخه ثبت افتاد شراب عشق و مهر
لیفتی دارد و در شیرین کوکب زوقی و خسرو لدی دارد و سیبوی باده بر سر میر و دفعی پنجاه بجاایش نیاید سر و خوش
و این دو رباعی از مشهور است رباعی در می کند خنق شرابی و کراست در شرح محبت احتسابی و کراست مستان
قارغند از روز حجاب زین طایفه و خوش حسابی و کراست سر سباجه است آتش افروز کشت کاتش زده درین
صدور سرشت چون بیمه کشان برای آتش که اثرش رضوان همه شلخ طوبی آرد و بخت و در وقت جلوت
این رباعی گفته رباعی خواهیم ازین جهان فانی رفتی و زیر لحد بنا توانی حقین در کوش زمین بوفالک
حرفی زبان بی زبانی گفتن که آمدن طایفه و ترکمان تبریز و بار کشتن انقوم فتد انکیز و آنچه دران حین
داده استیر و او نیز سابقا بر صحنه بیان قلم مکتور اللسان رقم تحریر یافت که بعد گرفتاری امیر خان محمد خان کمان
از وقوع این حال و ترقی و تربیت علیقلیان استاجل و اسمعیل قلیخان اندیشه ناکم کشته از کاشان بعد از
رفت و برادران و اولاد امیر خان نیز آنجا جمع شده و ولی خان تکلورا با خود تنفق ساخته بهنج قشته کرده مقام
تضییع و کثرت اعتبار اعیان آن دو طایفه شدند با وجود آمدن لشکر روم و تخمیر بلده فاخره تبریز و و احکام
مؤکده که از مواظف سلطنت بطلب ایشان صدور می یافت از بساقی تقاعد و زریده نیامند و از اطوار
ایشان بن الجهور چنین مشهور گشت که امرا و اعیان ترکمان و تکلوبا یکدیگر عهد و پیمان بسته قرار داده اند
که بهیب اجتماعی بار دوی معلی رفته نواب جهان بانی محبوس سازند اگر بر وفق رضای ایشان عمل نموده
علیقلیان فتح انغلی و محمد سار و سولانغ و سابعیان قتل امیر خان ابدست اولاد او دهند که بقصاص
و طایفه شابلو و استاجلورا از نظر اعتبار انداخته و صاحب وجودی ازین دو او میقاتی را بنجد مستخود
ندهند و بدستور امیر دولت برای و صواب دید ایشان منوط و مربوط باشد فیهما و لکشا نهاده و دیگر را
ولی عهد بد بر بزرگو رخ و ساخته زمام مهم سلطنت را بی منازعتی بقبضه اختیار خود دارند و بدین

باجل و مواضع غافل از یکدیگر جدا شده با کما و اقطاع خود فرستند که سامان و سرانجام قشور و لشکر نموده در میعاد مقرر
یکجا جمع شوند سولای حسین تکلوه که از امر او اطایفه و در قلمرو علیش که صاحب الکابو بدیر تدمات انکار بلوغ نمود
ولی خان را منع مینمود که باغواهی ترکمان در مقام فساد نبوده سر رشته اخلاص را از دست ندهد و چون بمجاظت حد
بند و مامور است تا حکم شرف بطلب او صادر کرد و بسی محمد خان از مکان خود حرکت نکند و میگفت پادشاهان اختیار
سرو مال شکیریان دارند از طریق اخلاص و فرمان برداری دور است که زبان گمراهی بیادشاه و پادشاهان
خود کشوده در باب قتل امیر خان سخن گویم ولیخان از و متوهم شده و غدر نموده که مبادا عقیده آقایان تکلور
با وفاسد گرداند باغواهی محمد خان با او در مقام عناد و در آمده فیما بین انواع و خشت روی داد و بالجملة منجر آن شد
که ولیخان اکثر طایفه تکلور با خود متفق ساخته با اتفاق فاسد محمد خان بر سر او رفت و فیما بین جنگ عظیم واقع شد
مردم سولای حسین دنیا داری کرده ریاده در تمام مدافعه نشدند و رانهای حربی ضرب زخم قوی سولای حسین
رسیده از مدافعه عاجز شده گرفتار گردید ولیخان با و تسلط یافته در حین توجه تبریز و راه را از میان برداشت
مجملا چون خبر مراجعت عثمان پادشاه و قلعه ساختن در تبریز و نزول ربابات جلال بیای قلعه و محاصره نمودن
بوقاق رسید امرای ترکمان و تکلوطا هر خود را لباس خدمتکاری آراسته باطن حاجت مطالب خود روی توجه بکجا
تبریز آوردند محمد خان از کاشان و سلطان معصوم خان و لید کار محمد سلطان ترخانی از ساده و مسیح خان
شرف الدین اغلی تکلوطا باطرا و مختار سلطان و برادر زاده او از ورامین و ولی خان تکلوه و علی سلطان
با کمال و ولد و برادران و اولاد و اتباع امیر خان از همدان متوجه شده با قشونهای آراسته یکجا جمع شدند
و کس با طراف و جوانب عراق فرستاده از طایفه ترکمان و تکلوه هر کس در محل خود اقامت داشت اخصا نمود و بجمع
در اردوی دوست بهم داد و استخوان ذوالقدر امیرالامرا و فارس که با امر او تا بین خود بعد از معاودت یساق
خراسان رخصت یافته با کما خود رفته بودند که سامان و سرانجام یساق آذربایجان نموده روانه گردند درین هنگام
بعراق رسیدند و محمد خان با و ملاقات نموده ابواب ملایمت و دوستی با او و طایفه ذوالقدر مفتوح داشت و تکلیف
مراقت نمود و مرت خان تصور آنکه فساد می که روی داد و اصلاح اندیشی و سلطت او با صلاح آید و مرضی خاطر آنست
و هکنان باشد بگویم مراقت نموده یکدیگر ملاقی شدند و با اتفاق نزول در کمال مینمودند و رفته رفته محمد خان و قضا
بطایف لیل است و امور او را موری که کمون خاطر نشان بود با خود متفق ساختند و از میان با آنکه مرد و قتل
و کارزدان و بارای و تدبیر بود و سوسه افسون راه صواب کم کرده طریق خطا نموده رفتن ایشان شد چون اخبار

در دار السلطنت تبریز رسید هر چند ظاهر بود که جمعیت و اتفاق ایشان دلالت بر فتنه و فساد مینماید اما نواب که بجا
خواستند که اراده خاطر محقق موافقت و مخالفت ایشان بین الجمهوریت ظهور یابد از جانبین مراسلات بسیار
اول از جانب نواب سکندر شان کس به نزد ایشان فرستاده تا تاثیر استمالت مبنی بر وفور عاطفت و اخلاص در میان
که ایشان کجاست و دولتمخواه این خانواده رفیع اند و حقوق خدمات چندین ساله دارند و وقتی که عثمان پاشا و شک
روم باین مرز و بوم آمدند که بر تخریب ولایت تبریز که متوسل سلطنت قدیم این دو دولت است بطریق کجاست و سزاوارتی
و جمعیت این بود که بعد از استماع این اخبار بی آنکه حکم بمایون بطلب ایشان اصدار یابد از روی فدویت و اخلاص
بجمعیت و اتفاق یکدیگر نشسته هر یک بطریق معهود بسرعت و استعجال متوجه پایتخت سلطنت و اقبال گردیده
انارجان سپاری بطور آورده بعد از وقوع شمر عادی دولت قاهره اگر مطلب ملتسمی داشته باشند عرض نمود
استدعای حصول مطلب خود نمایند در آن باب تعلل ننمایند با آنکه احکام مومکه به تاکیدات عظیمه بعد ایشان
صدور یافت سنا به لود اعتمادال کذرا نمایند و الا که متوجه اردوی مایون اند سموع شد که جمعیت عظیم نموده
بهیئت اجتماع می آیند ازین اتفاق فتنه انگیزی و فتنه ظاهر میشود اگر فی الواقع بجای اخلاص یکدیگر کلماتی بگویند
در رقبه اطاعت بر رقبه فرمان برداری دارند بطریق آنست که بجهت رفع مظنه متعبد بجمعیت و اتفاق یکدیگر نشسته
هر کس با قشون و لشکر خود علیحد روی ارادت و بندگی بپایه سریر اعلی آورده شرف ساطبوسی در یابند و هر کس
بخدمتی که مامور گردیده قیام نمایند که خبر لطف و شفقت نسبت بایشان بطور نمی آید و به سبب آن تکلیف بپایان
که از نواب مایون قرابت قریب است اگر امر از ترکان بجهت قتل امیرخان از فرزند ارجمند توهم دارند و از این
امور بدخلت سزاوار اخلاص موروثی ملاحظه حقوق تربیت و اصطناعات پادشاهی آنست که خود را داخل
مجمع آن طبقه نساخته بسی هر چه تمامتر متوجه بپایه سریر خلافت مصیر گردد و امر او مذکور عرض داشت بدرگاه عالی
فرستاده بعد از اظهار فدویت و غلامی عرض نمودند که بر خیمه شرف ظاهر است که میان او مایق تکلو و ترکان
شامل و استاجل از سوابق زمان طریق عناد سلوک بوده تجدید در خراسان بنابر دولتمخواهی نواب جهانبانی
جمعیت کثیر از آن دو طبقه بدست تکلو و ترکان بقتل رسیده حالاکه در خدمت اعلی موروث تربیت و شفقت شده اند
نواب جهانبانی را بپادشاهان بد مظنه و بی شفقت کرده اند و قضیه امیرخان نیز تخریب ایشان است و الا ای
که مستوجب قتل باشد صدور نیافته بود و خواهش آنست که آن طبقه را در خدمت جهانبانی قدر
منزلهتی نباشد و جمعیت و اتفاق واقع نشده بنابر خون اصداد است و سیب خان نیز در خدمت سزاوارت سخنان

مناسب حال القانووده بود چون عریضه امرای مذکور رسیده خاطر نشان نواب سکن نشان شاهزاده عالیان در
دیگر باره احکام مطاعه از موافق جلال با ستم ایشان صادر گشت که کل طوایف اخلاص زمین قزلباش درین
حق خدمت و ارباب اخلاص از موایده احسان پادشاهی بی بهره نمودن خلاف آیین مروت که جمعی از طایفه
شاملو و استاجلو بحسب اقتضای زمان عصیان و زریده و خراسان فتنه انگیزی کرده باشند جمعی دیگر که در عراق
و آذربایجان غاشیه بندگی بردوش و حلقه ارادت در کوش دارند و انواع خدمات و جان سپاری از ایشان بوقوع می آید
خصوصاً محمد یحییان تحاق که از عظمای طایفه استاجلو است و از اولاد ولی خلیفه که از امرای معتبره شاملو و بطور رسیده میرسد
با ولیای آنجماعت موافقه می توان داشت و علیقلیان فتح اخلی که مورد تربیت گشته چون از اول جلوس جایول لازم
موکب عالیست و خدمات شایسته از او بطور رسیده و امری که خلاف ارادت و اخلاص باشد از او مشاهده نشده که
مشمول نظر عاطفت گشته تربیت یافته باشد چه قصور دارد و تربیت او چرا موجب بی التفاتی یا طایفه دیگر باشد
و آنچه معامله میرخانست بحضرت ارادت شریف نواب جهانبانی که از عبار الوده شده بود وقوع یافت گفتگوی
ایشان در این ماده منافی عقیدت و حسن اخلاص است از آنست که در میان قزلباش در وقتی چنین که بلده
تبریز از دست رفته همگی همت متوجه تسخیر قلعه آنجا است احوال فتنه نکنند که اگر از ایشان خلاف این معنی بطور
و در فتنه اندوزی اصرار نمایند بر ذمت همت مانع دفع شر ایشان لازم میگرد و چرا ملاحظه عواقب امور
و شامت کفران همت نمی نمایند و درین مرتبه نیز امرای مذکور متفق اللفظ جواب فرستادند که با همان بویه
اخلاص و ارادت مرعی و مسلوک میداریم اما بجهت دفع ضرر و شر معاندان و اخلاص و اتفاق واقع شده
چون بپایه سریر اعلی برسیم آنچه رضای خاطر اشرف اعلی و نواب جهانبانی باشد و موجب دشمنی کاحی مانگردد
بغل خواهیم آورد و چون مکرر اسلالت مذکور وقوع یافت و از اطوار آن گروه را آنچه شقاق و نفاق مشاهده کنیم
میرسد حکم جهانمطاع مشتمل بر عواطف و الطاف پادشاهی و منشور عنایت از جانب نواب جهانبانی با ستم
امت خان و امیر الامراء فارس کو طایفه ذوالقدر که رفیق آن گروه شده بودند غرض دریافت که ما و را
تربیت نمودیم یا لالت شیراز و امیر الامراء محلی حکومت فارس مغرور و سر بلند گردانیدیم و طایفه ذوالقدر همیشه
و بجهت این خاندان ولایت نشان بوده اند و هرگز ایشان را با طایفه تکل و ترکالان الفتی با معاندان ایشان
کلفتی نبوده که آنجهت جهت مطالب خود صلاح در جمعیت و اتفاق دیده بهیئت تابعی می آیند طایفه
ذوالقدر را این مقدمات بکار و باعث اختیار مراقت ایشان جهت اگر صلاح است و درین غرض

که بواسطه ایشان فساد و روی داده با صلاح آید با دیگر رئیس سفیدان او میقات اتفاق نموده هرگونه استیجاب عالی
که متضمن مصلحت دولت قاهره باشد درین امور نمایند که با جالبیت مقرون خواهد بود و اگر است خان طایفه ذوالقدر
نیز از جاده اخلاص منحرف گشته شریک فساد آن طبقه گردند عقوبت شامت کفران نعمت قرین حال کافران
خواهد بود و مردم خیرخواه صلاح اندیش در درگاه معلی هستند ایشان نیز بدرگاه جهان پناه آمده باریش سفیدان
او میقات مصلحت دیده آنچه مقتضای دولتی است و ولی نعمت بوده باشد بعل آورند و احکام مذکوره
مصوب چسب یک ذوالقدر صحبت یساول نواب جهانبانی مشهور بکبر و چسب فرستاده شد چون او باروی
رسیده است خان بهضامین فرامین اطلاع یافت بنا بر معاهد و پیمان که با محمد خان نموده موکد بایمان
گردانیده بود و مصلحت او و رفقا عمل نموده او امرای شاه را گردان انقلاب و نبهاد و محمد خان و امراء رفیق
بآن اکتفا نموده است خان را تکلیف گردند که چسب یک اقبال رسانند که برای ایشان ظاهر شود که عن صلب
با نظایفه متفق است بعضی عاقبت اندیشان ذوالقدر را رضی نمودند که است خان مرکب آن محل شنیع کرد
محمد خان در آن باب اصرار نمود امتحان طوعا و کرها در چمن سلطانیه قتل آن پیکناه اقدام نمود و بعد از
قتل او کوچ بر کوچ روانه تبریز شدند چون حقیقت قتل چسب یک با مع جاهد و جلال رسیده امر مذکور
شهر نزدیک شدند نواب جهانبانی علیخان یک ترکان داروغه دفترخانه را که اولاً فتی یک پروانچی و عظمای
آن طبقه بود و پدر آن ایشان حق خدمت قدیم درین دولت داشتند بر سالت نزد محمد خان فرستاد که
او را نصیحت نموده قرار دهد که ساکن طریق اخلاص و نیکو بندگی بوده بر وفق رضای نواب جهانبانی
سلوک نماید و در باب قتل امیرخان اصلا سخنی نگوید و با علیقلیخان فتح اغلی و محمدی سار و سولانغ درین
اطهار عنا و کلفت نکند که بعد از تسخیر قلعه تبریز و رعایت بازماندگان امیرخان بد آنجه صلاح او باشد جان
شود علیخان یک مذکور بار دوی امر رسیده علت بطیعت داده باز پس نیاید و چون نزدیکتر رسیدند
در حوالی شهر نزول نمودند و هم خان ترکان ولد حیدر سلطان جاپوق را که از امراء معتبر ترکان در خدمت
نواب جهانبانی مغرور و محترم بود و با علیقلیخان نیز الفت تمام داشت در مجلس عالی از اعمال اینجای ترکان
همواره خجالت میکشید نواب جهانبانی بقصد آنکه او را از خجالت و سرافکندگی خلاص می نمایند فرمودند
که میان آنجماعت بنده بموعظه و نصیحت رفع فساد انقوم نماید اگر نصیحت پذیر باشد بپسند ملت آواز برده
خجالت بیرون آید و ملازمت گرانید و الا دهم با او میاق خود باشد چه ظاهر بود که هرگاه امرای مذکور ساکن

عنا و لجاج باشند و این طریق علیخان یک و دیگران نگاه خواهند داشت و چون باران نیز را راغب اسمعیلی کشته
روانده متصد شد او نیز بخان رفت که دیگران رفتند بودند همانا سخن او تاثیر نکرده بود بدخان مقدم او را غنیمت
نگاه داشت و چون بموضع سعید آباد چهار فرسخی تبریز رسیدند و مخالفت و عصیان ایشان بوضوح پیوسته از جماعت
ترکان و تگلو هر کس در اردو بود و خایف و هراسان گشته بتفاریق قرار نموده با ایشان پیوستند کجیل مصطفی افشار
که از میرزادهای انطاکیه بود بعد از فرار جبار قلی یک قلعه چنانکه سبق ذکر یافت در عوض او بمنصب قورچی
باشیکری نواب جهانبانی سراز شد کمال اهلیت و مروتی داشت و بی جبری فرار نموده بامر اطاعتی پیوست
و در آن چند روز هر کسی که بخواهد از نواب جهانبانی بخود گمان داشت یکیک و دو دو فرار نمود و باطلجه
پیوستند و ما در خصوصت و تراغ طرفین قوی تر میشد نواب جهانبانی بلا حظه آنکه مباد از انجماعت علی الغله
امری بظهور آید که موجب فساد کلی شود چون اکثر اوقات جهت سرکاری کار قلعه در خانه قلعه امیرخان که مسکن
علیقینان در جنب قلعه رومیان و طرف سپه نواب جهانبانی بود بجا بردند نواب سگند نشان را نیز
تکلیف آمدن انجا نمود و آنحضرت و شاهزادگان و اهل حرم اهل قلعه امیرخان نقل نمود و دولتیان و همایون در انجا
قرار یافت و علیقینان نیز بر سر خدمت و کشک در انجا توقف نموده بلوازم خدمتکاری و میزبانی می پرداخت
و جمعی از ائمه عظام و قورچیان کرام و ملازمان خاصه را امر فرمودند که همیشه با اهل کشک در دولتیان و
حاضر بوده باشند جمعی دیگر را تعیین کردند که تا سرخیابان شهر که محل آمد و شد مترودین راه عراق است
بطریق قزوین و اهل انجا را ایشان نگاه باشند و چون از سعید آباد کوچ کرده بموضع نهونج که دو فرسخی است
رسیدند جمعی از لشکریان عراق بستم بطریق قزوین پیش آمده مشاهده نمودند که از نیطرف نیز لوازم
خرم و احتیاط مری است روز دیگر کس بخدمت عالی نواب جهانبانی فرستاده مطابق سابق با عاده
نمودند که ما علیقینان فتح اعلی و محمدری سار و سولای را خوانی امیرخان میدانیم نواب جهانبانی خونیا را
گرفته بدست اولاد امیرخان دهند که بقصاص رسانند و الا ما را طاقت و تاب آن نیست که ایشان را
دولت باشند نواب جهانبانی نیز جواب بدستور سابق دادند و آمد و شد تکرار یافته مشخص شد که آن گروه
بدون حصول مطلب بر بخیل اطاعت و انقیاد و ترمیمی آرند بلکه اراده دارند که از روی اقتدار و استقلال
بقدر غلبه داخل شهر شوند و آنچه کنون خاطرشان باشد بظهور آورند چون ظهور این مطلب از غیرت و محبت
بادشاهی و درو در میزان خردنا سنجیده مینمود نواب جهانبانی غنان از طریق رفیق و مدد را که با قضا

وقت فرمان مسکو گذاشت چندی بجانب محاطه و معاظم لطاف دادند و نایره غیرت التهاب یافته سخنان
عتاب کمیز زبان مبارک رساندند امراء سرکش آن دور روز در کسب توخت نموده روز سیوم بهدیت اجتماع سواری
شده و میل ببلعه تراول و چرخ پیشت انداخته با اسلحه و یراق جنگ تا سرخیابان آمدند و چون خبر سواری ایشان
بدین رسم و آئین بشهر رسید شخص شد که موغظه و پند در آن مردم سودمند نیست و نایره فتنه و فساد بی ادبی
ایشان خبر شحات تحریک سیف و سنان انطفا نمی پذیرد و ناموس سلطنت اقتضای آن کرد که از زیر طرف
نیز عا که اقبال مستعد کوشمال آن کرده گردند جمعی از امراء عظام خصوصاً امراء استاجلو و اتباع علیقلینی
بمقابل ایشان فرستادند بملاحظه آنکه مباد از جانب ایشان غلبه بجای کر طرف شعار واقع شود و موکب عالی مرتعاب
بحرکت آمد و نواب بکندر شازانه تکلیف سواری فرمودند و در رکاب همایون والد بزرگوار اعلام سطوت و جلال
افراخته بمقتال آن مخاذیل شتافتند و چون بی ادبی و خیرگی اقوام از حد اعتدال تجاوز نموده نایره غضب
خبر و انه التهاب یافته بود احدی از امراء ارکان دولت و صلاح اندیشان پایه سریر سلطنت را قدرت
آن نشد که در وقت سواری نوب جهانبانی حرفی که موجب فسخ آن غریمت بایشان تواند گفت چون رایات
ظفر آیات بزرخیابان رسیده چند سواری از طایفه استاجلو که تراول بودند آنک محارب را ساز داده پتیر
رفتند از انظر نیز جمعی از پدولتان آن کرده که بدستان باده جمل و غور بودند دلیری نموده اسباب
پیش راندند و فیما بین دست بازی شده دوسه کس زخمی شده بودند که امام فلیخان قاجار به کله پکی قرا باغ و محمدیخان
تخاق و سید پیک کونه و شاه قلی خلفای روملو علیقلینی را با خود متفق ساخته در پیش رکاب مهندس نهاده
نامدار پیاده شده سرارادت و اخلاص بر زمین بندگی سودند و عنان بار کی صیارتار شازانه کرده کامکار را بدست
دولت خواهی گرفته عرض کردند که پادشاهان عالم مقدار را بمقابل ملازمان عاصی خود رفتن لایق دولت نیست
و مع هذا روز پگاه شده اگر موکب عالی اندکی پیشتر در حرکت آید متحمل است که درین شب دیگور چندین چون
ریخته شود و انطبقه راجه قدر و منزلت آنست که بتا دیب ایشان نقیص نفس همایون متحمل گردند و متحمل دولتمندان
آنکه امروغیان مراجعت انعطاف داده در تا دیب اهل عصیان یکد و روز دیگر صبر فرمانیه که شاید بوسیله
نیکوایان از مرکب تکبر و تجبر فرو آمده سر بر بقیه فرمان برداری در آورند و اگر درین مرتبه از مصلحت ما
بندگان در کذب احتیاج تصدیق ملازمان موکب عالی نیست و مهم ایشان بعضی از ملازمان کفایت میکرد
نواب جهانبانی مصلحت دولتمندان عمل نموده کس فرستاده تراول را منع کردند و التماس امر را نخواستند

عرض نموده حسب الاستدعا بشهر معاودت فرمودند روز دیگر امراد کلکو و ترککان کس فرساده استند عانمند
و گفتند که دوسه کس از ریش سفیدان معتد را بکشتند که بعضی حکایات بایشان گفتند شود نواب جهانبانی بخیر
کس فرستادن کردند و زیاده ازین پداهنه بان قوم مناسب رتبه سلطنت و پادشاهی نیک داشتند نواب
سکندر شان صلاح و رایجاب ملتس ایشان دیده سیادت پناه میرابوالولی انجودر را که در آنوقت قاضی
عکس ظاهر بود و از امر اسید یک کونه و شاه قلی خلفار و ملور که مردم خیر خواه و صلاح اندیش بودند فرستادند
آنکه بلاخطه آنکه مباد ایشان نیز بطریق او هم خان و دیگر امر از لشکریان خود جدا شده بپشت روند امر نمودند
که در برابر هر کونه سخنی که داشته باشند گفتگو نموده باز کردند جماعت مذکوره حسب الفرموده عمل حاصل
سخن انجماعت آنکه سبب چیست که نواب جهانبانی بجهت رضای خاطر دو شخص منفرد که از ایل و اویمات و غیره
ایشان در خراسان انواع فتنه بطور رسیده و میرسد و چند اویمات معتبر قزلباش را که ترککان و کلکو و دود
باشد از خود بایوس و روگردان میکنند و میگویند که رومیان در تبریز قلعه ساخته اند و ده هزار کس درین
و سورت بر ما تحمل مشاق یساق شده و اینجا رسیده باشیم بر آنکه میسازند حضرت اغره جوابهای مسکت
وقت دادند بعد از قیل و قال بسیار بدین راضی شدند که من بعد از قضیه قتل امیرخان و بازخواست آن جناب
بر زبان نیاروند اما چون علیقلینان و محمدی سار و سولان خمیر مایه این فسادند و خاطر مبارک اعلی امارت و حکومت
از دره کردند که بجهت انشغال امور سلطنت و اقدار پادشاهی ایشان از درجه اعتبار نمی اندازند و بار می
بجهت تألیف قلوب طایفه ترککان و اولاد و اتباع امیرخان بایالت و ولایتی از ولایات قلمروهایان نمود
روانه نمایند که در درگاه معنی باشند تا اندکی موجب اطمینان قلب و آبروی این طایفه گشته با خاطر جمیع
ملازمین نمایم و بعد از ایامی که معات فی الحجة باصلاح آمده باشد و خواطر مانده کان از تبهات علایطینانی
یافته و رای جهان آرا اقتدار و اقتضای بدرگاه طلبند مصلحان مذکور معاودت نموده مقدمات
مذکوره را موعوض داشتند و یکدور و درین فکر و اندیشه بسر رفت چون بعضی امور خفیه در پرده تقدیر
بود که باقتضای قضا ظهور از اجاره نیست هیچ اثری برین گفتگو مترتب نشد و سعی و تدبیر عقلا و خیر اندیشان
طرفین مفید نیامد چو رسوخ نواب جهانبانی در حمایت علیقلینان و محمدینان و حفظ تربیتی که ایشان را نمود
بود بدین مشابهت یافت ایشان در مجلس عالی زبان بعضی حال کشوده بعد از ادای شکر از الطاف
شهبازی موعوض گردانیدند که رضای مانعلا مانعوط بر رضای خاطر مبارکست و بامری موجب نقصان

راضی هستیم ده هزار کس و کس برابر کردن مناسب وقت و لایق دولت نمیدانیم و ما را هیچ امری مضائقه
به هیچ صلاح دولت استضای رای عالیت بی تاثر و عجل آنکه رند عاقل و دل نهادیم بهر چیز رای تست نوبت
جهانبانی و در این همه رسوخ و مبالغه ما درین امور بخت خاطر شایسته چون بار آورده خاطر خود شمار
تریت نموده مورد شفقت گردانیده ایم گفتگوی خصماء شما در باب شما نسبت با سواد و لبست لهذا بر سران ایشان
بهیچ وجه بامری که خلاف اراده و رضای خاطر عالی باشد رضایمیدهم و غمخیز حق تعالی که احکم الحاکمین است
میان ما و حرام نمکان بی ادب حکم خواهد کرد شما بحال خود باشید روز دیگر در ساحت بارگاه معلی طرفه نگاه
حیث افزا از پرده خفا بدرجه ظهور رسید حسین علی یک الکس اغلی ذوالقدر که از مفسدان قزلباش بود و
همیشه از وقت نه و فساد بطور میرسد با جمعی از فتنه انگیزان مثل طعاسه علی یک قابوچی و فشار برادرش و
قابوچی باشی و غیرهم از قورچان عظام که در کشک بودند خود را بلباس دولتی و آراسته نریمان جالبی
بگفتگو درآمدند حاصل کلام ایشان آنکه عده ترین ملازمان درگاه بادشاهی قورچان عظام اند و بهر
امری که از امور دولت باشد اتفاق نمایند و دیگر ایرادات جاره نیست حالا ما را مشکلی افتاده نیست
سبب چیست که بجهت رضای خاطر علیقلیان فتح اغلی و محمدی سار و سولان طوایف قزلباش دو کرده
شده مهم کرب و قتال می انجامد و چرا امرای تکل و ترکمان و ذوالقدر که جمعیت و از دحام تمام آمده اند
راه نمی یابند که بلا زمت رسیده در تخریق قلع رومی ساعی و مددکار باشند جمعی از ساده لوحان بی خبر
که در میان مصوفیان قزلباش آنجا عده را بهر و حلیفه میدانند این مقدمات را صوفیکری و اخلاص و غیره
اندیشی نام نهاده اراده انطباق را مستحسن شمرند و هکلی با یکدیگر یکدل و یک زبان شده قرار داده اند
بخدمت نواب جهانبانی رفته چنانچه شیوه پیر و مریدی است عوض مشکل خود کرده التماس حل آن
نمایند جهلا و پید و لئان و اشرار طایفه قورچی با خود مخمر ساختند که اگر از جانب شاهزاده کامکار
تشقی حاصل نشود بهیئت اجتماعی بر سر علیقلیان و محمدی سار و سولان رفته ایشان را با هر کس که مانع این
باشد بقتل آورند و این اندیشه فاسد فریاد برآوردند که هر کس شاه سیون و خیرخواه این دولت است بر سر ما جمع
و جمعی که خود نموده غوغای شاه سیونی میان عوام افتاد و غوغای انقوم مدبر و مصلحت نواب جهانبانی فتنه
و جهلا و اشرار قبل از آنکه اراده انقوم از فوت لفعیل آید به پوتات علیقلیان و محمدی و اعیان طایفه ایل
که در محلات بود و بخت اکثر اموال و اسباب انطباق بفارت رفته مزدگانی با برادر تکل و ترکمان رسیده و میان ایشان

آثار شاست و خرمی بی اندازه بطهور پورت القصه از غلغله شورش و غوغای شاهی سونان مجلسیان ای احوال
و کز کون گشت و آنجا حجت به بس بنجره آمد عرض مدعی خود کردند نواب جهان در جواب فرمودند که یاد شاه و شد
ما و شما نواب سکندر شاست بنجد است آنحضرت رفته القاس حل مشکل خود کنید و عرض نواب جهان بانی این
که ایشان مجاب گشتند و دیگر سخن نگویند آنجا حجت ساکت نشد فریاد برآوردند که ما نواب جهان بانی را قایم مقام ولی
عهد پادشاه و مرشد خود میدانیم مطلب اصلی با بجز دولتخواهی نیست نواب جهان بانی با سمعیل قلیخان شالو امر فرمودند
که پیش رفته با آنجا حجت گفتگو نماید که سخن با کسیت و مقصد اصلی چیست اسمعیل قلیخان از میان همان بنجره بایشان
بحرف و صوت درآمده ایشانرا تسلی داد و گفت ایشانرا آنچه صلاح دولتست بطهور آورده نخواهیم که ایشانرا
فیما بین عساکر اقبال قزلباش فتنه و نزاع و قوع یا بد نواب جهان بانی نیز راضی نیستند که در میان این دو گروه
که ملازم یکدیگر باشند فساد روی دهد و ناممکن و مقدور است در رفع مواد خصومت میکوشیم انطایفه
بی باک آواز بلند کردند و نواب جهان بانی دیگر باره از مطلب ایشان استفسار نموده فرمودند که سخن با که دارند
علیق قلیخان تبکلم درآمده عرض کرد که ایشان در پرده سخن میگویند اما سخن با من دارند و مطلب ایشان است
که مرا با محمدی مغضوب کرده اند تا امر اطاغی تسلی یافته بی خوف و داشت بلازمت آیند و ما مکر عرض کردیم
که حیات خود را بجهت رضای خاطر مبارک میخوانیم و رضای ما منوط بر رضای خاطر اشراف است نواب جهان بانی
فرمودند که اگر چنین است ایشانرا سخن با شما نیست بلکه سخن با من است چهل آنکه قتل امیر خان بفرموده شده
بما بخت تربت شما من بوده ام اسمعیل قلیخان هر چند خواست که برفق و مدار ایشانرا تسلی داده باز کرد
تسلی نشده و بیچاری افزوده و از پرده بیرون آمده با و از بلند تصریح بنام علیق قلیخان و محمدی کرده فریاد
برآوردند که چرا بجهت وجود و دوسه نفد بینان قصه دولت ابد پیوند اندام پذیرد اسمعیل قلیخان را و دشنام
فحش داده بزبان آوردند که کی از فتنه انگیزان کشتنی توئی اول ترا میباید کشت چون بیچاری و شور انگیزی
کرده بدین مشابه ظهور یافت و خاطر شریف نواب جهان بانی از حسین علی الکس غلی که از ساعیان قتل و اله
مغظمه اش بود که خراف تمام داشت از بی ادبی آنجا حجت نه عله غضب زبانه کشیده بنا و سیب فتنه انگیزان بیرون
آمدند و دست بقبضه شمشیر یازیده در میان آن گروه درآمدند و حسین علی خون گرفته بمقابل درآمد و یک
ضرب حیدری کارش تمام شد بعد از آن طعنا سب قلی بک قاجوچی و هر که خیر کی نموده استاده از همان جهت
ناکوار چشید لقیه السیف بزاکنده شده و در زوایا پیشانی خریدند بعد ازین واقعه برغم اسماعیل و علیق قلیخان

بنوازشات خسروانه سراز شد چون چقه و تاج و دستار و رکاب خانه تبارج رفته بود نواب جهانبانی تاج
و منديل زرتاری و چقه خاصه باو شفقت نموده حکم فرمودند که طایفه استاجلو با علیقلیخان سوار شده برگرد
محلالت شایسته ناسرخیان سیر نمایند که کذب خبر اول بامراطی رسی علیقلیخان مسرور و کامران باجمعی
از هوخواهان و هواداران سوار شده بمیامن الطاف شهریاری خود نمائی چند کرده بازگشت و در شب دیگر وقعه
عجیب تر و قضیه غریب تر روی داده شرح آن واقعه غریبه بر سبیل اجمال آنکه چون محمدخان دید که مهره مرادش
در شش زانامیدی مانده کشادی یافت و طرح بدشت بخاطر آورد که یکی از شاهزادگان کامکار را بکلیت
آورده بجانب عراق باز کرد و و این سلطنت طرح انداخته لوای مخالفت نواب جهانبانی مرتفع
شاهزادگان کامکار ابوطالب میرزا و طهاسب میرزا در قلعه امیرخان در هند مست و اندک بزرگوار و برادر نامدار
خود بودند روزی بلازمیت قیام نموده شب هر یک باللله و ده که داشتند در و نایق خود که قریب بخلوتخانه نواب
سکندرشان بودند آرام می یافتند الاله و ده ابوطالب میرزا طایفه تکلو بودند و خلیل بک تکلو الله ابوطالب
میرزا که در عراق مانده بود درین هنگام در میان آنجاغت بود اما چون جناب میرزانی الجله صاحب عقل و تدبیر
بود و فریقین او دشوار نمود و کینه و پیک کرجی الله طهاسب میرزا مرد ساده لوح کوتا عقل میرزا خود کوک بود
یکد و نفر قورچی ترکان که یکی از آنها پاکیزه امامت ملی بود و فریقند که در دولتیانه هایون کینه و کور را بنویسد
ایالت و بزرگی و انعامات وافر فریقته قرار دهد که در هنگام فرصت طهاسب میرزا را بر داشته بمیان ایشان
قورچان مذکور در دولتیانه مبارک آن بی عاقبت ابد را بدیده و افسون از راه برده بعد از مواضع و
صادر شب موعود و وراسب صبار رفتار بیای بر جی از بروج که قریب بخوابگاه شاهزاده بود و در خیمه
بد که شاهزاده را که کوک و اوقات ده ساله بود در حین شتی خواب که بطبعوت کوک و کان مستوالی است یا در سدار کا
به نقدیر از خوابگاه بالاد برج آورده با جوال و ریمان بیاین داده و خود نیز بیاین رفت و فی الحقیقت بدو
از اوج غرت و دولت بخصص ندلت مبوط نمودند و باتفاق قورچان بر اسپان مذکور سوار شد و میرزا پاشا
گرفته از راه غیر معهود و بار دوی تکلو و ترکان بر دند جمعی تقریر کردند که محمدخان اطلاعاتی اینحال نداشت و ساخته و
بر داشته قورچان بود که نقش چنین بروج بر آید و نداند اما متعظی نیست عقل که بی اراده و تدبیر امرای مذکور چنین
امر بزرگ بخیر ظهور آید بلکه از بدایت خلاف و عناد اینمعنی در خاطر ایشان رسوخ یا قلم درین فکر و اندیشه مباد
آورده بودند فی التقدیرین محمدخان در همان شب امرای رفیق خود را از وقوع این حال اخبار نموده اینمعنی را

از تاج دولت و مویات اقبال شمرند و بقدم شاهزاده استبشار نموده تا بر سر شاه و کامی بظهور آورند
و بجهت همنامی شاه خست مکان علین آشیان و اینکه آنحضرت نیز در سن یازده سالگی بر بنه بلند سلطنت رسیده
قرار سلطنت و پادشاهی او بخود دادند و از معنی غافل افتادند که شاه خست مکان فرزند بزرگتر حضرت خاقان
سلیمان شان فردوس آشیان و بحسب ارث و توره و آیین و لیعهد آن سلطان سلاطین شان بود و بعد از
ارتحال والد ماجد بر سنده سلطنت نور و ثنی متکلیف گردید این شاهزاده را پدر نامدار در قید حیات در بر سریر دولت
و پادشاهی استوار دارد و برادران از و بزرگتر که رتبه و لیعهدی دارند موجودند جلوه این مدعا صورت وقوع
یابد و مرشد عقل و پیر و بجز طریق و کلام امین رضا باین امر و به بالجله چون شاهزاده را بمیان انقوم آوردند
بلا توقف طبل ارتحال کوفته از را کیانج و سلطانیه روی توجه بجانب عراق آوردند علی الصبح که نواب سکندر
و شاهزاده عالمیان و مقیمان در گاه سعادت نشان ازین قضیه آگاه شدند خاطر با مکتب و پریشان گردید
بعضی کوفته اندیشان با تصور آنکه که اینمقدمه برای و نواب سکندر شان تمهید یافته بود و امرای شالو و
تصدیق این تصور باطل کرده نواب جهانبانی را نسبت بوالد بزرگوار خود بدکان ساختند و زهی تصور باطل
نهی خیال محال سبب این تفرس و باعث این تظلم آنکه نواب سکندر شان بجهت مراعات والدیه معظمه شش که
از نبات مکرر طایفه ترکمان بود جمعی کثیر از اقوام و اقربای او در میان آن بودند و نسبت خویشی با نواب سکندر شان
داشتند همواره اظهار ترحم و التفات با نطقه می نمودند و مسیح خان تکلونیر خاله راوه آنحضرت و محمد خان شرف الدین علی
پسر او در هرات لایم میرزائی او بودند و آنحضرت در میان طایفه نشو و نما یافته هرگاه در شامی محاوره می
شد اسم محمد خان تکلو و اولاد او مذکور میشد نواب سکندر شان از حسن سلوک او اظهار رضا و خوشنودی می نمودند
و از به سلوکی شاه قلی سلطان استاجلو که بعد از ایشان لایم شده بود شکوه میکردند طایفه تکلور با نواب
شریف خود منسوب می ساختند و درین وقت که از ان دو طایفه اعمال ناصواب می یافت نواب سکندر شان
بنابر و ابطنه کوره و اینکه نمیخواستند که آن کرده که دو او بیاق معتبر تر باشد انداز نواب جهانبانی مایوس شدند
گاه گاهی سخنان صلی که مشعر بر جانب داری بود میفرمودند نواب جهانبانی نیز درین یکد و سال که بجلیه شد و
کمال آراسته شده بود امور دولت و جهاندار پیرایش گرفته مهمام کلید را برای خود سرانجام میداد و در امور
که لازم نشا جو نیست و سلی خاطر والد بزرگوار بود می شد تصور چنان این بود که نواب سکندر شان بین جهان
از فرزند ارجمند خاطر ماندگی دارند لهذا این مکان بردند اما حقیقت حال آنست که بر تقدیر و دفع این مقدمات

نواب سکنه در شان انقدر محترمت و علاقه پدر فرزندى با نواب جهانبانی بود که رضای خاطر شرفش هیچ امری عظیم
برابر نمیکرد و واراده ضمیرش را بر کل مقام دولت راجع و مقدم میدانست و عجب مینمود که این همه علاقه پدر فرزندى
و تفویض رتبه و یعهدى و رضا جوئى نسبت به فرزند اچند در مقام عذر و نفاق در آمده باشد علی ای حال
نواب جهانبانی و امرای عظام بفکر و اندیشه این واقعه افتاده دفع شر و فساد آن گروه را که متبع منافسیه
بود از تسخیر قلعه تبریز مهم و اولی دانسته رای صایب آنحضرت بر آن قرار گرفت که بلا توقف و احوال سربل
استعمال از عقب آن جماعت بی عاقبت توجه نموده تا هنوز که استقامتى نیافته اند دفع ایشان نموده شود
که از امت والد بزرگوار و تمامی عا که ظرف شعار تعاقب ایشان مینمودند عظم بدور و در از می انجامید
و ممکن نبود که مهم آن گروه در اثنای راه فیصل باید قطع تعلق از ملک تبریز بلکه تمامت آذربایجان بایست کرد
نیز که بعد از توجه رایات جلال باین جانب احدی از امراء آذربایجان در آن دیار اقامت نمیتوانست کرد
و اگر جمعی را در مراقص امراء آذربایجان بمحاصره قلعه باز داشته خود تشریف میبردند آنقدر از شر و عیب
همایون نبود که مهم آنجماعت بآن کفایت شود و بالضرورة رای صواب بدان قرار گرفت که برادر ارجح خود
ابوطالب میرزا را در خدمت والد بزرگوار در تبریز گذاشته و محمد یحییان تخاق و امامقلینان بپیکر سکی با
ر سایر امراء آذربایجان را با جمعی از قوچاقی عظام بکار امت ایشان و محاصره قلعه باز دارند و خود با ملازمان
خاصه و علیقلینان و امراء که در عراق الکا دارند از راه اردبیل و خلخال توجه نموده بالکاء عراق دارند
و هونخواهان آنجا را جمع نموده بدفع فتنه ایشان پردازند و بدین غرض لایق جازم کشته شده بعد از استجازه
از نواب سکنه در شان در همان روز اسمعیل قلیخان شاملورا که حاکم دارالسلطنه قزوین بود و منصب
والای لای که شاهزاده عالی بتار اسمعیل میرزا که در برج سلطنت و شهر یاری بود و سرافراز ساخته روانه
نمودند که پیشتر از آن گروه خود را بقزوین رسانند و چون خانه کوچ اکثر طوایف قزلباش آنجاست و بدین
هنکام جهت صیانت اهل و عیال روی توجه بالنصوب می آورند و همگی را بر سر خود جمع کرده محلات کوچند
نموده تا رسیدن موکب عالی بمحافظت شهر و دولتیانه مبارک قیام نموده منتظر وصول موکب مسعود بوده
باش چنانکه بود که هرگاه وصول اسمعیل قلیخان بقزوین مسجوع طایغان کرد و اندر رفتن آنجا باز مانده
هر یک بالکاء خود روند اسمعیل قلیخان حسب الاشاره عالی در آخر همان روز با طایفه شاملور روانه شده
اما شاهزاده را همراه تبر و موکب عالی نیز متوکلا علی اند متعاقب و حرکت آمد و ذکر توجه شاهزاده عالم

جست و رفع فتنه ارباب عصیان و طغیان بکنار عراق و محاربه نمودن طبقه سقاوت و فرمان و میروری یافتن بپوش
ملک منان چون توجه جانب عراق بپهنه و تاریب ارباب نفاق و شقاق تصمیم یافت محمدنجان تختی و کجکومت
تبریز نصب نموده با اتفاق امام قلیخان پیکر یکی قزاق باغ و سایر امراء و اذربایجان بمحاصره قلعه تبریز مامور گردانید
و جمعی از قزاقان و ملازمان درگاه خدمت نواب سکندر نشان و کشک دولتیانه تعیین نموده ابوطالب میرزا
در خدمت والد بزرگوار گذاشتند و چون این غریمت موجب تعویق تسخیر قلعه بود و صواب تبریز قلیق
و اضطراب عظیم آغاز نهادند نواب جهان پهلوی بواجید و بلندیرایش از اطمینان داده سه ماه و عده
که بتوفیق الهی مهم طغیان را صورت داده به تبریز باز گردند توکل بدرگاه قادر و الجلال که
بالملازمان خاصه و جمعی از امراء قزاقان که مجموع زیاده از سه هزار نفر نبودند روی توجه بمقصد آوردند
و بهفت منزل مدارا را شاد و اردیبل آمده بشرف زیارت حضرت سلطان الاولیای و المحققین برآمدند
منوره مشایخ عظام و اجداد عالیه مقام مشرف شده چون سال باخر رسید و نوروز ایتیل مطابق شد
هجری قریب شده یک هفته در آن خطه شریف توقف فرموده ایام نوروز را بعشرت و شاد و کامی گذرانیدند
و در آن آستان سدره نشان که محل استجابت دعا و بار یافتگیان درگاه الهی است جزاء اعمال سیه را
عصیان و طغیان بکشت نموده در اول سال از ارواح مقدسه آن بزرگواران استمداد بهمت گرفته راه
خلیال روی توجه بعراق آوردند و چون معسکر عالی در نهایت قنات و معاندان در کمال شوکت و کثرت
نهادند سرعت فر رفتن راه مناسب وقت و صلاح دولت نمیده قزاقان قمر میرجهت انحصار و حصار
و ارباب ارادت فرستاده بتانی مسافت پیمودند اما کمر کسی توفیق مرا فقت یافت از جمله جماعت شیخانو
که اتباع و ملازمان جمعی کثیر میشدند با وجود نسبت قرابت توفیق این خدمت نیافته از همراهی تقاعد ورزیدند
بلکه جهلای الطبقه پای از دایره ادب بیرون نهاده بعضی اسبان طواغل خاصه را که از عقب می آوردند
طمع کرده تصرف شدند بالجله چون در الکاء طارم نزول اجلال واقع شد چند روزی بخدمت طغیان آنجا
قرنل اوزن ترم و مردم و ما قین بار دومی عالی کثر واقع میشد و ماکولات نقصان پذیرفته لشکریان چند روز
تنقص کشیدند نواب جهان پهلوی جمیع طلا آلات و قفله آلات سرکار عالی را شکسته بغازیان قزلباش قسمت کردند
درین اثنا خبر وصول حاکم میرزا و امراء از سلطه قزوین و رفتن اسمعیل قلیخان بکنار و بازو
فرار نمودن او و شکسته و بد حال بدلمان بعضی عالی رسید شرح این واقعه آنکه اسمعیل قلیخان نوعی که

تمهید یافته بود از راه طایریم ^{مجلس} رسیده خود را بدار السلطنت قزوین رسانید و مردم شهر را از سپاهی
و شهری جمع آورده محلات را کوچ بند کرده بر سر هر کوچ بند مردم جلد کار آمدنی از قزلباش و تفنگچی و کماندار شهری
تعیین نموده چون طهایس میرزا و امرا و تکلوی و ترکمان و حوالی آنها رسیدند مجموع ایشان شد که اسمعیل قلیخان
داخل قزوین شده در مقام مدافعه است علیقلی سلطان ترکمان دارد غنچه دفترخانه را بر سر رسالت بشهر
فرستاده اسمعیل قلیخان را بایلی و انقیاد و دعوت نمودند حاصل سفارش آنکه الحمد لله و الله که پادشاه و شاه و شد
ما و شما که نواب سکن در شانت بدولت و اقبال بر سر سلطنت تکلان دارد و ما را سوای خلاص و لشواری
آنچه در گاه امری در خاطر نیست و آن عزیز را مرد و دولتمند و خیر خواه و صلاح اندیش میدانیم توقع از و داریم
که در حوالی تبریز باعث اصلاح معامله باشد و نوعی مینماید که نواب جهانبانی دست رو بر سینه ملتزم
نمینماید چون از آن حضرت مایوس گشته در آن درگاه باز نیافتیم بالضروره صورتی روی نمود که مراجعت
لازم شد و حالانیز متوقعیم که آن عزیز بساط منازعه را در نور دیده ابواب موافقت فیما بین مفتوح دارد
که با یکدیگر بدوستی ملاقات نموده آنچه در بهاب مصلحت دین و دولت و صلاح آن عزیز بوده باشد بفعل
غرض با جز و فاق و اتفاق نیست از صوابید او تجاوزه ندایم چون رسول مذکور ادای رسالت نمود و امرا
مذکور مقید به مراجعت او نشده صاحب اولی تامل رانده یک فرسخی شهر رسیده فرود آمدند اسمعیل قلیخان
چون این اعمال و افعال آن کرده را مخالف اقوال یافت و اعتقاد بر قول و فعل ایشان نداشت و مقابله
در چیز قدرت خود نمیدید علیقلی سلطان را باز فرستاده مصلحت وقت سخنان مصلحانه و دوستی آمیز
پیغام داده اما در جانب فرزندان و اهل و عیال خود را و هر کس از طایفه شاهلو که قدرت داشت
چریده و سهای روی بجهال رود بار آورده در محل حصین اقامت نمود و میرجعفر قزوینی مقصدی بهلوان
سلطان محمود عسکری باشی و بعضی اغرة قزوین بنا برد و لشواری نواب جهانبانی موافقت اسمعیل قلیخان
نموده با او رفتند جماعت ترکمان تکلوی مانع و منازعتی بدار السلطنت قزوین داخل شده و لشواری
همایون را محل اقامت طهایس میرزا قرار دادند و هر یک از امرا در منازل مرغوب فرود آمدند و اقبال
اعت نمود و طهایس میرزا را بر سر بند فرمانروایی بر آوردند و بسمت ولیعهدی بدر عالی مقدار
مجلس نوم گردانیدند و از فراشیخانه و یراق پوتات پادشاهی و سرکار نواب جهانبانی آنچه در شهر
و دولتیان مانده بود متصرف شدند و اموال و اسباب جمعی از امرا و حواریان را که در ملازمت

نواب جهانبانی بودند نیز بر وی نموده آنچه در منزل هر کس و هر جایانستند ضبط و آورده شاه قوم
الدین حسین لد شاه تقی الدین محمد صدر صفهانی را که دختر زاده قاضی جهان وزیر شاه جنت مکان بود
و از اصفهان بقصد ملازمت نواب جهانبانی بار دوی معلی می آمد در آن حین بقزوین رسیده بودیم
و تکریم بسیار نموده وزارت طهارت میزرا منسوب گردانیدند و اعتماد الدوله لقب دادند و میرزا
محمد حسین ولد میرزا شکر الله مستوفی شاه جنت مکان را استوفی کردند و سایر اربابا صاب تعیین نمودند
و در باب وکالت میان ترکمان و تکلو نراع واقع شد آخر الامر محمد خان خود را لایم نامه منصوب و کالت
به سیحان شرف الدین اعلی تکلو قرار گرفت اما صاحب اختیار مطلق محمد خان بوده بدار السلطنت اصفهان
و اطراف و جوانب عراق و غیره کس فرستاده از جلوس شاهزاده طهارت میرزا خبر دادند و خوشتر گفتند
حریفان سر زلف ساقی که فلک شان بگذارد که قراری گیرند اما در احکام رعایت جانب نواب
سکندر شان نموده مهر بدستور نواب جهانبانی بر پائین مناشیر زده و در بالا مهر نگه زدند و چون خبر نواب
موکب عالی نواب جهانبانی بطارم رسید هجت قلت شکر توقف دارد و مسموع طایغان گردید اول
متوجه دفع اسمعیل قلیخان و طایفه شاملو که در رود بار بودند شده و لیکن تکلو سر دارند و با جمعی
از امرای ترکمان و تکلو و غیره که با یلغار نموده بر سر او بر و چهار رفتند و حیل قلیخان در محل مضبوط که
یک راه پیش داشت توقف نموده تفنگچی و کماندار در سر راه گذاشته بودند اما و لیکن مردم صاحب توقف
از اهل رود بار بدست آورده از راه غیر معهود علی الغضله بر سر او رفت چون اسمعیل قلیخان برین حال
و خوف یافت و دید که بسج پیش او را لشکر مخالف احاطه نموده متحیر و سر اسیمه کشت پسران مولانا
نعمت الله رودباری و دو لشواهی کرده شهادت شدند که اگر ترک اغرق و احوال و انتقال نماید او را از میان
جنگل از راهی که عبور مخالف ممکن نیست برون برند اسمعیل قلیخان لا علاج شده اغرق خود و اموال و اسباب
خانه کوچ شاملو را ریخته جریده و سیاهی با معدودی چند از راه جنگل بدلیمان رفت و اکثر غازیان شاملو
از اسب پیاده شده از لباس باهنیکری عویان کشته خود را بجنگل انداختند و از مضایق پیش بعد تنوش
جان بسلامت برون پرده بدلیمان رسیدند و خان احمد و ابلی کیلان از واقعه مذکور خبر یافته منزل
ساوری فرستاده چند روزی نگه داری ایشان نموده تمامی جهات و متعلقات شاملو بدست تکلو
افتاده جمعی ضایع شدند و جمعی را گرفته لشکر آوردند اما محمد خان نگذاشت که دستی بجلو نه کوچ شاملو

رسد بعد از مرجهت و لیخان را راه نمودند که بر طوایف قزلباش که در اطراف و جوانب قزوین اقامت دارند بجزیه آنکه
تا غایت چرا بقرزین نیامده اطاعت نکردند شکر فرستند و این رای خطا بدستور سایر تدابیر صواب شمرده شروع
درین امر نمودند اول جمعی را بر سر ایل و اولو سادات یرو و افشار فرستاده تا راج و غارت کردند و سایر ایل و اویمایان
از ایشان بر میسده گردیدند و میخواستند که شکر بر سر ایل و اویمایان بیاورند فرستند که خبر که شکر نوب جهانبانی
از آب قزل و زن و بچمن مایان آمدن بدیشان رسید فرصت امری دیگر نیافتد بفرم محاربه از شهر بیرون آمدند
اما نواب جهانبانی بعد از شنیدن واقعه رو و دبار کس فرستاده اسمعیل قلیخان را از ویلایان طلب داشتند که از راه باران
منصوری بطارم آمده بموکب عالی پیوند و او حسب الاشاره بار دوی عالی پوست و نواب جهانبانی خیمه و یراق
و موتات با محتاج اسمعیل قلیخان و برادران او و آقایان شاملور از سرکار عالی عنایت فرموده و جهت
غازیان شاملو که پیاده بودند اسب از کل امر و اعیان و هر کس زیاده از کوتل و سواری خود داشت تقسیم کرد
پیا دکان را سوار نمودند و اسلحه و یراق سرانجام فرمودند از علی قلیخان فتح اغلی نیز با امر اتکافات بنظر آمد
فی الجمله بعد از آمدن او بموکب عالی از آنجا نرفته و در جمن مایان نزول فرمودند و در آنجا طوایف استاجلو که در
خلخال و طارم بودند جمع شدند و از آنجا کوچ کرده در جمن سلطانیه نزول فرمودند و محمد حسین سلطان و جماعت
ایلو که در آنجا اقامت داشتند درین منزل با قشون آراسته بموکب عالی ملحق شدند و چون اوازه تاخت غارت
ترکها و تکلو بایل و اویمایان رسیده بود و آنهمه کرده هر کس دست رس داشت بایل و ابوس بچمن سلطانیه آمد
بار دوی عالی پوست و دولت یا سپاه منصور که قورچی باشی نواب عالی بود بمبت امارت سیاه منصور موسوم فرمود
بطلب شکر فرستاده بودند در جمن سلطانیه رسید جمعی از اکراد سیاه منصور را همراه آورد و اگر چه مردم احتشامی بودند
و مردم یراق دار در میان ایشان کمتر بود اما موجب بیای شکر شده و تقدیر جمعیتی در سلطانیه روی داد و قریب
به هفت هزار سوار جرارد بموکب نصرت قرین بفرستیدند که از آنجمله چهار کار آمدنی بودند و ترکمان تکلو با اتباع
خود و بموکب طهارت میز بچمن بایلو رسیدند و عدد لشکریان ایشان از ده هزار متجاوز و همه مردم کاری و صاحب
اسلحه و یراق بودند و اکثر اسبان بدو سواری و کوتل داشتند بالجمله چون خبر آمدن ایشان بسامع غلیبه رسیده
تقارب فریقین دست داده نواب جهانبانی از سلطانیه کوچ کرده در دو فرسخی صایان قلعه نزول فرمودند
همانروز قزاقان خبر وصول ایشان رسانیده نواب جهانبانی بی غیب خان استاجلو را چرخ شکر منصور فرمود
مجمعی از امرای مردم کار آمدنی استاجلو و غیر هم تا دویزار کس همراه او کردند و علی قلیخان را با اسلحه و یراق

وعلیقلی سلطان ثانی اعلی نوازه شاه قلی خلیفه محمد داروعلیقلی سلطان در وقت مجموع دوی هزار کس بودند
در دست چپ چرخ قرار دادند و اسمعیل قلیخان و قورخس خان و شاه وردی خلیفه اینان را با قشون شابلو
که ایشان نیز بکنار او دست نفر می شدند در دست راست ارام گرفتند و ماهجه لوامی ظفر بکر نواز جهانبا
و ملازمان خاصه شریفه از افق قلب طالع کشته شاه قلی سلطان خلفا و سید بیک کونده و دولتیاریان سپاه
منصور و ملازمت آنحضرت قرار گرفتند و اکثر مردم اخاشمی که اسب زبون داشتند جهت سپاهی لشکر
در قلب توقف نموده چنانچه سپاهی قول همایون شاهزاده عالمیان بدو سه هزار کس کاشین می رسید باین
شایسته و تربیت اسباب مقدمات جنگ از اردو بیرون رفته تا یک فرسخ تشریف بردند و تا وقت عصر رسیده
توقف فرموده تنظر و وصول اهل عصفیان بودند و وقت عصر خبر رسید که اردوی طاعیان در روزه میان
فرو آمده جنگ با برادر دیگر انداختند و از عالم سر و شش این ندا بگوش می رسید که سرخین فیت و خیل دشمن قرار
که جویند فراده کارزار را بمیدان کین ترک تازی کنند بگوی سرخوش بازی کنند بعد از تحقیق این نواب
جهانبانی دوسه هزار کس از هر طبقه در صحرا گذاشتند که از کیه و مکر شیخون ایشان واقف باشند و خود بار و
عبور فرموده آتش باصباح با جمعی از فدویان در پیداری کدرانیده مکر و مکر فرمودند که بار خدایا دلها را
متمردان نرم گردانیده این فتنه را بخیر و خوبی مقرون ساز کتاب روضه الصفا در میان بود نواب جهانبانی
تغال نمودند که هر محبتی که کشود و فرود حال خود را با آنجاعت از آن قیاس فرمایند اتفاقا قصه عصفیان نیز
چو بان با سلطان ابوسعید خان و مجادله ایشان و ظفر یافتن سلطان ابوسعید و ادبار امیر چو بان کشوده شد
نواب عالی مسجد که کشته نذر فرمودند که اگر بران طایفه ظفر یابند برخلاف آنچه از آن طبقه مسموع میشد
عمل نموده بعد از فتح و ظفر تحویل قبل احدی نکنند و با کفر قراران شیوه عفو و مروت که شیمه گرمیه اجداد کرامت
مسلوک دارند مجلا بیشتر از طلوع صبح صادق نواب بلقیس مکانی زینت بیکم را که عمه محترمه آنحضرت بانوی
دولتیانه عالی بود با دیگر خرمها و فرزندان و دایع فرموده اقا جان بیک افشار را با قورخچان حرم بر سر
دولتیانه تعیین فرمودند و با وثایق الطاف الهی روی توجه بمقامه اعدا آورده بدستور روز گذشته
چرخچان لشکر دست راست و دست چپ بقاعه مقرر هر یک در مقام خود قرار گرفتند و وقت
بظفر طلوعه لشکر معاندان هویدا گشته از کثرت گرد و غبار روی هوا پوشیده گشت و زکریا پسران
دران بن دشت زمین شش شد و آسمان گشت هشت بعد از آنکه جمیع لشکر از بیرون کوه بیرون آمده

در بندی یل سینه سیاهیم که علامت پست هزار کس بود نظر درآمد ملازمان موکب اقبال تبصرو آنکه باداکی
شکر بوده باشد اندکی برسان و آرد و ده خاطر کشند و واهمه عظیم در دلها افتاده و ایشان انطه بندوی در آن
کوه ایستاده از اینجا قدم در دشت نهاد و پیشتر آمدند و مشخص شد که آن سیاهی شتران و اردوی در آن بود
که بار کرده همراه آورده بودند و در پس سر ایشان بودند و آنها اندک اطمینانی یافت و الحقی اگر در آن روز جنگ
در خیز تاخیر انداخته در اینجا فرو می آمدند بخیل که از خوف کثرت شکر و تسلط و استیلا می ماندان نزل تمام
با حوال ملازمان موکب عالی شاهزاده عالمیان راه می یافت راقم حروف که در آن هنگام پست مرحله از جل
ان طلی کرده بود و در سلک ارباب قلم منسوبان دیوان نواب جهانبانی اشطام داشت از غایت جهالت
نفس و کوسالکی که لازم مردم پست و شش ساله است زره پوشیده و اسلحه و یراق بر خود مرتب داشته
باینزه خطی خود را در زره ارباب جلالت قرار داده از رکاب مقدس جهانبانی جدایی اختیار نکرده
تا هنگام فتح و ظفر همراه و از دقایق احوال خبر داشت و این قضیه را بنوعی که مشاهده نموده مرقوم قلم و قایع نکار میکردند
مجلا چون آن طبقه پیشتر آمدند مشخص شد که دو قول قرار داده بودند یک قول مسیح خان و لیخان و شکر تکلوکو علی
سلطان با کمال خرچی ایشان بود و یک قول محمد خان و امین خان ذوالقدر و اسمعیل قلینان و واهم خان برادر
امیر خان و شاه و لیخان و سلطان معصوم خان ترخان و سایر ترکمانان که خرچی ایشان کلابی خان و لاله خان
و شاه قلی سلطان پاده اغلی ترکمان بود و جبر زرنکار بر سر شاهزاده طهاسب میرزا افزوده و در قول ترکمان
قرار و آرام داشت چون تقارب فتن بتلاقی انجامید و خرچین طرفین دست بآلت کارزار بردند شکر
تکلوکو در مقابل شالمو بودند و جماعه ترکمانان که رو بروی استاجلو بودند و بهم آویختند و کرد و غبار
ارتفاع یافته جوانان طرفین داد و دلاوری میدادند و احوال عساکر اقبال مقدم جلاد و هم پیش رفت
طایفه شالمو بر خرچیان تکلو ظفر یافتند و علی سلطان با کمال بقتل رسیده حمزه یک وزیر اسمعیل قلینان
بخدمت نواب جهانبانی آمده خبر گشته شدن علی سلطان رسانید و همچنین طایفه استاجلو بر خرچیان کمان
غلبه نمودند و علی قلینان فتح اغلی که خود را زمره مبارزان نامی میشمرد غایت جهالت در قول خود توقف
نمود و بنفس خود میاخر گشته در میان خرچیان بکار ایستاد و تا آنکه خرچیان ترکمان از صولت
سباه استاجلو منهدم گشته و شاه قلی سلطان و واهم خان بقتل رسیده او را با نقار خانه و یراق آوردند
از انظر و شکر شکار از قول تکلو بیرون آمده خود را مانند برق لامع بر طایفه شالمو زده ایشان را بطریق

بنات الغش متفرق و پراکنده ساختند و شاه کرم یک لنگ که داروغه قزوین پور با چندی از جوانان کار آمدنی
شاملو بقتل رسید و حمزه یک وزیر گرفتار گشت و همچنین از سپاه ترکان کل برادران و اولاد و اتباع امیرخان
و تمامی سلطان پیاده اعلی و غیر ذلک با لشکر پر خاش جوی رزم از ما بقصد قلع و قمع علیقلی خان و انتقام
خون امیرخان از قول بیرون آمده پیر غیب خان و جماعه چرخان استاجلو را یک صدمه و لیکن از هم پاشیده
خود را بقول علیقلی خان رسانیدند و چون علیقلی خان در قول خود نبود مردم قول بهم برآمده بخت و جوی
خان افتادند و سپاه ترکان مجال مصادمه و محاربه با ایشان نداده کل سپاه استاجلو و اتباع علیقلی خان
بعد از تک و دو بسیار و کار زنده پشمار که بنفس خود نموده بودند را با سه چهار نفر بدامن کوه کشیده خبر نیت
انجاعت و از هم پاشیدن و علم و تقاره او و امراء استاجلو را بردن و شکست خوردن علیقلی خان شاملو
نواب جهانبانی رسید اسلمش خان مهر دار ذوالقدر و جمعی از امرای که در دست چپ فعل هایون بودند یک
علیقلی خان با مور شده بدو محاربه شتافته کاری نداشتند و علی سلطان ثانی اعلی و ذوالقدر بقتل رسید
همگی آن گروه از صولت سپاه ترکان منهدم گشته منهدمان در قول هایون تاب توقف نیاورده راه فرار
پیش گرفتند درین حال مزاج مقدس عالی متغیر گشته قول هایون نیز بهم برآمد چون با از جانب مخالف
می وزید و کرد و غبار سطوح یافته در میان کرد و غبار چتر فلک سای نواب جهانبانی از نظر معاندان
پوشیده گشت با وجود آنکه لشکر مخالف از قول گذشته بود متوجه قلب نشده باز گردیدند نواب جهانبانی
با وجود آنکه کندگی با اندک مایه مردمی که مانده بودند و معرکه پای ثبای و قرار استوار داشته میز راه است
نجم ثانی اصفهانی را فرستادند که علیقلی خانرا بخدمت اشرف آورد که در رکاب مقدس بوده باشند
آمده بواجب آورد که علیقلی خان میگوید که روی آمدن بخدمت نواب جهانبانی ندارم و کار از صلاح
گذشته بعد ازین زندگانی که در دشمن کامی و بذلت و خواری گذرد و بچه کار می آید در معرکه استاده ام که در زیر
حرب غوطه خورده مستغرق بحرفه کردم نواب جهانبانی دیگر باره او را با علی سلطان ذوالقدر قورغلو
فرستاده از روی اعراض پیغام دادند که مگر ترا بجا طر می رسد که من پشت بمعرکه کرده حیات مستوار را
غنیمت شمرده راه فرار می بجایم و نهی تو و باطل زهی خیال محال هر حال پاکه هر چه بر سر می آید بر
تو هم خواهد آمد این رفتن بمبالغه تمام علیقلی خانرا آوردند درین هنگام قول لشکر مخالف پیش آمدن
اگر چه قول ترکان که محل نزول طها سب میز را بوقبانی می آمد اما و لیکن و لشکر تیکلو که از قبیل علی سلطان

با کمال دعا و غدار بودند بر ایشان پستی گرفته قریب چهار صد نفر نصیحتی نداشتند که در جلو و لیکن به تفنگ انداختن
مشتول بودند بر سر قول همایون را ندانند چنانچه شکر شاه ملوک که شکست خورده بودند و عقب ایشان را ندانند محمد خان
و هم خان ترکان با قشون خود که سیصد چهار صد نفر بودند چند اول شکر تکلونموده بودند که مدتی در آنجا
شاه ملوک و عقب ایشان مانده اند حرکت المذبو بهی نمایند و باعث تزلزل سپاه تکلو گرد و محلا و قبی که علیقلی
و علیقلی سلطان ذوالقدر بموقف عالی رسیدند شکر تکلو چنان پیش آمدند که کلوله تفنگ تفنگی ان و لیکن
بلا زمان موکب اقبال رسیده شاه قلی یک غلام خراند و در سر کار نواب سرکار عالی که درین معرکه حیرت
و با نواب جهانبانی همنان بود زخم تفنگ بر پای خور و نواب جهانبانی حیرت همایون را بفرج سک غلام خاصه
که بغلین محاربه بفرج خان یک تاز مشهور شد سپرده مقرر کرد که جتر را خورشید آسار بر فرق قد سالی انحضرت
انگاهداشته از موکب عالی تخلف نور زو اما شکر قول بهم برآمد از صولت سپاه تکلو و بیم و آسیب کلوله
تفنگ اندک مرد می کسانده بودند ایشان نیز از هجوم مخالفان سر اسیم کشته اکثر راه فرار پیش گرفتند
نواب جهانبانی که متدبر بدیع حمایت الهی بودند از بیم کلوله تفنگ سپر افتاب مثال که بردوش
همایون افکنده بودند بر دست مبارک گرفته گاهی در پیش رو و گاهی بس پشت نگاه میداشت
و ملازمان موکب عالی نیز به بلو بر معرکه داده چند قدمی که علامت فرار نمود و رفتند و یکی خضار موکب عالی
بشکست و از نازم متیقن کشته امید فتح و ظفر منقطع شد میان معرکه از بیم کلوله تفنگ از مبارزان خالی شده
در معرکه کسی نماند از بس پشت نواب جهانبانی تا قریب یک فرسخ منزهان عسا که اقبال و ران صحرا
پراکنده شده و راه او بار میپودند درین حال قلقی و اضطراب در ملازمان موکب عالی افتاد و چنان
چارچی باشی و رولوا از غایت سر سیمکی از اسب پیاده شده دست در عنان نگاه و نواب جهانبانی که
که همیشه احوال چنگ بر یک منوال نمیشد مردان مرد و دلیران معرکه نبرد گاهی غالب و گاهی مغلوب میشد
اگر درین معرکه بحسب اقتضا و قضا ظفر از جانب معاندان باشد ذات اقدس را بحضرت جهانکوت تعلیم
پهلو ده بیا و نتوان داد کار ازین و آن گذشت و معاون و ناصری نمانده و امید بهبودی نیست تا
شب به فرنج میتوان رفت کار ما بنده ان سه است نواب جهانبانی خود را بسلامت و آذین بجان
خدمت پدر عالیشان رساند و دولخواهان از طرف راجع نموده دیگر باره عظم ملک ستانی ارتفاع
نواب جهانبانی با و اعراض نموده از روی شدت و غلظت فرمودند که زندگانی با عار و فراجکاراید

در میان اهل عالم شهرت کند که فلانی از برادر کوچک خود منهدم گشت درین محرم شربت شهادت می خشم و بار این عار
نیکشیم محمدی سار و سولای متحرمانه راه نجات و خلاص آمد و میافت قطع تعلق از حیات مستعار کرد
شاید منهدم نواب جهانبانی را در آن محرم که هولناک و قطع طمع از حیات مستعارش داده نموده فریاد برآورد که کار
از دست و کاری انخوان و انصار که گشت و تبرکی میگفت قربان اولد و عم ایشان سنکا قالدی یعنی کار بتواند بجلید
نواب جهانبانی را که دو وحیرت در دماغ پیچیده بود و آتش غیرت زبانه کشیده عثمان توسن سبکیر از دست
جارجی مذکور ربوده نیزه خطی بدست مبارک گرفت و بزبان الهام بیان فرمودند که هر کس میل شهادت دارد
و رفیق منست خوش باشد و هر کس تن آسانی گزیند خدایش همراه این بگفت و مهمیز بر کردگاه نگاه داشت
جلادت و صاحبقرانی بچولان در آورده خود را نهنک و ابر برای آتش کارزار زد و در طرقته العینی نسیم
و طفر از مهب ولایت اسومن روح اندوزید تا غایت که با د از طرف ایشان می وزید کرد و غبار محرم که رفیق
عساکر اقبال سخته دیده دور بین را از مشاهده بیاض کل فتح و فیروزی پوشیده داشت درین اثنا آن باز
طرف عساکر اقبال وزیدن گرفت و از اتفاق حسنه که عنایت اینزدی عبارت از انست در وقت که
ولینان و لشکر تکلور بر سر قول هایون شاهزاده عالمیان را ندند اسمعیل قلینان و طایفه شاملو که منهدم
در پس لشکر مخالف مانده بودند از مشاهده اینحال سرگشته یکجا جمع شده فدائی و ارا از بس سران
حمله کردند و هم خان ترکان که بکن اولی لشکر تکلور در مقابل کرده پراکنده شاملو ایستاده بودند
مقاومت ایشان نیاورده منهدم گشت و طایفه شاملو بر ایشان طفر یافته خود را بلیک گاه تکلور ساندند
و در حین که از پیش روی ایشان نواب جهانبانی بنفس شریف حمله کردند راقم حروف در ملائمت عالی بود
زیاده از پنجاه نفر تخمیناً در نظر نیامد که با نواب جهانبانی اسب جهانده باشند اما چون مشاهده نمودم جمیع
منهدمان همدم که با الهام ملهم غیبی روی بفرمودند که گردانیده می آمدند در خیال از تفنگچیان لشکر تکلور که تفنگ
می انداختند از قضای الهی در میان مغلوبه تکلور تفنگی بر ولینان خورد یکی از سپهرا سولای حسین پرخان
نام ازین حال اطلاع یافته جلور نیز پیش دوید چون پیش بر طلعت هایون نواب جهانبانی افتاده از راه
پیاده شد نواب جهانبانی آمدن او را مقدمه فتح و طفر و انست چون فرصت ایستادن و صرف زدن نبود
فرمودند که سوار شود همچنان باخته خود را بر قلب تکلور زدند لشکر تکلور که خصم معرب ساخته بخار نخورد
بکاخ دماغ شان راه یافته از روی قدرت و اقتدار می آمدند کجا میبردند که کسی در برابر ایشان تواند

از بس و پیش ننگان دریای و غا خود را غریق بحر بلا و دهنه و سر و رخ خود را زخم خورده ریخت و غنا یافتند از یکدیگر
یا شنیدند و شکست عظیم خورده روی بودی فرار آوردند امت یک قورچی استاجلو نیز بر وی گهی زده
از آبش میزدند و او خود از زخم تنگ پستاب و توان شده بود و مجلا امت سک سر او را از بدن جدا کرد
آورد و دیگری با او درین امر مدعی شد اما امت یک مذکور بولیان کشتن شهرت یافت محمد خان طایفه
ترکمان که مشاهد آن حال نمودند بهیات اجتماعی روی با نیطرف آوردند چون مسافت قریب شده عرصه
جولان بر مبارزان تنگ شده جای نیره صهی مانده بود و گرفتار آنرا که فوجی قلیل در میان جمعی کثیر افتاده
بودند تیر باران کردند بغیر اند تعالی که را فم حروف تا آن غایت و اتمه بخورده انداده اما در وقت
عظیم متوهم و سمناک شد زیرا که با معدودی در میان جمعی کثیر مانده بودیم نواب جهانبانی و ملازمان
اقدس اندک زمانی که کمتر از نیم لحظه باشد غنان کش کشته متوهم و متحیر ماندند که نصرت یزدانی ادا و
همراهی کرده بتائید ربانی مرتبه و یک حمله دلیرانه کرده بنفس نفیس غنان تها و لبطرف قول ترکمانان
تحریک داده خود را بر قلب ایشان زد بعضی از تیر اندازان ترکمان تیرهای نیم کش را با کرده فرصت نیز یک
شان نشد اکثر تیر کش انداخته متفرق و پراکنده گشته راه فرار میپویندند سواران زهره گریزان
صلح از تن خویش ریزان شدند تو کولی دران وادی سمناک ز تیریلان بر آورده خاک
برزگان لشکر سران سپاه بخواری فرستادند از غر و جاده و از نیطرف ملازمان موکب عالی و اکثر
جماعت استاجلو طبقه ترکمان و طایفه لشکر شاملو لکلور تعاقب نموده محمد خان در پهلوی چتر طهاب
میز را در پای علم ایستاده بود روح امید یاول صحبت ذوالقدر او را از اسب انداخت اما علی قلی
سلطان ذوالقدر خود را بر بالای او انداخته او را گرفته حاج و دستارش را با حقه ای مصع و کلاه
یک برد که خنجر و سایر یراق او را علی قلی سلطان گرفته و طهاب سب میز را را گرفته که در معرکه از اسب
افتاده بود مهدی قلی سلطان طالش بر دست آورده نگاهداشت طایفه استاجلو و شاملو تنبع بر
مخالفتان نموده بر هر کس میرسیدند بقتل می آوردند اما نسیم فتح و طف از مهب و ما النصر الامین
بر پرچم لوای فلکسای نواب جهانبانی درید بر حسب کلام صدق انجام او فوا بعدی اوف بعد هم
بمقتضای نذری که فرموده بودند مروت پادشاهانه بکرت در آورده جار جیان حسب الامر عالی فرما
بر آورده که من بعد کسی را بقتل نیاورند و هر کس گرفتار شده باشد زنده بنظر انور رسانیده از پی

همینان نروند و از ارباب هنرمیت جمیع ترکمانان خود را بکوه کشیده بیرون افتند و همخان یقم رفت
سلطان عصوم خان بساوه رفت و سایر امر او اعیان ذوالقدر و ترکمان بجانبدار و اعیان رفت
بر ترضی قلینان پرنایک ملتجی گشتند و امتحان ذوالقدر را برآورده رفتن شیراز را با معهودی تا یزد در فتنه بود و در آنجا
با یوسفخان مجلد قلی یک قوجی باشی که بجهت فرار نمودن پدرش از نواب جهانبانی خایف و روگردان بود
با جماعت افشار اتفاق نموده از راه رفتن خراسان نمودند عاقبت برای صلاح محمد خلیفه و بعضی اقایان پشت
افشاران قتل رسیده سر بر سر و شورش را بدرگاه والا آوردند اسمعیل سلطان برادر امیر خان سلطان امر او خان
و کلابی خان پسران امیر خان و شاه بود اوق سلطان قوم امیر خان بجانبدار و موم رفتند سلطان امر او خان
و شاه بود اوق سلطان از راه برگشته اسمعیل سلطان و کلابی خان نیز در زمان دولت نجسته نشان حضرت اعلی
شاهی ظل الهی از روم بجانبدار قزلباش باز گشته کلابی خان نزد شرف خان گردید و اما و امیر خان رفت حال
هر یک از ایشان در زمان فرخنده نشان حضرت اعلی رفیز و ده کلک بیان خواهد شد طایفه تکل و در صحرا طرف
پراکنده شده خلیل یک الله ابوطالب میرزا و اکثر معارف تکل و قتل رسیده بقیه لشکر روی بجانبدار افتادند
و جمیع کشوری از آن طبقه بجانبدار رفتند سید خان شرف الدین اعلی را مرشد قلی یک برادر اسمعیل قلینان
گرفته آورد و بجانبدار و جلد وی آن رتبه امارت یافت و اکثر زمینان ارعایای مواضع و محال گرفته پیاده
و برهنه و عریان کردند که کس مپنداد و ایشان حیات را غنیمت شمرده عریان و برهنه پای راه نجات و خلاصی
نیش گرفتند و جمیع اموال و اسباب و یراق ترکمان و تکل و که بر شتران کوه سکر بار شده در نیم فسخی محو
ایستاده بود و عرض نهیب و عارت غازیان شده شاه قوام الدین حسین اصفهانی که فریر و اعتماد و دولت شده
بود و در کوه قتل رسید و قاتل معلوم نشد محمد خاثر استخند در میان گرفته زبان بلعن و طعن او بر کشوند و در
بعد نواز الوسط الناس تیغ و سنان بقصد قتل او تیز کرده بودند نواب جهانبانی به وقت او رسیده
طایغیان از بلعن سنان از دور کرده و بنظر عفو و اغراض در نگر بسته او را بعتد ان سپردند که بسلامت دور
مجلای بعد از ظهور فتح و فیروزکی نواب جهانبانی خواجه آقا شاه اهری را که مشرف خزانه نواب عالی بود بار دو
فرستادند که مشتاق فتح بنواب بلقیس مکانی عمه محترمه نواب جهانبانی و سایر محذرات و ستا بسلطنت
مشار الیه و حالتی که اخبار خوش بار آورده بود و جمعی که بجا فطت اخوق و حرما در بار آورده بودند و این
گویان در شب که تیز و اضطراب افتاده محذرات سرداق سلطنت مشوش خاطر و مضطرب الاحوال بودند رسیده

مژده فتح و بشارت فیروزی داد و درازدوی عالی تقارهای شاد و مالی نبوارشن درآمده و نواب جهانبانی محترم
شکرگزاری الطاف الهی قیام نموده در کمال شوکت و کامرانی و نصرت یزدانی روی بار دوی عالی او بگنجد و
زین و آسمان غلغلۀ مبارک با دفع و آواز تحسین و آفرین بکوشش ساکنان کره خاک و یقینان سرادق افلاک
میرسید و درین قضیه عظمی نواب جهانبانی بخیر لطف ایزدی و عنایت پروردگار منت پذیر هیچ یک از امر او عیا
خلف شعار درباری و مددکاری بودند و چون بدولتخانه عالی نزول فرمودند بحرم شریف برده و محذرات و دوستان
مقدس از سلامتی ذات اقدس و فتح و فیروز و بلوازم شکرگزاری قیام نموده مسرور و خوشحال گشتند و
پوشبان روز بود که خواب نکرده بودند لحظه استراحت فرمودند آخر روز مجلس عیش و عشرت است
سرهای مخالفان را در برابر بارگاه چیده و نظار کی نظار کیان عالم عبرت بودند در هجرت شاه و وردی یک
یسا دل صحبت را با سرعت بحمت تبلیغ این بشارت بدار السلطنت تبریز بخدمت نواب سکندر نشان رسانیدند
روز دیگر مجلسی در کمال مهابت و عظمت آراسته بر صندلی مرصع آرام گرفته امرا و خوانین عالیشان خصوصاً
علیقانیان و اسمعیلقلیان بر زمین و یسار قرار گرفته و دلاوران نصرت شعار و هواداران جلالت آثار
سربا و اخترها و گرفتار از یک بنظر انوری رسانیدند اول برادر طفل پکنانه طها سب میزارا در اغوش
مهربانی کشیده در پهلوی خود جای دادند و محمدخان و مسیحخان را بحسب الامر اعلی دستمال کشوده و مجلسی
دادند که نشینند و رقم غفو و اغماض بر ذلالت اکثر کشیده جمعی که تنولی داشتند بصلان سپرده مورد مصا و رده
مواخذه ساختند و بعضی را فرموده در مقام انتقام در نیامدند محمدخان را علیقلیان و مسیحخان را اسمعیل
قلیان سپردند که بطریق معان مغرور و محترم نگاه دارند ایشان غریق بحر خجالت گشته از کرد و بانام و پشیمان
در منازل امرای عالیشان مغرور و کرامی بسر میبردند و علیقلیان با محمدخان پدر فرزندانه با هم میگردیدند
اسلمس یک پیکار با بخت آنکه از او یماقات شاملوست و داخل شکر مخالف شده بود و کل مصطفی افتخار بخت آنکه
ترک منصب قورچی باشی کری نواب جهانبانی نموده بمیانۀ آنجا عت کرخت مورد قهر و سیاست گردانیده در
جرم کاوشیده چند روز در جرم کاو بودند چون بپیر حد ملاکت نزدیک رسیدند اسلمس یک بشفاعت اسمعیلقلیان
شامله کل مصطفی بذرخواست علیقلیان خلاص شدند و بعد ازین فتح نامدار که تر از فتوحات سلطین
کامکار تواند بود چنان غمیت بصوب مقر دولت و مستقر خلافت منعطف ساخته در ساعت بیمن دولتی
همان روز مقدم شایزاده عالمیان رشک باغ جهان گردید و جمعی را که درین معرکه مردانگی کرده از این

اما حقیقت و وفاداری بطور رسیده بود و نوازشات از چند فرموده با نعامات و افره سرفراز گردانیدند و بعد از
چند روز او هم خان از قم و سلطان معصوم خان از ساوه پایه سریر سلطنت مصیر رسیده ششمین در گردن انداخته
بطریق کناه کاران بنظر درآمد چون همیشه شفقت خاصی با او هم خان داشتند و گاهی اظهار میفرمودند که همچنان
با گراه رفیق الطبقه شده بنابر ظهور اخلاص و حقوق نیکو خدشیهایی سابق رقم غفور ذلات او کشیده بمضمون
این بیت با او غل فرمودند و دوستان را که کنی محروم تو که با دشمنان نظر داری اما سلطان معصوم خان
بجست سواد اعمال بی ادبها و تقصیر خدمت که بیشتر ازین قضایا از آمدن یساق تقاعد نموده بود و در عایا و عجزه
ساوه از سلوک ناپسند او شکوه ناک بودند مواخذه گردیده اسباب و متعلکات بمصونک دیوان منسوب شد
علیقینی از اخاند خان خان قزوین لقب داده مهر و کالت شفقت نمودند و الکاهری که بهترین محال عراق
و مصداق این سیاق است که نظم سعدی و کمان سخا شاه بلاد ری بودی که چوری در همه عالم بود
در عوض تبریز علیقلینان اختصاص الکاه اهدان به پسر خیر خان استاجلو متعلق گشت و بسیار امرای استاجلو
سیاحین قلی سلطان برادر علیقلینان و امیر قلی سلطان کنکول و جعفر سلطان و احمد سلطان سائینان
و مهدی قلی سلطان جلی و شل و دلی یعقوب سلطان و غیر ذلک الکاه مرغوب ولایت شفقت شد و اسمعیل قلی
سلطان نیز که سمت یولداشی و منصب عالی قورچی باشی گری داشت مقرر شد که در ضمن احکام مناسبت دیوان
مهرزند و الکاه فراهان بر شد قلی سلطان برادرش مرحمت شد و مدینه المومنین قم علیقلی سلطان قورغلو
نواده شاه قلی خلیفه مهر و تعلق گرفت و امیر الامرای فارس بستور سابق علیقلینان ساوی تکلوی
ذوالقدر شفقت شده امر او تا پین تعیین یافت و مهتر شد که امر اعظام برودی تجنیز نکند کرده بموکب
ظفر قرین بپوشند و طها سب میرزا را بقلعه الموت که کو توالی آن بجاعت فتحوا اقوام علیقلینان تعلق داشت
فرستادند که چند گاه در اینجا مسکن داشته باشد چون دو سه ماه از نوروز ایت یل گذشته یکدوماه دیگر هنگام
حرکت لشکر روم بود نواب جهانبانی در باب تسخیر قلعه تبریزی آرام بودند متعید بجمعیت لشکرهای ممالک نشده
عنان غنیمت بصوب دار السلطنت تبریز منعطف ساختند که توجیه نواب جهانبانی بجانب تبریز آمدن
لشکر روم و توجیه ریایات جلال بقربانغ و اندامکان آنکس طلاق نمودن و شرح بعضی قصایا که بر روی او
چون نواب جهانبانی قریب دو ماه و در دار السلطنت قزوین با نظام مهم ضروری و اصلاح حال لشکر ظفر
بر و اخته روی توجیه بجانب تبریز آوردند و همگی محبت عالی نعمت مصروف آن بودند که بیشتر از آنکه لشکر روم بدان

قلعه تبریز را بدست آورده ویران سازند و دویست تبه اگر طوایف قزلباش غیرت و حمیت بظهور آورند دفع دشمنان دین و دولت پیش نهاد همت سازند و بایکدیگر متفق بوده صورت اجتماعی دست دهد با سعاد او تمام این شایسته کمر همت بدفع آن خصم قوی بسته از روی قدرت و اقتدار بدفع کرده اشرار پیر و از ندهند و چند روزی در چمن سلطانیه توقف واقع شد که شاید جمیعت لشکر بنوعی که خاطر رسوخ یافته بود دست دهد چون هنوز کوب بخت قزلباش در حقیض و بال مانده سعادت و اقبال از ایشان کناره گرفته بود و جمیعتی که خاطر خواه نواب جهانبانی بودند چه اکثر ضنا دید طایفه ترکمان و تکلو و جمعی که بان طبقه رفاقت کرده بودند مقتول و گرفتار گشته متجده آن گروه با وجود ظهور مروت و عفو خسروانه پراکنده شده با طراف و جوانب رفته بودند و طایفه افشار که در حد و صفایان ویز و ابرقوه و کرمان و کوه کیلویه و آنحد و دبو و دیگر بخت قضیه قلی یک تورچی باشی و فرار نمودن او بقلعه بمنظنه و خوفناک بوده بدین بهانه متمسک گشته بای در دامن فراغت و عافیت کشیده بودند جمعی دیگر که احتمال آمدن داشت چون وقت مضیق گشته فرصت توقف مانده بود متعبد آمدن ایشان و جمیعت لشکر نشده باده هزار کس کا پیش که در اردوی عالی جمع آمده بودند از سلطانیه در حرکت آمده کوچ بر کوچ بجوالی دارالسلطنه تبریز رسیدند و در ساعت سعادت بغیروزی و اقبال داخل آن بلده خت مثال گردیدند نواب سکندر شان با استقبال فرزند چندی سعادت نشان از شهر بیرون آمده قریب یک فرسخ تشریف آوردند نخست شاهزاده والا کویر اوطالب میزداشته آمده بپا شده سعادت ملاقات برادر بزرگتر حمده سیر دریافت و چون نواب جهانبانی را چشم بر چهره هایون پادشاه سکندر جاه افتاده از روی ادب پاده شده ران و رکاب پدر بزرگوار عالمقدار را بوسه دادند و در موبک هایون بشهر آمده در منازل پیر محمد خان جاوشلو منزل گزیدند و نواب سکندر شان روز دیگر به تبریز آمدند آنحضرت تشریف آوردند و لوازم تفقد و دلجویی بظهور آوردند نواب جهانبانی جشن پادشاهانه گرفته لوازم ضیافت و مهمانی و پای انداز و نثار و اصناف اطعمه و الوان اشرافه بوجه لایق و قیاس یافت و مایعوف سرکار خود را بر سیل مشکین بر طبق عرض نهاده بمضمون العبد و مافی یده کان لمولاه باید عالمه تیدار سکندر جاه عمل نمودند اما آنحضرت از علوه همت التفات بدان پدافرموده جهت تسلی خاطر فرموده سعادت پیوند بقلیل اکتفا فرموده باقی را بر سر کار عالی از رانی و مسلم داشتند بعد از فراغ از لوازم جشن و سرور و عیش و سرور توجه مهمام قلعه گیری شده توب بزرگ را از جانب تربت حسن پادشاه نصیب فرمود

تو بجان شروع در توب زدن نمودند و از طرف صاحب آباد خاک پیش برده تبت روزی هر چه تمامتر در سر انجام سبب
قلعه کیری میکوشیدند اما چون خبر ظفر یافتن شاهزاده عالمیان بر طایفه تکلو و غو نمودن بجانب دیار سبب
و اهتمام نمودن در تسخیر قلعه تبریز بفرمان پادشاه که سردار عسکر روم شده بود رسید از تسخیر قلعه اندیشه منگشته
بکوک و امداد جعفر پادشاه سرعت و استیصال تمام روی توجه بجانب تبریز آورد و در حینی که لشکر ظفر قرین در امر
قلعه کیری میکوشیدند خبر حرکت لشکر روم و قرب وصول ایشان بحد و تبریز رسید عجا که فیروزی اثر
متفکر و متلاشی گردیدند هر چند یورش نمودن قلعه که موجب تضعیف لشکر است مصلحت نمیدانستند که
اسباب یورش هنوز سر انجام نیافته بود از باب رایی و تدبیر بجهت ضیق وقت بیورش راضی شده
قرار دادند که از اطراف و جوانب هجوم عام آورده یورش بقلعه اندازند اگر صورت فتح و ظفر در این
مراد جلوه گر آید فهو المطلوب و الا نرد از باب خرد و دلیران معارک نبرد بتقصیر و تهاون متهم و منسوب
نگردند بدین اراده خام که مخالف رضای خاص و عام بود و جازم گشته طوعا و کرها صبح روز موعود و نواب جهانبا
بمسجد شریف حسن پادشاه تشریف آورده لشکر یا زانویی که نمیدانستند یورش مخصوص و مامور گردیدند
دلیران اخلاص شعار و اخلاص کزینان شجاعت آثار نقد حیات را که در دراز ضرب جان سپاری که قبول
بر کف و نرد بانهای مردانگی بردوش گرفته از هر طرف بجانب قلعه روی آوردند اما چون رومیان زیاده
از زمان سابق خرم و احتیاط مرعی داشته یک لحظه از مخالفت قلعه غافل و اهل نبوده در بروج و باره مستعد
مدافعه و معارزه ایستاده بودند غلوه تفنگ بطریق تکرر آتشین که از کمره اثیر باریدن کیریزان گشت و از
دو تفنگ روی هوا تیره و تاریک شده از کیر و داپر موه که کارزار غلغله در قلعه افلاک افتاده از کثرت
گشتگان و مجروحان زخم تفنگ و سنان خندق بزمین تساو می پذیرفته دل بهرام خون آشام از آتش
حسرت برخاست و غم آن موه که سوخت و جمعی از لشکر بهرام قهر که از آسیب غلوه تفنگ سالم مانده بودند
بپای قلعه رسانیده صعود کردند از ضرب بختی و مطراق و طعن سنان مخالفان از بالای نردبان غلطان
بخندق افتادند مجملایاری از عسا که منصور درین یورش ناهنجار گشته راه عدم پیمودند و کاری از پیش
اولیاد دولت شکسته حال و پریشان خاطر گردیده اهل تبریز را با اضطراب آگاهانده بودند چون تسخیر قلعه
کردون اساس در شیت خالق الجن و الانس موقوف بزبان خسته نشان شهر با ظفر قرین سعادت و ان
اعنی حضرت ظل اللهی بود هیچ اثری بر سعی و اهتمام شاهزاده عالمیان و غازیان نصرت گشتن و نیت

بظهور می پیوست مترتب نشد مجمل چون از تسخیر قلعه یاس و نا امید می دست داده لشکر روم قریب شهر شده بودند
امر عالی بنفاد پیوست که اهالی و موالی و اصحاب شهر کوچ کرده بجانبدار سلطنت قزوین روند و امرا
و اعیان اردوی معلی شتر و الاغ ند نمایند جمعی که از ارباب تعین بودند با اکثر خواص و صواحب و اعیان
حب فرمان قضا جریان روانه قزوین شده بسیاری از اوسط الناس بموضع و محال قریب و بعید پراکنده
گشته شهری بدان عظمت و ریختن با نوز چنان خالی شد که مضمون بخش اندر غیره و یار مناسبت حال آن وقت
جنت مثال گردید بعد از رفتن تبریزیان رایات جلال نیز کوچ کرده از روم دول در فارغیت نمودند
که بعد از آنکه کیفیت و کیت لشکر روم اطلاع حاصل آید در امر جاریه بد آنچه مقتضای وقت و صلاح دولت باشد
بعل آید روز دیگر فرهاد پاشا بجوای شهر رسیده در مرند ب نزول کرده و خیره و یراق سالیانه که همراه آورده
بود بقلعه ریخته از لشکریان جمعی که بسته آمده بودند بیرون آورده جمعی دیگر را در قلعه گذاشت و خاطر امرا
قلعه جمع کرده بلا توقف کوچ نموده معاودت کرد چند روزی که تبریز بود ایچی باردوی معلی فرستاده بعلت
وامرای قزلباش مکتوبی در باب صلح نوشته بود مضمون آنکه از روزی که فیما بین پادشاهان با فساد و فساد
شورش و فساد بهم رسیده از جانبین چندین هزار نفس قایل کلمتین ضایع و نابود گشتند هر چند از اینجا
کلمه صلح در میان آمده خاطر نشان کردیم که هر محل که بمصرف عساکر آل عثمان در آید قانون سلسله عثمانی
که دست از آن باز دارند وسیع نمایند که محلی دیگر از طرف شما بیرون نرود و امرا قزلباش لجاج و عناد
آغاز نموده راضی بآن نمیشدند و در هر سال ولایتی از دست میدادند تا آنکه شهر تبریز که پای تخت پادشاهان
ایران بود از دست دادند اگر بهمان دستور عناد و کلفت در میان باشد و بمعنی بظهور آید سال دیگر بار
و عراق سرایت ینماید چون ننگ پروان دود مانند سیحوت باخیزد خواهان را قبول نکرده راضی بصلح شوند و
نامه را بصلح راغب ساخته فرار دهند که چون بی اتفاقی لشکر قزلباش و احتمال حال ایشان با اهل روم
ظاهر شده تسخیر ملک ایران را سهل و آسان انگاشته اند مقتضای عقل و صلاح دولت آن خانواده ضعیف
است که از لجاج و عناد گذشته با حضرت خواوند کار طرح دوستی اندازند و به طریق توانمند در سر
خاطر او کوشیده آثار دوستی بظهور آورند که اینجانب و سایر خیر اندیشان اینطرف باعث شده محض
بجمله حصول نیکبختی و ترفیه حال خلائق و عباد الله معامله صلح را استحکام دهیم که من بعد ترک نزاع و جدال نمود
شود و چون نوشته فرهاد پاشا رسید بعضی از امر که را کب مرکب جمل و غرور بودند میگفتند مطلب فرهاد پاشا

ازین گفتگو نیست که چون مراجعت شکر روم واقع شود از جانب ربابا درض بقلعہ تبریز نرو و قلعہ
تبریز سالم ماند فرصت را از دست نمی باید داد و بعد از مراجعت ایشان بپای قلعہ رفته و تسخیر آن می باید گوشتید
و بعد از تسخیر قلعہ در رستمان که رومیان در قلاع خرید و اندک دم بولایت ایشان نهاده اش نهی تجارت
در آن دیار می باید افزونست نواب جهانبانی که از غایت آرزو کی از بی التفاتی طوایف قزلباش و عدم نفوذ
ایشان داشت و بنظر تبریز و تامل ملاحظه نمود که از این حال که رومیان ابواب نزاع و جدال کشوده اند
تا غایت هر سال مملکتی از دست رفته و طوایف قزلباش از غایت نفاق و شقاق در مقام اتفاق
نشده اند و یک موضع از مواضع مفتوحه رومیان استرداد نمودند و اگر یک دو سال دیگر برین نهج گذرد
قصور تمام بدین دولت راه می یابد رجوع بعقل دور بین کرده این امر را از غناد و مخالفت اہم دانستہ
بر خلاف صواب دید امر اسخنان دوستی آمیز با بلجی گفته بروقی مدعا جواب نوشته قبول مصالح نمودند بشرط
بر آنکه ولایت تبریز چون کو خانہ قدیم قزلباش است بر سر آن تا ممکن مقصد درست سعی بطور خواہند
آورد و رومیان دست از آن باز دارند و فرہاد پاشا دیگر بارہ کس روانہ نمود اطہار کرد کہ اگر یکی از
شاہزادگان کامکار را بجهت استحکام مبانی دوستی بخدمت کار فرستند کہ در سلک سایر فرزندان
پادشاہ منسلک بودہ باشد ممکن است کہ ولایت تبریز را بشاہزادہ مسلم دارند و بدون انصورت بدست
چون در نظر عقل بعید ننمید و نواب جهانبانی قایل بوستاندن شاہزادہ شد و علیقلیان فتح اعلی نیز
در آن امر با نواب جهانبانی اتفاق نموده قرار دادند کہ سلطان حیدر میرزا را کہ بہر کوچکتر نواب جهانبانی
بود بخدمت خواند کار فرستند ہر چند اینمعنی مخالف طبع شاہ و سپاہ بود اما در انوقت بجهت حفظ حال
شیعیان و ترفیہ احوال رعایای شکستہ بابل و پریشان مہرتبہ و جوب رسیدہ بود و چون بلجی بکشتہ
فرہاد پاشا از کمون ضمیر نواب جهانبانی خبر یافت کہ برخلاف رای متخالفہ قزلباش با خواند کار در مقام
دوستی و اتحاد در آمدہ اند استخوان آنحضرت نموده کشتہ بود کہ کاش قبل از تسخیر تبریز درین مقام در می آمدند
و چون فرہاد پاشا اینمعنی را سرمایہ افتخار میدانست کہ بوسلہ او پادشاہزادہ از دودمان قدسیستان
صفوی بخدمت پادشاہ روم رفته موجب ازدیاد رفعت و سی شان پادشاہان آل عثمان کہ در دیرین
باب اصرار نموده ولی آقا جانشینی گیر باشی را کہ از آقایان مہر روم بود بجهت آوردن شاہزادہ
عالیقدر و قرار صلح و صلاح بخدمت نواب جهانبانی فرستاد و ولی آقا در مدہ کجی ہایہ سر اسرار

ابلاغ رسالت گردنواب جهانبانی او را در منزل علیقلینان سپرده کمال اعزاز و احترام تقدیم رسید فرمود پادشاه باری
رفته و در اینجا فاشلاق کرده منتظر ورود بالچی و آوردن شاهزاده بود و مکرر امکاتیب نوشته اعلام کرد که نوعی
نمایند که قبل از آنکه در سال آینده حرکت لشکر روم واقع شود بالچی خود را با نامه دوستی و تحف هدایای لایق
و شاهزاده نامدار روانه نمایند که اینجانب دامن بر میان زده بدرگاه اعلی پادشاهی رفته مقدمات صلح را
استحکام دهم و نوعی نمایم که حضرت خواند کار ولایت تبریز را دانسته شاهزاده مسلم دارد نواب جهانبانی برچو
نذکور با مخرج انجام بمصالحه راغب گشته قرار یافت که عنان غریمت بصوب عراق معطوف داشته در اینجا یراق
و سیاهان شاهزاده را سرانجام داد بالچی کار دران و نامه صد اقت بنیان روانه مقصد نمایند و چون میل سیر
اصفهان که از مشروبات جهان و از بلا و مشهوره ایرانست و سیر کار عالی انحضرت اختصاص داشت بسیار
داشتند و در خاطر خطیر تصویر یافته بود که متوجه اصفهان گردید چند روزی دران بلده و کثرت بعشرت و شادمانی
برداخته خاطر شریف را از مشاغل روزگار اسودگی بخشیده مهلت فارس و کرمان و یزد و کوه کیلویه
و خورستان و آنحد و در آنکه در دست اقدار طایفه افشار و ذوالقدر بود بجهت هرگونه حوادث مجمل کشید کام
خواری آن مجال بسیار که لپان خود و سری و وطنیان برآورده بودند اسطامی دهند امام قلینا از انجملای
فاخره و نوازشات و افزه سر بلندی داده مجد و انیک به مهمات سرحد قرا باغ را بعد ده و اهتمام او کرده
سایر مهمات و معاملات آذربایجان را موقوف با مصلحت کردند که بعد از آنکه آن امر خیر انجام سرانجام
در هر باب بد آنجه صلاح دین و دولت باشد بعمل آید بدین غریمت از بلده کنجه کوچ واقع شده در آنجمله
نام محلی نزول اجلال فرمودند درین اثنا از نیز یک سازی چرخ شعبده باز قضیه شهادت آن شاهزاده
کامکار بوقوع پیوست و ذکر شهادت یافتن نونمال چمن دولت کامرانی اعنی نواب جهانبانی به تیغ خنجر کرد
میران پاک خداوردی لاک از تائیر انجم و افلاک چون عبادت سپهر جفا کار و افتقار افلاک کج رفت همیشه
آن بوده و هست که هر نخل مرادی که در جویبار غر و غلا کشیده به ثمره مراد بارور کرد و غنیمت از آفت بر صر
پیدا و حوادث دوران از پای در آید و هر زم شوکتی که با غر و س دولت دست اعتناق در کمر زده هم غنشی
گزیند عاقبت از کید و مکر روزگار شانه هم از روز امل را سه طلاق در گوشه جاد بسته بجرمان ابدی گرفتار
مصدق ایمان قضیه علیه شهادت شاهزاده غفران مال اعنی نواب جهانبانی است که در حد و کنجه از
افتقار قضیه بوقوع پیوست شرح این واقعه غریبه عبرت افزا آنکه چون غریمت عراقی تصمیم یافته از کنجه بلخ

گفته در چشمه بری جرو نزل اجلال واقع شد در هاشم نواب جهانبانی بمنزل علیقلیخان رفته تا نصف شب در آنجا بجمع
شراب از خوانی عشرت آرا و صحبت پیرا بودند و نصف شب مست طالع از منزل او بیرون آمده با چند نفر از ملازمان
و غلامان خاص که در خدمت بودند بدولتخانه عالی تشریف آوردند چون قصد رفتن حرم نمودند و واقعه شهادت
آن سرور ریاض سلطنت و کامرانی در لوج قضا رقم پذیر کلک تقدیر شده بود دست عاونه که بیان آنحضرت را گرفته
به اله چوئی که قوشخانه بود و جوارح خاص را بسته بودند برود در آنجا بخت خواب طلبد و بر بستر استراحت بخت
خداوردی و لاک ناپاک بستم مجهول نسب الالب بود و در دار السلطنت قزوین دلاکی مینمود و در ایام طعمه
شرف ملازمت شاهزاده نامدار در یافته بود و از آنجا که طبایع صیان با یکدیگر الفت دارد و توجه خسروانه شاملج
او کشته خدمت دلاکی او مستحسن لمیع عالی افتاد و بود و چند سال بود که در خدمت شاهزاده نشو و نما یافته کمال
محرمیت داشت و بمن شفق عالی مرجع اعظم و عالی صاحب ثروت و سامان شده نزد امر و ارکان
دولت مغرور و کرامی بود و بخت باطن و بدنهادی او را برین داشت که مرکب این فعل شایع گشته آن نهال
چمن آرامی دولت و کامرانی را که در ریاض سلطنت و جهانبانی را بالاکشید شجره اقبالش بارور شده بود
از پای در آورد و در وقتی که شاهزاده نامدار به اله جوق در آمده بهلو بر بستر استراحت نهاد و خداوردی دلاک
بیرون آمده جمعی از ملازمان عالی که همیشه در کشک بودند و میخواستند که در حوالی خوابگاه به کشک قیام نمایند
بهانه آنکه نواب جهانبانی با شاهدی اراده خلوتی دارد و از شما حجاب میکند از حوالی خوابگاه دور کرده اند گفت
که در آنجا باشند آنجا بخت چند نفوی پیش نبودند چون حرم خلوت و حجاب شنیدند برده غفلت بر رخساره
عقل و او را که ایشان کشیده گشت چون احتمال امری چنان نمیدادند گفته او را ادغان نموده از حوالی خوابگاه
دور شدند و آن دلاک ناپاک نمک بگرام حوالی خوابگاه آنحضرت را از حارث و کشکی خالی یافته خنجر از میان آن
سرور ریاض بادشاهی کشیده در عین خواب و سیه مستی چند خنجر بر شکم و پهلوئی او زده خاطر از کار او جمیع نموده
بیرون آید و قیام نام بیری از خدمتکاران که حسب الحکم خدمت آمده بود و داخل اله جوق شده ملاحظه نمود
که نواب جهانبانی در دریای خون غوطه خورده نفس سرد از دل پرورد میگذشت فی الفور بیرون آمده فریاد
بر آورد و غلامان و ملازمان خاصه که در کشک بودند واقف شده هیچکدامی جرات داخل شدن اله جوق
نمینمودند و نزل یک شربت دار به اله جوق در آمده ملاحظه نمود که آن سرور ریاض کامرانی از تنه باد حوادث
روزگار از پای در آمده جراحان و حکما را حاضر ساختند چون کار از مداوا و معالجه که شسته گوید باندک لحظه

طایر روح شریفش باوج اعلیٰ علیین پرواز نمود و متعیان ملا اعلیٰ ایستادند و سر عرش است شمیم تو شریف
کافی و مقیم خط خاک شوی کسان نزد علیقلینان و اسمعیل قلینان که در آنوقت رکن برکین دولت بودند و ستاده
از خیال خبر دادند چون قرار یافته بود که قریب بصبح کوچ شود و اکثر از اهل اردو از آن حال اطلاعی نداشتند
ندای رحیل در داده پیشتر اهل اردو کوچ کرده بودند که این خبر شایع شد نواب سکندر شان و محمد رات سرق
عصمت و سلطنت بفریاد و فغان در آمده نفیر ناله بر نوا و پر کبره اشیر رسید امراء عظام بمنزل علیقلینان حجاج شده
همگی با او اتفاق نموده قرار دادند که او را ریش سفید خود دانسته و امور تنظیم سلطنت بدانچه او مصلحت داند
بجنگانند و از رضا و صلاح او در نکند و صبح زود علیقلینان و امراء بدو و قسرا نواب سکندر شان
آمده بعد از تقدیم لوازم پرسش تغریه آن واقعه بایله القاسم سواری کردند و او همچنان ترکمانرا بر نقش
غفران مال کواشتند که متعاقب بمنزل رسانند او همچنان با اتفاق ملازمان خاصه آنحضرت را با رخت خون
الود بخفته داشتند و چنان بر دوش گرفته دوسه هزار کس در پیش با سینه های چاک خاک بر سر رفته نوحه
کنان بار دور رسانیدند امراء عظام از اردو باستقبال آمده چون چشم شان بر نقش محفوظ بر حمت
حمایزال آن تازه مال حکن دولت و اقبال افتاد و تاجها و افسر از سر بر داشتند بر زمین زدند و فریاد
و فغان باوج آسمان رسانیدند مجلار و زفر رخ اکبر در میان خلایق پدید آمده آسمانیان بموافقت اهل
زمین موی کرمی میکردند چون نقش را بخیمه که در حوالی حرم نصب شده بود در آوردند نواب سکندر شان
یعقوب و ارباب بیت اخرا در آمده حمله نشینیان سر برده عزت بار و یهای بناخن حشرت خراشیده و
بدست پستانی مویا کننده بر سر نقش آمدند و نوحه و زاری و گریه و پستقاری کاغاز نهادند و بعد از آن
شاهزاده را بغسل برده صد و در علما بموجب شریعت غزال بغسل و تکفین پرداختند و جمعی را قرار دادند که نقش
پیشتر بر دار السادر بعل برده در روضه مقدسه سلطان الاولیاء در حوزا اجداد عظام مدفون سازند
از غریب حالات آنکه نصف شب خون آن شاهزاده مظلوم خداوردی ناپاک را گرفته کشان کشان بر سر
نقش آورده شرح این حال و تفصیل این احوال آنکه بعد از وقوع این حال آن حرام نمک به نهاد که قدرتها
آنحضرت ندانسته بچنین امر شنیع اقدام ننمودند بمنزل خود رفته یک کسبه زر اشرفی که تخمینا پنجاه شصت تومان
میشد بهانه آنکه نواب میرزا از میطلبند که به پیری دهد برداشته چون از امراء عظام خصوصیت ایشان
بسمعیل قلینان خبر داشت باده و تنها بمنزل او میرود اسمعیل قلینان بدیاری از همجنان بصوت اول

که مضطرب احوال مجلس می آید ایشان بعد از توضیحات رسمی از آمدن بی حکام سوال می نمایند میگویند که کنایه عظیم کرده
و خطائی بزرگ از من بوجود آمده صلاح حال من چیست بعد از تحقیق اظهار این فعل بدیع و قضیه شنیع طلب
استعانه از مشارالیه میکنند آن ناجوانمرد را جلیوم که چرا در آنوقت خون او را بی اختیار ریخت و خاکهای عالم
بر سر او نه بخت بعد از اظهار این حکایت غریب او را برضا قلی ولد پیری پیکارینا ملوک بجای پدرایش آقا شاهی
نواب جهانبانی شده بود پس که محافظت نموده بمنزل رساند مشارالیه او را در میان صندوقی گذاشته
با صنادیق ریخت بار کرده بمنزل آورد شب حسب الصلاح اسمعیل قلنجیان بدو نفر ملازم خود داد که شبیه
و پنهان در میان جنگل برده بقتل آورند ملازمان حسب الامر بجنگل برده یکدیگر و خرم برزده قسمت زرب
که همراه داشته ایشان را از تمام کار او غافل ساخته او خود را در میان فی زار و سیاه آبی که در زیر آن
انداخته اتفاقاً آن زخمها کاری نیفتاده بود و آسیبی با او نرسید بعد از رفتن ایشان از میان فی زار و سیاه
آب برآمده و سر را مضطرب و رواثر کرده بود آتش از دور دید خود را بی تابانه با آتش رسانید اتفاقاً آتش
مشعلی بود که در حیمه نقش شاهزاده میسوخت جماعتی از ملازمان شاهزاده که هم نقش بودند در روشنائی
مشعل او را دیده و شناخته گرفتند چون چشم او بر آن نقش مغفرت مال افتاد اشکندامت از دیده
باریدن گرفت از سوال کردند که تو خود بدولت این شاهزاده مطاع اعظم و امانی بودی چرا این امر
شنیع کردی گفته بود که جمعی را تعلیم نموده و وعده دادند و خلاف کردند و من از بی عقلی گول خوردم این
غل کردم اما نگفته بود که چه کسان مرا تعلیم دادند صبح زود خبر گرفتن او بنواب سکندرشان سید اول او
بمجلس امر آوردند او شروع در محمل کوی کرد حسب الامر جوال دوزی بر زبانش زد و چون نواب سکندرشان
فرموده بود که او را بدست خود قصاص میکنم او را بخدمت اشرف بردند قوت الکلم و قدرت لطق داشت
نواب سکندرشان بدست خود چند خنجر بر شکم او زد و جبهه پاکش را اردو بازاریان بار و برده و سوخته
خاکسترش بیادند و سجان آمد آدمی را و بوساوس شیطان از جاده عقل دور اندیش منحرف شد
با موزنا صواب که موجب خذلان دنیا و آخرت است اعدام نماید سیاهان دریای تفکر شبها در بحر این
اندیشه غوطه خورده و سبب این فعل شنیع غور نمودند احدی اسفینده فکرشان باجل مقصد نرسید و در پناه
عالم تپریک خیال را بر طرف روانید خبری از ته کار نیافتند محلا صورت مدعا در برده خیال جبر نمود
ساعت بساعت حیرت بر حیرت می افزود و اصلاحی که موجب تشفی خاطر باشد از او نماند

ارباب و اصحاب کیاست و جوه متخالفه درین باب مسموع شده چون پادشاهان ناگزیر و واقعه نویس است
تسویه آن می پردازد و از قول جمعی که در حواشی بزم غزلت راه داشتند چنین معلوم شد که خداوردی دلاک
برضاقلی اینانلو که از ساده رخا صاحب جلال بود و تعلق و عشق مغرور داشته و کاهن بی بطایبه در عالمی
در مجلس عالی با اظهار مافی الضمیر جرات میکرد و نواب جهانبانی شبی با او خلوت نموده خداوردی را چنانکه
خواست میز را از اینخان منزل آمیز از سر این اراده بگذرانند مفید نیفتاد او میگفت که آخرین ایشقام از تو
میکنم میز را چهل بطرافت و خوش طبعی میکرد و آخر الامر غیر بر طبیعت او بست و لی گشته بدین واقعه عظمی
جسارت نمود و جمعی دیگر تفرس نمودند که اسمعیل قلیخان را از شفقتهای نمایان که از نواب میرزا نسبت علیقلیان
بظهور میرسید و رتبه تقدم و بزرگی نسبت با وی یافته خانلرخانی شده بود رشک و حسد و امنکی گشته
جهت تصنیع علیقلیان را رضی با فنا و اعدام آن شاهزاده نوجوان شده خداوردی را تحریک این نمود
رفتن او را بعد از قضیه بمنزل اسمعیل قلیخان و پنهان داشتن او مشارالیه را دلیل انیمعنی ساختند و بعضی
دیگر را گمان شد که علیقلیان و اسمعیل قلیخان و محمدی سار و سولایجهت آنکه نواب میرزا رقی باسم
مرتضی قلیخان ترکمان تو گشته او را از دامغان بارد و طلب نموده بودند و از امر مذکور و جمعی که حساب
شبان روزی میرزا بودند مخفی داشته بود و ایشانرا گمان شده که میرزا نسبت با ایشان بی التفات شده
در مقام دفع ایشان است آنها پیش دستی نمودند و با یکدیگر اتفاق کردی خدا و می را باین قضیه اغوا
نمودند انیمعنی را دلیل قول خود میساختند که بعد از قضیه مذکوره با وجود ضدیت و نفاقی که با هم داشتند
در تحمل مشاغل امور دولت با یکدیگر اتفاق نموده در مقام منازعه نشدند و اسمعیل قلیخان بوکالت
و بزرگی علیقلیان را رضی شده طرح دوستی با هم انداختند و چنین واقعه عظمی را سهل و آسان گشت
خداوردی دلاک را بحرف و حکایت نگذاشتند و نواب ابوطالب میرزا که کودک خردسال بود یکی
آنحضرت اختیار نموده سلطنت او را با خود مخمر ساختند و اتم حروف از میرزا لطف الله شیرازی که وزیر
نواب عالی بود شنیدیم که بعد از قضیه میرزا نقل می نمود که نواب میرزا با خوانین بی التفات و بی نظنه شده بود
چنانچه درین دوروز که از گنج پرون می آمدیم در حمام طلب نموده گفت که ما در بیت این دو وجود امر درجه
کرده ایم که با هم بخون با تشنه شده در مجلس شراب لبر با او می طلبند یعنی قصد قتل ما دارند و در آنوقت
خداوردی سرافرازی تراشید و این حکایت می شنیدیم که از جهل و نادانی بدیشان تعبیر کرده باشد

وایشان در مقام درآمده خداوردی را فریفته باشند و آن نادان بی عاقبت از مسلک عقل دور افتاده و تعلیم امر از کمال
این عقل نموده هر چند در نظر عقل بعید نماید که امری مذکوره برای تربیت آنحضرت بودند از بانی طاعت و مرتبه نوکری
بر تبه بلند ایالت و خانی رسیده رکن رکین دولت شده بودند قدر تربتهای آنحضرت ندانسته چنان که هر چهار که
سرمایه عالمی بودند چنین را یکان از دست دهند یا چرا در امثال این گونه حرام نمکی حوض نمودند و چگونه از مرشد
و پیرو در خست یافتند که خود را بد نام دنیا و آخرت ساخته مرکب چنین فعل قبیحی شوند باجله آنچه در خاطر باقرار
گرفته بود در اتم حروف از مردم دور و نزدیک شنیده تخریر آن پرداخت علی ای التقادیر امرای مذکور بعد از این
سال بسر بردند و از تعالی که بشتم حقیقی است حضرت اعلی شاهی ظل الاهی را توفیق داد که در همان روزی
از مشهد مقدس معالی تشریف آورد و بجای بدکاران را در کنار ایشان نهادند چنانچه در محل خود سمت گذارش
خواهد یافت ذکر و یعهد کرد و اندک شایسته سعادته نشان ابو طالب میرزا و اجتهاد احوال
باقتضای خالق ارض و سما بعد از وقوع واقعه عظیمه شایسته غفران بنابه نواب سکنه ایشان امر اعظم
حاضر ساخته بمصلح و پذیرگوش هوشل آنها را اگر انبار کرد و اندک در رفع خصوصیت او مقامات و موافقت
اتفاق و یکدیگر ایشان خصوصاً رفع کلفت و عنادی که شاملو و استاجلو را با تکه و ترکمان نیست بمالیه بسیار
نمودند و اراده خاطر اشرف آن بود که بخش شریف متکفل امر سلطنت گشته بنا بر بعضی از مصلحتهای باطل که در وقت
اطهار آن مناسب وقت نمیدانستند بهیچکس از فرزندان کامکار و شایسته های نامدار را بسمت نیام
دیوان اعلی و رتبه و یعهدی موسوم نکردند چه بنده کان حضرت اعلی شاهی ظل الاهی که بعد از نواب غفران
فرزند اکبر ارشد بودند و خراسان تشریف داشتند و مرشد قلینان و امرای خراسان که در ملازمت آنحضرت
میبودند با امرای عراق مخالفت می ورزیدند و ابو طالب میرزا و طهاسب میرزا بجهت حدیث سن و طعوت
در آنوقت شایستگی رتبه عظیم القدر و یعهدی نداشتند مع ذلک طهاسب میرزا بجهت آنکه تربیت کرده طایفه
ترکمان و تکلو بود و دوران هنگام در قلعه الموت بدست طایفه استاجلو مجبوس بود و چون اراده ازلی و تقدیر
کم یزلی بدان تعلیق گرفته بود که محقریب آفتاب دولت جهانگشای حضرت اعلی شاهی ظل الاهی را فراق خراسان
طالع گشته صاحت ملک ایران را با نوار معدلت و جهانگشایی پاریز و تدارک اختلاف احوال ایرانیان و ترفیه
حال زیرستان برای ملک آرای آنحضرت منوط و مربوط گشته بود و زمانه اسباب آنرا بدست جبری کارکنان
عالم غیب سرانجام میداد مع فکر و غلط دیگر و سودای عاشق دیگر است لهذا اختلافی میان آنچه موافق مطلب بود

می اندیشیدند بر عکس مطلوب نتیجه می داد و مجملای امراء و رکاه که صاحب اختیار و ولایت بودند مخالفت رای جهان ارای
اشرف اختیار نموده بایکدیگر مواظبه کرده مصلحت خود و دران دانسته که ابوطالب میرزا را که در خدمت والده جلوس
تر بیت نموده بجای شاهزاده مغفور و لیعهد کرده اند و زمام مهمات و فرمانروائی را که بکف اختیار اقتدار
خود دارند داشته باشد و نواب سکندر شان بجهت اموزی که سبق ذکر یافت تشخیص این امر را مصلحت بدست
تاخیر و دران صواب تر میدیدند و بزبان الهام بیان میکردانیدند که بر فرزند رشید بجهت همصفتی جلال و قیاس
این قضیه آمدن بعد بساعت و خود سری هیچ یک از فرزندان رضامید هم و راه آمد و شد قریب باش نزد ایشان
منقوع نیسازم امراء و رکاه متفق اللفظ گشته میرزا محمد را که در آنوقت مستوفی الممالک بود و وسیله ساخته و
کردند که نواب جهان بانی چند سال بود که حسب الاشاره هایون علی رائق فائق امور سلطنت و تکفل مهمات
و بادشاهی شده و آواره اقتدار و اعتبار او باطراف و اکناف رسیده بود چون او را این واقعه مایه پیش آمده
خبر بدوست و دشمن و دور و نزدیک رسیده و اگر متعاقب خبر جلوس یکی از شاهزادگان کامکار عا جلا جبر
نرسد محتمل است که اختلال تمام و باطراف و جوانب وقوع یابد که نقصان دین و دولت باشد و صلاح ولایت
قاهره نیست که یکی از شاهزادگان نامدار که شایستگی سلطه و بادشاهی داشته باشد عا جلا بر تبه و لیعهدی
مغز و کرامی گشته زیاده از نواب غفران پناه و اختیار و اقتدار او کوشیده شود که صریحاً آوازه جلوس او
بسرحد ها رسد و چون شاهزاده فلک اقتدار عالی مقدار یعنی حضرت اعلی شاه می که فرزند بزرگتر است در و
تشریف دارند مع ذلک امراء و اعیان ملک آنحضرت را بدار السلطنت خراسان موسوم گردانیده و مرکب عا جلا
آن ممالک مشغول اند و ابوطالب میرزا و مرکب هایون حاضر است او را بدین رتبه نامی کرامی گردانند و میرزا
محمد بطایف الحیل انبندمه را بر یور و لایل معقوله آراسته و در باطن حقیقت آب نواب سکندر شان جلوس داد
و نواب سکندر شان چون تمامی امراء و اعیان را با الطبع طالب این مقصد یافت با کراه تمام سر رضا جلوس
و اول خطائی که امراء و کور را در اشطام امور دولت و اقبال بود این بود که در عاقبت این امر حوض کردند
و دیده بصیرتشان از مشاهده انوار دولت و کامرانی حضرت شاه فی ظل اللہی خیر کی یافته برایشان پوشیده گشت
که ساحت خلافت جهان داری را با شعشعته یالیم افزون سلطنت هایون از چراغ بی فروغ دیگری چه روشنی
افزاید و گرم خجسته بار و برابر انوار آفتاب طلت سوار فاق سعادت چه بر تواند از وجه اظہار من الشمس بود که بر
با همه خورشید مثال مرکب هایون از مشرق خراسان طلوع نموده با ساحت ملک عراق و آذربایجان بر تو

اندازد و طوایف قزلباش را جزای آنست و انقیاد امرای دیگر بطور غیر سر و قرار داد و خاطر ایشان شده بود
که امرای خراسان خصوصاً مرشد قلان که در مشهد مقدس الله در کن سلطنت حضرت اعلی بود و در انولایت
حاکم علی الاطلاق بمنظنه انکه مباد آن اختیار وقت ندارد که در خراسان دارد پایه سریر اعلی نداشته باشد از او
آمدن عراق نخواهد کرد و بنندگان حضرت اعلی را سرانیه خود ساخته و عوس سلطنت خراسان در نظر او جلوه داده
نخواهد گذاشت که از ان ولایت بمالک دیگر توجه نمایند انستند که شهباز بلند پروازی که عقاب او چنان
قابل صید شود نمیداند چگونه لشکار صعوه التفات نماید سر ز آب خورد و ماهی خورد و خیزد و نهنگ آن بر که با
دریاستیز در مجلای امرای خود برای بعد از استجازه از نواب سکندر شان با عتی که اختیار کرده بودند در یورت ترچا
شاهزاده را بخدمت والد نامد ابر دارند که بدست اشرف تاج کثیر الاتبهاج که تا غایت بر سر خود نهاده بود بر سر او
نهاده که مخبر مرصع و کمر شمشیر بر میانش بست و خلعتهای فاخره در پوشیده بر تنه و یلعهی مغز و کرامی گردیده
مقرر شد که ملازمان شاهزاده مغفور و ارباب مناصب دیوان اعلی بجهان قانون و قاعده در خدمت او بوده باشند
و اموال و اسباب پوتات سرکار او بر کار نواب میرزا تعلق گرفت و کلیه امور او عالم و اعیان و فروش
که در آنوقت در پایه سریر اعلی بودند برسم و قاعده معهود این دو دمان پایی بکس کرده تهنیت و مبارکباد
بجا آوردند و احکام با طراف و جوانب فرستاده خلایق را از جلوس شاهزاده خبر دادند و در ان منزل
امام قلیخان و امرای قزلباغ رخصت یافته با قطاعات خود شتافتند و از آنجا کوچ واقع شده متوجع از بلاد
آمد و بجل شد و چون میرزا محمد در حصول مطلب امراسی موفور بطور آورده بود برای علیقلینخان و امرایان
قرار گرفت که او را بوزارت دیوان اعلی منسوب گردانیده زمام مهام دیوانی را بکف کفایت قبضه در دست
اونهند و او متقبل شده بود که در رواج مهام سلطنت و توفیر مال دیوانی سعی نموده مشکفل امور دولت باشد
لذا بدین پایه ارجمند اعتلایافته من حیث الاستقلال متصدی مهام دیوانی گشت و اعتماد الدواله لقب یافت
چون امر او را از مسک حق عدول نموده بهوای نفس خود عمل کردند و وضع شی در غیر موضع خود نموده
کار خود را بر صلاح دین و دولت مقدم داشتند لاجرم تجر یک کار پر دازان قضا و قدر اسباب اوبار
خود را انجام داده در تحزیب دولت خود کوشیدند و کجین مراد ایشان مخالف شست و از دستبر نماند
رسید آنچه بابشان رسید و در همان زودی حق بمکرز خود قرار گرفته بدکاران جزای عمل یافتند چنانکه
از سیاق کلام آینده بوضوح می بینند و القصه اردوی همایون منازل و مراحل طی کرده در ارالاراد و در بجل شد

و بعد مظهر شاهزاده سعید شهید را در جنب مرقد آباء عظام مدفون ساختند و آن در کرمانشاه را بنجارتان خاک و روح
مقدسش را بمقیمان عالم افلاک سپردند نواب سکندرشان جهت ویج روح فرزند ارجمند در روضه مقدسه^{۵۲}
حضرت سلطان الاولیا به ختمات کلام ملک عظام و اطعام فی انام پرداخته تصدقات بفقرا و ارباب
احتیاج رسانیدند و از آنجا کوچ کرده از راه طارم و خلخال بدارالسلطنت قزوین آمده در آن زیستان قشلاق
همایون در مقبر سلطنت ابد مقرون واقع شد ذکر احوال امرای عراق و آذربایجان و فارس و کرمان و
در آن سال شاهزاده مغفرت نشان طلوع آفتاب دولت و کامرانی حضرت شاهنشاهی اقدس را با بقا تخریر و بیعت
که بعد از انهدام ترکمان و تلو اکثر اعیان ترکمان که از مکر جنگ برون فرستند بدامنغان نزد مرتضی قلیخان
برناک جمع شده نواب جهانبانی جهت تالیف قلوب انجماعت بی اطلاع امرای رقم استمالت بر مرتضی قلیخان
نوشته او را بپایه سریر اعلی طلب فرموده بمواعید پادشاهانه مستظهر گردانیده بود و او کمال استظهار و استیشار
روی توجه بوقایع آورده چون برسید خبر جانسوز محنت اندوز شاهزاده مغفرت انشا و تربیت یافتن ابو طایب
میرزا و اختیار و اقتدار علی قلیخان و اسمعیل قلیخان باورسیده جرات رفتن نکرد و وزیر مغفرت ایشان
نسبت بایل ترکمان نیز ایشه مند بود و بغرم کوچانیدن ایل ترکمانان و اهل عیال ایشان که بیشتر رقم و
اقامت داشتند از رسمی بالکاء قم و ساوه رفته بهر کس از طبقه که دست رسید طوعا و کرها کوچانیده روستا
دامغان شد و چندگاه که در الکاء قم و ساوه بود اهل آن ولایت بجان یاغیگری و طغیان بر مرتضی قلیخان
و دفع مغفرت طایفه ترکمان نزل و ساوری میفرستادند ولیخان ولد محمد خان ترکمان که او و پدرش سال
حکومت کاشان کرده بودند بر مرتضی قلیخان تحریر کردند که از مردم بلده کاشان که اکثر تجار و متمولین هر دیار بودند
بجنگش کلی توقع نماید و خود باعث آن شده باالی کاشانی غایبانه گفت و گوی کرده مردم کاشان اول حال
بقدم مخالفت پیش آمده ستیزه آغاز نهادند بالاخره از خوف مال و جان باستصواب بنزد بیک غلام که در خدمت
بود و میرزا احمد کنجی وزیر با او ملائمت آغاز نهاد به جهت دفع مغفرت مرتضی قلیخان با او توسل حبه استغاثه
حضور او کردند و او بصواب بدید مرتضی قلیخان بکاشان رفته خود را بطایف الحیل بکاشان انداخت و او غم
و وزیر زیاده از حسابی نگرفته در آنده او بشهر مضایقه کردند و او در منزل داروغه همان شده جمعی از
ترکمانان که منته خلع باجاری کاشان که از زمان محمد خان و پسران او در شهر مانده بودند و اکثر ملائمت
داروغه اختیار کرده بر سر او جمع شدند و از بیرون شهر نیز در آن دور و جمع از ملازمان او آمدند و

قوت خود را از وزیر و داروغه زیاده یافته بهمت بران کاشت که شهر را از تصرف ایشان استزاع نموده بجهت خود
ضبط نماید جمعی از علمه و فعله ایشان را دست ترکمانان گیرانیده و در آخر نیز ایشان را گرفته مجوس ساختند
ایشان را بحیطة تصرف در آورده مردم کاشان طوعاً و کرهاً متابعت او نمودند و پیشکشته‌های لایق کشیدند
در اول حال سلوک پسندید پیش گرفت و مرتضی قلیخان را از پیشکش گرفتن مایوس ساخت مرتضی قلیخان اگرچه
باین امر راضی نبود باالضرورت دست از همراهی او باز داشته با جمعی که مراقت او اختیار نموده بودند
روانه و امنان شد و از آنجا چند نفر معتبر از ترکمانان بمشهد مقدس بخدمت بندگان حضرت اعلی و مرشد قلیخان
فرستاده عرض کرد که تا غایت که شاهزاده مغفور در حیات بود و چون فرزند بزرگتر نواب سکندرشان بود
و رتبه و یعهدی داشت ماطریق صوفیکری و شیوه ارادت و اخلاص مرغی داشته بآنحضرت متفق بودیم و
بلازمان عالی مخالفت می درزیدیم اما حالا که او را این قضیه پیش آمد حضرت اعلی را ولیعهد و فایم مقام
بزرگدار میدانیم و اگر آیات نصرت آیات بجانب عراق در حرکت آید نهایت اخلاص و اعلامی از طبقه
ترکمانان بظهور میرسد و ولینخان بعد از رفتن او در حکومت کاشان استقلال یافته توقعات کلی از تملین
آنجا نموده رفته رفته جمعی کثیر از طوایف ترکمان در خدمت او جمع شده بخارنوخ و غور که در دماغ و جانی
متصاعد گشته خود را فرمان ده مستقل الملک یافت و عرض ده داشتی منی بر اظهار اطاعت و انقیاد و حسن خدمت
که کاشان را از مرتضی قلیخان صیانت نموده بود بپایه سریر اعلی فرستاده چشم آن میداشت که امر او را کائنات
منضایقه بلکه کاشان با و نموده حکم ایالت آن ولایت با سم او عزادار یلبد ارکان دولت قاهره این خود
سری و خود را لی از و نپسندیده اما امر از غایت عجب و غوری که داشتند ایجاب ملتسم او را مسخره و نپسند
پنداشتند رقم ایالت کاشان از دیوان اعلی با سم علی قلیخان شرف صد دریافت و چون ولینخان
از جانب ایشان مایوس گشت کس بخراسان نزد مرشد قلیخان فرستاده خود را عباسی نام نهاده و از
اطاعت و متابعت ابوطالب میرزایان بجزه جمیع کرک یراقان امر او ارکان دولت را که در کائنات
بودند گرفته بارخانهای ایشان را متصرف شد و مال حال او در ذیل دفتر دوم مرقوم قلم بدایع رقم میگردد
اما احوال امر او افشار آنکه یوسفخان ولد قلی بیک تورجی باشی که بعد از فرار نمودن پدرش از ابرقوه نیز
آمده با اتفاق محمد خلیفه افشار داروغه آنجا قلعہ نیز در متصرف شده بودند و دست در آنجا میبوالی و
پادشاهی و امر او در گاه نموده بودند بعد از فتح ترکمان و تکلوسب الامر نواب جناتانی را مستصواب میرزا

متعید و مجوس بود و لیخان حاکم کرمان با اتفاق پکتاشخان پسرش بر او ده یساق از دارالامان کرمان بدارالعیان
بر آورده بود و چون پکتاشخان مذکور هوای رشد و طغیان در سر داشت نام خانی بر جو و نهاده و زیر و بار او را
باطل و خیالات فاسد سر از چوب عصیان و بی ادبی بر آورده و یوسفخان را از جنس قید خلاص نموده و از غم که
یراق را که از دیوان اعلیٰ نصب شده بود و گیرانیده شعار خلافت بظهور رسانیده بود و در همان اوان خبر وقوع
هائیکه نواب جهانبانی بدیشان رسید و لیخان باز گشته بکرمان رفت پکتاشخان نسبت مصاهرت با میران
بیشتر از پیشتر در مقام استقلال و استبداد در آمده دست تصرف بولایت مذکور دراز کرده خود را حاکم
نافذ فرمان انولایت پنداشت و یوسفخان باستصواب او بدستور سابق مابرقوه رفته و در آنجا لواحق
برداشت و پکتاشخان بنا بر ظهور این اعمال از امر او ارکان دولت قاهره خایف گشته او نیز باستصواب
میران بخراسان کس نخدمت بندگان اعلیٰ حضرت فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد خود را از زمره
عباسیان شمرده و امر او را شلو و افشاران که ده کیلویی نیز چند کرده شده هر گروهی امیری گزیده بودند و مطاع
ذوالقدران فارس که علیخان شادوی تکلوحاکم ایشان بودند و هنوز شاهزاده مغفور در حیات بودند که با حاکم
خود خیزه آغاز نهاده اقامان معتبر که در میان انجامت بودند از حکومت علیخان و دیگر اطاعت شایسته
بتقدیم رسانیدند و میان ایشان که ورت و مزاج شده علیخان بقصد ملازمت شاهزاده مغفور از شیراز
پیرون آمد که مهمات خود را استحکام دهد و مقصدان طایفه ذوالقدر را بجز او سزا رسد چون بدارالسلطنه
فرزین رسید خبر واقعه هائیکه شطرنج شاهزاده مغفور شنیده توقف نمود تا آنکه موکب همایون پادشاهی بقرون رسید
بشرف بامی بوس نواب سکندر شان و ابوطالب میرزا مشرف شد امر او لکه کان دولت او را بمواخذه و دل
مستظهر گردانید و مجدداً ایالت دارالملک شیراز را بتفویض یافت و احکام مطاعه شتمل بر وعده و وعید
اقایان ذوالقدر را صادر یافت اما آن گروه با فساد میرزا عبداله ولد میرزا سلمان جابری که از روی
وزارت دیوان اعلیٰ داشت و بجهت تدبیر حصول این مطلب شبها بر فراز آورده یک نظره این فکر و اندیشه
خالی نبود و جمعیت نموده امرای فارس را با خود و متفق ساختند و خاطر بمخالفت علیخان قرار دادند و مقصد
یک شادوی تکلور از میان خود با ایالت و خانی برگزیده یراق و اسباب علیخان آنچه در شیراز بود و بکیطه ضبط او
و ده اندکی که بیکر عهده و میثاق بسته در موافقت مهد یقینی یک مخالفت علیخان کجاست گشتند و علیخان
که در راه این خیزشند با دولت سبب نفر از ملازمان که با او متفق بودند بی خوف و وحشت منازل خل

هموده دلیرانه قدم بولایت فارس نهاد و از آمدن خود انجاعت را اخبار نمود و هر صد آن بود که اختلاف میان
انجاعت بهر سیده کرده و بسته او آیند و کمان آن نداشت که طایفه ذوالقدر مخالفت حکم پادشاهی
نمایند تا بکوتل باین که دوازده فرسخی شتر از دست رسید کسی از مردم شیراز و سپاهی و رعیت باستقبال او نیامدند
و حقیقت اتفاق انجاعت در یکزکلی و یکجتهی مهدی قلی بیگ و مخالفت علیخان بدرجه ظهور رسید خوف و هراس برپا نمود
گشت بجزات رفتن و نه روی بازگشتن داشت اما چون مهدی قلی بیگ و آقایان ذوالقدر خبر رسید که علیخان
باین رسید به تجدید عهد و میثاق پرداخته بفرمود دفع علیخان با غلبه و از دحام تمام از شهر بیرون آمدند علیخان
چون علاجی دیگر نداشت بای ثبات و قرار استوار داشته باندک مردمی که داشت دل مجاربه انجاعت نهاد
و چون تقارب فریقین دست داد شیرازیان که اضعاف مضاعف مردم علیخان بودند جلوزیر بر سر او خسته
سلک جمعیت او را از هم با شیده علیخان منهدم کردند و لشکریان چون قوم وایل و عشیرت و خویش یکدیگر
بودند زیاده قتل واقع شد اما اموال و اسباب اردوی او بفارت و تاراج رفت علیخان از معرکه بیرون
رفته جمعی از ذوالقدران تعاقب او کردند و در کوشک زر او را بدست آوردند و مقتید و مجوس شهر آورده
در میدان شیراز بقتل رسانیدند و از جماعتی که سالها نمک پرورده ساکن او بودند خصوصاً مهدی قلی بیگ که
قوم مشارالیه و تربیت یافته او بود و نزد او همیشه مغز و کرامی رتبه فرزند داشت نسبت با دودمان او شنیع
بفعل آمد و الحاق امر با پسندی بود که از انجاعت بی حقیقت بعمل آمد و عاجلاً مکافات آن باراده مشتم حقیقت
آن حیاران غدار یافتند چنانچه در دفتر دوم در محل خود سمت تحریر خواست یافت و چون مردم شیراز بدین
جرات و دلیری کردند از اذعان دولت پادشاهی و ابوطالب میرزائیان خایف و خراسان شته گشتن آن
بخدمت حضرت بندکان اعلی و سرشد قلیخان فرستاده خود را و سلک عباسیان در آوردند و از انجاعت فرمودند
دیوان اعلی با سیم میرزا عبد الله ولد میرزا سلمان و ایالت شیراز با سیم مهدی قلی خان آمد اما ایشان ملاحظه
جانب نواب سکندرشان کرده در فارس تغیر خطبه و سکه نکردند و رعایت هر دو جانب میکردند و
در دارالسلطنه اصفهان تبریز فرهاد آقای غلام که چند سال از جانب شاهزاده مغفور حاکم و صاحب اختیار
آننگ بود قلعه در کمال متانت و استحکام در حوالی نقش جهان تریب داده آذوقه و یراق قلعه داری بقدر احتیاج
سرانجام داده بود و درین هنگام که قصه شاهزاده مغفور وقوع یافت و علی قلیخان فتح اعلی و کیس بطلب الوان
بود و میرزا محمد از جانب علی قلیخان داروغه اصفهان شده بود میانه او و آقا فرهاد و خشت و خراج بریده آمده و قاضی

مذکور و کلامی او را زیاده و مغلطی نداده بود بجانب او اعتقاد می نداشت و از میرزا محمد نیز نسبت بخود و سویی خراجی بکام
بیهانه دفع مضرت طایفه ارشاد و استحکام قلعه و حفظ حال خود که سیده منجوست که تابع امر و نهی ارکان دولت
ابوطالب میرزا باشد و در آذربایجان نیز بعد از قضیه نواب میرزا هر سه را در سر سودای خود و سویی افتاده متعبد
بکام فرمان بادشاهی نشده هر کدام ولایتی که توانستند بضبط خود آورده اطاعت یکدیگر نمیکردند و جعفر باشا
که در قلعه تبریز بود فرصت غنیمت شمرده اطراف و جوانب آن ملک را ضبط نموده اکثر محال آذربایجان را تصرف
قرلباش بیرون رفت مجمل احوال مردم آذربایجان و عراق و فارس و کرمان و کوه کیلویه و خورستان
از انشام افتاده رعیت آن ولایات بجهت استیلا می سپاهیان چون کله بی شبان بی سرو سامان بودند و اظهار
لطیفه نمیکردند که نسیم عنایت الهی بوزیدن آمده و در آخر سال طغنه را بابت جهانشاهی حضرت اعلی
شاهی ظل اللهی در محاکم عراق بلند و از کشته سایه عاطفت بر مفارق بگمانان ملک ایران گسترده و آن اختلال
روی در کمی نبوده چون اقبال بیروال شاهی در اندک زمانی ساحت ملک ایران که از خشکال حوادث می توانست
از نراست و خرمی افتاده بود و طوطی کلزار ارم یافت ذکر احوال امر و ارکان دولت نواب سکندرشان
و ابوطالب میرزا اما احوال ابوطالب میرزا و ارکان دولت او آنست که در اول حال که بهادر السلطنت فرمود
آمده اقامت نمودند بجان از باده نخوت و غرور سر مست بودند که هیچکس را در نظر نمی آوردند و اصل احوال
نمیدادند که مخالفت ایشان در صفحه خیال هیچ متعقی نقشب پذیر کرد و دو کمان نمی بردند که سرشد قلینان
با اندک بایه مردمی که دار و جرارت آمدن عراق نموده نواب کامیاب شرف را بوقاق آورد و چون بستانان تنهائی
نوروز عالم افروز سال تکوینیل سنه خمس و تعین و تنجایه روی نموده و مانع روزگار از عطر کلامی مانع بجز
اگرین گشت روز بروز از جانب کاشان و اصفهان ویز و شیراز و کرمان اخبار موحش که سمیت گذارش
یافته رسیدن گرفت اندکی از باده غفلت هشیار شده در مقام انشام حال و تذکر اختلال احوال هر دیار
اما چون عهد دولت ایشان سپری گشته اسباب دولت و کامرانی حضرت اعلی شاهی ظل اللهی سرانجام می یافت
هر نفس مراد می که از کجین طالع بر تخته نژاد می ایشان می افتاد بر عکس مطلوب تپه میداد میر جعفر قزوینی را که بقا
وزیر فرما و آقا بود و در اواخر تصدی قزوین شده بود جهت آوردن فرما و آقا باصفهان فرستاده
استحکام استقامت مشارالیه غرض و دریافت و بر قلی و لید شاه قلی سقارا که با سلسله قلی بک فرجی
و جماعه افشار را بطعام داشت بهادر العباده نیز و مزدیکتاش فرستادند که از ارادای خلاف کدازیده

مطیع و متقاد ابو طالب میرزا که در دوی همایون بیسلاق خرقان فته چند گاه در انجا بسر بردند میرجعفر مذکور
آمده فراد آقا را آورد و او محضر مشکبشی بخدمت شاه و شاهزاده کدرانید اما بعیتقلینان و اسمعیل قلینان میرزا محمد
وزیر برسم تحفه و ارمغانی مبلغهای کلی داد و مجددا نوید حکومت اصفهان یافته در رخصت انصراف استعجال انجام داد
تا آنکه هر روز خبر مجلس از طرف می آمد که مکر و طبع امر او ارکان دولت بود در کل مواد برای تدبیر راجح و غیر
عمل نمیداد و چون زمانه کفیل سرانجام اسباب سلطنت و پادشاهی و متضمن انتظام مهمام حلقه شاهی
نواب کامیاب شاه بی ظل الهی شده بود و آنچه در انتظام امور دولت و انعقاد قواعد ملک دولت می
اندر میشد بر عکس مطلوب نتیجه داده هیچ تدبیر ایشان موافق تقدیر نیفتاد و درین اثنا میانه شاملو و استاجلو
اندرک غبار نقاری ارتفاع یافته بسعی محمدی یک بار و سولای رفع آن شد و ماده نزاع آن بود که نواب
غفران پناه جهانبانی ایالت ولایت همدان را بر بغیر خان استاجلو تفویض نموده بود و در وقت اسمعیل
قلینان شاملو اراده نمود که ایالت انولایت شاه وردی خلیفه که برادر بزرگتر او بود تفویض با عیقلینان
چون از صوابید او تجاوز نمیتوانست کرد و با بغیر خان نیز سوء مزاجی داشت راضی با نیمعنی شده قسم
ایالت همدان را با اسم شاه وردی خلیفه عزادار یافته مشارالیه روانه انصوب شد بغیر خان نیمعنی نژاده
خاطر گشته اگر چه ظاهر اظهار انقیاد نمود اما دست از ان ملک کوتاه نمیکرد و در منازل حاکم نشین قامت داشت
و بیرون میرفت و شاه وردی خلیفه خود مرد دولتمند خدا شناس بود اما جهلاء شاملو که اقوام و ملازم او بودند
بگفت و گو در آمده اراده نمودند که او را جبراً و قهراً از همدان بیرون کنند بغیر خان که طینت او از عجب و غرور
سرشته شده بود و از شاه وردی خلیفه جلالت و قوت در آن وقت بیشتر داشت تا بسط ایشان نیارده
از آزر دلی که داشت تمکین ایشان نکرد و کار بغیر خان و جلال انجا میداد و زیادتى از طرف استاجلو شرفی الحله
باعث خفت شاه وردی خلیفه شده چون این خبر بار و رسید اسمعیل قلینان با طایفه شاملو سوار شده از او
رفتند همدان و پنه و تا دیب بغیر خان نمود و عیقلینان بلا خطه خاطر اسمعیل قلینان و اینکه میان شاملو و
استاجلو نزاع واقع نشود انواع ملایمت و فروتنی کرده او را ازین اراده منصرف ساخت و مقبل شد
که خود رفته شاه وردی خلیفه را در حکومت انجا متمکن سازد و بغیر خان را از آن فته بدست او دهد اسمعیل قلینان
متمسک او را بمذول داشته ترک رفتن کرد و عیقلینان با جمیع امر او را روانه انصوب شد و پس از ورود او
مصلحی طرفین میان میگذاشته و فیما بین ایشان کرک اشتی واقع شده بود و بغیر خان کرک حکومت همدان

از آن ولایت بیرون آمده بود در راه بعلیقین آن رسیده بار دو آمد حدن احمیل قلین نزد باور یا ده چنانی نبود
و او نیز از احمیل قلین آن اندیشه تمام داشت از یلاق خرقان با اتفاق برادران چند نفر از جوانان استاجلو که
ملازمان قدیمی او بودند اجماع انتقال خود را انداخته از اردو فرار نمود. راه خراسان پیش گرفت و چند روز از
حرکت نیا سوده در مشهد مقدس شرف پاپوس حضرت علی شاه علی ظل اللهی و غزلاقات مرشد قلینان فاکشته
اورا بآمدن عراق راغب ساخته بی انتظامی دولت ابوطالب میرزا و اختلال احوال عراق را چنانچه بود و ظاهر
نشان کرد و در ایامی که اردوی همایون در یلاق خرقان بود آشور آقامی از جانب حضرت علی شاه علی ظل اللهی
و مرشد قلینان عراق آمده کتابات آورد بان این حال بر کجلی اجمال آن چون خبر واقعه مایله نواب غور
جهانبانی بشهد مقدس رسید و از اطراف و جوانب عراق و کرمان فارس عراقی خلاص آید و رودیا
مرشد قلینان که مرد عاقل کار دان بود خواست که یکی از مردم روزگار دیده صاحب هوش را بوقایف
فرستد که اوضاع در خانه و ارکان دولت و حقایق حالات اردو و امرای عراق را از قرار واقع فهمیده و
رساند که بعد از معاودت او آنچه صلاح دولت دانند عمل نمایند آشور آقامی مذکور را بدین خدمت
مامور ساخته روانه نمود و محضه داشتی از جانب حضرت علی بنج مدت و اندامه ارشتمل بر پرستش واقعه
مایله برادر بزرگوار و اظهار اشتیاق نوشته و مرشد قلینان نیز عریضه خلاص فرستاده کتابات بجز
وارکان دولت مشتمل بر مواعظ و نصایح نوشته خلاصه مضمون آنکه چون چند سالست که باقتضای اوضاع
فلکی و انفساد مفسدان طرین میلان امر اعظام عراق و خراسان و حشت پدید آمده انواع خصومت بظهور
و بمعنی باعث فساد کلی شده از بی التفاتی قزلباش و نفاق امرا و رئیس سفیدان طوایف اعادی دست
تطاوع حاجبای ملک دراز کرده اختلال تمام بامور سلطنت و پادشاهی راه یافته الحال چون باقتضای
قضا قضیه مایله شاهزاده مغفور بوقوع انجامیده و البوم حضرت علی شاه علی ظل اللهی که در مشهد مقدس
دارند و پسر بزرگتر نواب سکندر شاند و بمرتبه رشد و تمیز رسیده آثار جهانبانی از ناصیه های یونش بدست
متوقع از حضرات ارکان دولت است که بعد از یوم بساط مخالفت در نور دیده هکلی سر از یک کربان
بر آوریم و با هم صکر اتفاق نموده در امور سلطنت و پادشاهی و دفع اعادی و انتظام مهمام مالک بطریق
رای و صلاح و دولت قاهره باشد بصلحت یکدیگر بعل اوریم و دولتی را از میان قزلباش بر اندازیم
چون آشور آقا بقزوین رسید قوچرخان شاه ملوک بجهت حراست بای تخت همایون در شهر مانده بود و او را

نگاه داشته حقیقت را عرضه داشت نمود بعد از استجازه بار دوامده حضرات خوانین خطام بمصامین مسطور
اطلاع یافتند اما دیده بصیرتشان از مشاهده طریق مستقیم گشت پوشیده و چون اعتقادی بجانب مرشد قلینان
که در خدمت حضرت اعلی وکیل و صاحب اختیار مطلق بودند داشته و علیقلینان فتح اعلی را در دیوان
اعلی بایه قدر و منزلت بایوان کیوان رسیده زمام مهام سلطنت و پادشاهی را بقبضه اقتدار خود در
آورده بودند و خود را پادشاه نشان دیده دیگر برادر نظر نمی آورد و میدانست که بودن او و مرشد قلینان
در یک مکان امکان ندارد و صلاح خود را منظور داشته سخنان او را بچله و نذویر حمل نموده انکار بلیغ
نمودند و از جانب نواب سکندر شانه حکمی باو نوشتند که فرزند ارجمند خود سلطان خمره میرزا را بعید
و قایم مقام گردانیده بودیم و او در وقتی که متوجه حمایه ترکمان و تکلومیشد وصیت کرده بود که اگر در آن
سفر او را قضیه واقع شود ابوطالب نیز از جانشین او باشد و حالاً بنا بر قراری که طوایف قزلباش سلطان
میرزا نموده بودند وصیت او را منظور داشته که خدمت فرزند ارجمند بسته بامر دیگری راضی نمیشوند
مرشد قلینان را که میانه امراء عراق خراسان ماده فتنه و فساد شده بودند سرزنشها کرده از جانب امراء
ریش سفیدان او بیماقات و شیعه درین باب نوشته جمیع امراء و ریش سفیدان هر طبقه مهربان نهاده
آشور آقا را در کمال خفت و بی اعتباری روانه کردند اما سوای علیقلینان و اسمعیل قلینان و محمد علی
و سولای محمد و زیوسایر امراء اعیان راضی بانیمعنی نبودند با کراه مهربان و شیعه نهادند جمعی برونق دعا
بنیامهاری بانی دادند بعد از رفتن او رای و تدبیر ایشان بران قرار گرفت که روانه کاشان شده آن بلده
از تصرف ولینان انصراف نمایند و از آنجا باصفهان ویزد در فتنه مهات فارس و آنجه و در انصیل داده
متمم در انزلی و تادیب نموده جمعی را که محل اعتقاد ایشان باشد بگورمت هر ولایت نصب نمایند علیینان
ذوالقدر حاکم قم و مرشد قلینان شامو برادر اسمعیل قلینان را بیشتر بر سر ولینان بکاشان فرستادند
و چون کمان نوفره بفرما و آقا داشتند بعضی از اهالی اصفهان که در اردو بودند نوفره با آقا شکایت
داشتند محرک مصادره و موقوفه او گشته متقبل شدند که از اموال و متعلکات فرما و آقا و اتباع و عظام
او مبلغی گرانمند بحصول موصول گردانند و عمر همان سیلابی خرقان فرما و آقا را که انچه اموال و اسباب
او را بچله ضبط کرده بودند و میرزا احمد کفرانی ناظر وزیر و صاحب متقاطعه اصفهان شده میرزا هدایت
نجم ثانی را ناظر معاملات آنجا کردند و ضابطان بجهت ضبط اموال فرما و آقا تعیین کرده تا نچایه ثبت نفی

از اتباع عکله و فعله او هر یک مبلغی گیرانیده محصلان شدند فرستادند و دروغی اصفهان را به سید یک کوزه تفویض
 نموده روانه اصفهان کردند بعد از آن از دوی همایون کوچ کرده در عرض پست روز بکاشان رسیدند و چون
 چون از ایشان مایوس بود در وب شهر را مسدود ساختند براق آلهه داری سرانجام داده دست با محصل
 تجار و متمولین دراز کرده بملازمان انعامات و افزوده داد و رفته رفته بجائی رسید که بتقاضای العبد و مافی ید کان
 لمولاه آنچه نزد هر کس گمان کرد ملک خود پنداشتند جزا و قهرا باز یافت میکرد و پسونیان شهر را محاصره کرده سیبهار
 داده در قلعه گیر می نمودند تا آنکه سیبهار را بخندق رسانیدند درین اثنا خبر خوش از جانب اصفهان رسید
 حاصل کلام آنکه چون ملازمان و سردمان فرهاد آقا که در قلعه اصفهان بودند و سر کرده آنها خسرو یک نام غلامی بود
 که نسبت قومی باو داشت خبر گرفتاری او را شنیدند در وب قلعه را مسدود ساختند بکسر شخص و قلعه داری قرار
 دادند و تمکین ضابطان اموال و تحصیل اراکین کرده با علان کلمه عصیان مبادرت نمودند و سید یک را در غم
 و میرزا احمد که وزیر صاحب مقطعی بود و دیوار نسبت منازل سادات عالی درجات حسینی نقباء آن ملک بنام
 بحسینه مشهور است و تا غایت مردم آن ولایت تعظیم آن مکان را بست و ملجا میدانستند در آمده از بلوکات تشکیلی
 و کمانداز آفریده محافظت شهر حسینه میکردند و از اهل قلعه که اکثر غلامان بی سرو پا بودند دست و زارها
 واقع شده احوال اهل شهر فتنه گشته امنیت و استقامت اراکین بلده فاجره کن رجبت و غلامان غاصی با
 فیوگا و عصیان و طغیان می افروزدند تا آنکه اشتهار فرصت نموده روزی علی الغضله بحسینه رفته چند جا دیوارها
 سوراخ کرده باندرون ریخته اموال و اسباب بی نهایت بناج برودند و سید یک کونیه دار و غم میرزا
 محمد امین را که هر یک مرتضی محاکک اسلام بودند گرفته در کوفه فرهاد آقا بقلعه رسانیدند و میرزا احمد وزیر
 با جمعی فرار نموده پرتیان حال بکاشان رسیده حقیقت حالات غرض نمودند حضرات ارکان دولت آنوقت
 سلطان کنک لورا با بعضی از امر اجبت حراست شهر اصفهان فرستادند و چون ایشان قدم بولایت اصفهان
 نهادند امر او را در شلوکه یاغی بودند خبر آمدن ایشان شنیده در مورچه خوار اصفهان بر سر ایشان ریخته اند و علی
 سلطان و میرزا هدایت نجم ثانی و چند نفر دیگر از اعیان ترک و تاجیک را گرفته بمیان خود بردند حضرات
 ارکان دولت از وقوع این حال در کاشان بی آرام گشته در تسخیر قلعه کاشان بیشتر از پیشتر سعی نمود
 گرفتند چون لور اصفهان تعجیل داشتند با آنکه اسباب نورش سامان شایسته نیافته بود و شبی پور
 نمودند تا نصف شب از جانبین قتال و جدال واقع شده جمعی از جوانان کار آمدنی ضایع شدند و کاری برآورد

و بعد از یورش مذکور اسماعیل قلیخان صلاح در آن دانست که چون مهم اصفهان شده تراست اهم و اولی آنست که
با ولینخان صلاح گونه کرده مهم او را بوقت ^{در حواله کند} و متوجه اصفهان شوند و خود باعث گفتگو شده کنان بدین
قلعه فرستاده متحدینک و بدو مهمات ^{است} و ولینخان که از مضیق محاصره بیهنگ بود این معنی را غنیمت دانسته
با اسماعیل قلیخان متوسل شد و نیک و بد مهمات خود را در عهد اشتقاق او گذاشت و چند کس خود را با حقوق پیشانی
فرستاده در مقام اعتذار در آمده فرستادگان بوسیله اسماعیل قلیخان ملازمت علی قلیخان در یافته تبر
سجده و پا پیوس نواب سکندر شان و ابوطالب میرزا مشرف شدند و عذر بی ادبها خواسته متقبل شدند
که یکد ماه او را فرصت دهند که در کاشانی بپای خود را گرفته بدو که از دیوان اعلی نامزد او شود و او را بگرد
و بعد از قیل و قال بسیار در یافت که چون اردو کوچ نماید او در واز را بکشد و سیصد نفر از جماعت
شاملو و بیات و غیره را در کاشان بگذارد که در شهر بوده باشند و بعد از رفتن او شهر را محاطت نمایند
از جانبین راضی شده صلحی چنین که کس سپنا و روی خود چون اردو کوچ کرده روانه اصفهان شد و در
که میرزا عرب منجم هر وی تعیین نموده بود داخل شهر شد حسینه دولتی نه بیا یون قرار یافته و متفر شد که غلیظ
در حوالی دولتیانه فرو داید و اسماعیل قلیخان بجهت کلبه رفته هر یک از امرا و ارکان دولت در منزلی مناسب
کردند و غلامان در محاطت و قلعه داری اصرار نموده از پنجانب نیز شروع در توب ریزی و قلعه گیری شد و بعد از
چند روز علی قلیخان صلاح در آن دانست که با فرهاد آقا و غلامان برقی و ملائمت پیش آمده شاید بطلان
انجیل قلعه را از دست ایشان بیرون آورد و فرهاد آقا را بمنزل خود آورده و بجز از گردن او بر داشت بطریق
همان با او سلوک نموده خاطر او را بمواعید جمیله اطمینان بخشید و متعدد مهمات او شد او کس بقلعه نرسید
فرستاده یکد کس متعدد خود را طلب داشت و اینان را با طاعت و متابعت و قلعه کشودن امر نمود و اول
خسرویک و غلامان اعتماد نموده با فرهاد آقا سخنان درشت خشونت امیز گفتند اما رفته رفته بصلح را غلبه
بعد از قیل و قال بسیار خاطر از قتل و سیاست جمع نموده خسرویک بیرون آمد و با علی قلیخان و امرا
ملاقات نموده ابواب قلعه مفتوح ساخت و باندک ملائمت و حسن تدبیر مهم قلعه با سالی صورت یافت
بعد از انجام قلعه مهم از جانب مهدی قلیخان و ذوالقدران شیر از ریش سفیدان آمده و با ایض و شکست آوردند
و در باب قتل علیخان عذری چند گفته التماس نمودند که اگر ارکان دولت قاهره چنین متعدد است
نموده مهدی قلیخان را بایالت شیر از منسوب سازند ایشان نیز غاشیه اطاعت و انقیاد بر دوش گرفتند

طایفه ذوالقدر که بصوفیگری و اخلاص منسوب اند از رضای ثواب سکنه شان در گذرند و ترجیح کلی بر یوان علی و اهل
سازند و الحقی در آنوقت متقاضی اجابت متمسک ایشان بود و محتمل بود که ازین سامحه و اغماص فواید کلی بدولت ایشان رسد
میرزا محمد وزیر قزوینی آنرا ناپسندید و ایالت شیراز را بشاه قلی خلیفه ذوالقدر حاکم داراب جزو که بار و جمل بود
نامزد نموده الکاء و اورا بطها سب قلی سلطان ولد علیخان دادند اگر چه رفتن ایشان بغارس منکرش تا آنحضرت
آتش که مهد علیخان ذوالقدران در مخالفت اصرار نموده شعار عباسیگری ظاهر ساخته و دیگران نیز که با
دولت ابوطالب میرزا خلایف و زریده بروفق مدعای ایشان سلوک نموده بودند با کلیه قطع امید از انطباق
از ایشان رسیده تر شدند و در خلال این حال میان علیخان و اسمعیل قلیخان تقارن خاطری بمیان آمد چند
روزی بین الجانبین که ورت و نزاع بود و داده نزاع آنکه علیقلی سلطان ذوالقدر نوازه شاه قلی خلیفه مهر
شاه جنت مکان مصاحب علیخان و تربیت یافته او بود الکاء قم که در زمان شاه جنت مکان بجداتعلق
داشت با و اختصاص یافته بود درین هنگام که علیخان صاحب اختیار و مختار السلطنت شده بود و خواست
که منصب مهادری که در زمان شاه جنت مکان با جدا و تعلق داشت بمشارالیه تفویض یابد و همش
این منصب غلو کرده اسلمش خان ولد شاه رخ خان که بجای والد بر تبه مهادری سرافرازی داشت محرک این
مدعاشد و جمعی از طایفه ذوالقدر که تربیت یافته بشاه رخ خان بودند جانب اسلمش خان ولد او را ترجیح داده
از نمعنی سر باز زد و با اسمعیل قلیخان توسل جست و او در مقام حمایت مشارالیه درآمد و علیخان این حمایت
ناپسندیده آمد و در حصول مدعای خود اصرار نمود و نمعنی ماذه که ورت شد با فساد و مفیدان بین الجانبین
و خشت بدیده آمد و طوایف قزلباش و کرده شدند جمعی بر سر اسمعیل قلیخان و جمعی بر سر علیخان جمعیت نموده
همه روز در شهر اصفهان سپه آرایی کرده از یکدیگر خائف و هراسان بودند و نمعنی باعث برهم خوردن شهر
و مملکت شده احدی متوجه حراست ملک و صیانت احوال عجز و مساکن نمیشد از بی اعتدالی جهل و پدولت
قزلباش تر و در کوچه و بازار دشوار گشت و دروب و کاکین مسدود گشته و دست از اسواق بر طرف
اما ابواب مصاوره و مواخذ مفتوح گردیده سیلغهای کلی بعلت متطعی اصفهان و دوشکات ارکان
دولت در محکمت برقم در آمده شجواه ارباب عیالات شده رفا پایی بچاره بدست محصلان شدید گرفتار بودند
چون پرستی بنوعی است هر کس براتی می افتاد با لمضا عفا از رعیت زیر گرفت مجلای احوال مردم اصفهان
مخل شده درین اثنا خبر رسید که عبدالخان اوزبک بوم تنخیر خراسان بر سر هرات آمده شهر را محاصره کرده

علیقلیخان شالمو حاکم هرات قلعه را آمد و در دایره بقلعه داری شتولست و مرشد قلیخان حضرت اعلی
از مشهد بیرون آورده از راه طبرستان ابراق دارد و چون از خراسان آمد و شد بوقلمون رسید و خبر صحیح رسید
و مشخص نبود که ازاده مرشد قلیخان از بیرون آمدن مشهد مقدس از خوف عبدالمجید خانست یا غریت عراق
در مدتی جمله این خبر باعث آن شد که مصلحی بمیان آمده میان جوانین عظام اصلاح کردند و علیقلیخان را از محال
مهر داری علیقلی سلطان گذرانیده حصول این مدعا را بوقت دیگر حواله اما خوانین از ملاقات یکدیگر ملاحظه
و احتیاط بجای آورده طایفه شالمو اسمعیل قلیخان را نمیکه اشتند که بمنزل علیقلیخان رود و آمدن علیقلیخان
خود بمنزل او بنا بر عجب و تکبر و بزرگی که داشت میسر نبود بعد از آمدن بسیار میزد محمد وزیر اسمعیل قلیخان
قرار داد که آمدن سبقت نموده بمنزل علیقلیخان رفته برفع غبار خاطر او پردازد و در روزی که میان ایشان
ملاقات واقع شد از هر دو طرف لشکر عظیم آراسته اسمعیل قلیخان در کمال شکوه و اقتدار به حسینه آمد
از بجانب نیز چند فوج از سپاه آراسته بواب و حجاب کاشته تفکیک بسیار از اطراف و جوانب استوار
مجلسی در کمال عظمت و مهابت ترتیب دادند چون اسمعیل قلیخان بدرخانه او رسیده این اوضاع مشاهده
نمود طوعاً و کرهاً و بر بروقی و مردمی پیش آمده با چند نفر از برادران و امر او را شنیدند این شالمو
و سایر اویماقات که با او بودند داخل خانه علیقلیخان شدند سایر لشکریان را از دخول مانع آمدند اسمعیل قلیخان
در آن مضایقه نمود و با چند نفری از اعیان مجلس علیقلیخان در آمده بن جانبین ملاقات واقع شده
با یکدیگر کرک اشستی کردند و هنوز میان ایشان التیام تمام نشده بود که خبر فوت مرتضی قلیخان بزرگ آمد
مرشد قلیخان از راه دامغان بوقلمون رسید و مرشد قلیخان بدین قرار گرفت که با جمعی از اعیان
خود که قریب پنجاه کس میشدند ایستاد و بالکاهی ری بیستول او مقرب و در فتنه از انجا بخوار و سمنان
رود تا دامغان راه را مضبوط سازد که اگر اهل عراق هوس استقبال موکب شاهی داشته باشند
استقبال نتوانند نمود و چون مردم خراسان بسیار کم اند قدرت آمدن عراق نتوانند کرد و اسمعیل قلیخان
در موکب هائیون نواب سکندر شان و ابوطالب میرزا ابدار السلطنت قزوین رفته در بایستی خجالت
استوار داشته باشند و خواهان باشد الیه او را ازین مانع آمده گفتند که چون اعتمادی بجای
اسمعیل قلیخان نیست پادشاه و پادشاهزاده را با و سپردن و خود از در خانه دوری گرفتن از عقل و درست
و کاهی ملاحظه آن داشتند که مبادا مرشد قلیخان با ستطهار لشکر افشار رود و القدر که از یکدیگر دو کرمان و شیراز

کسان نزد او فرستادند و خوار عباسی نام نهاده از راه نیرد باصفهان آید و در هاجا توقف نمودن را اولی الثوب
میشم و چند روز درین فکر و اندیشه بسر برد و چون اراده ازلی بسلطنت و پادشاهی حضرت اعلی شاه فیصل علی
تعلق گرفته بود و هیچ تدبیر ایشان بصواب مقرون گشت بعد از چند روز که او از توجیه بموکب هاجا نکشائی از راه نیرد
متواتر گشت رایها بر رفتن دار السلطنت قزوین قرار یافت و برگشتگی بخت دست جور و تعدی کشوده اکابر
اهالی اصفهان را که اندک اواب مصادره و مواخذة مفتوح گردانیدند و شهر و مملکت از نظام و نسق افق و حلقه
پناه و آرامی بدیدنبو و مجلا بعد از خرابی بصره ابراهیم خان ترکمان ولد حیدر سلطان جابوق را بدار و علی اصفهان
نصب نموده عنان توجیه بصوب مقر سلطنت معطوف گردانیدند و علیقلین خان ذوالقدر حاکم قم را بیشتر ستان
که بقم رفته است که خود را اگر استه بر جا که مقرر شود حاضر گردد و از تقدیرات الهی و علامات ظهور دولت شاهی
محمدی سار و سولایغ را که رکن رکن دولت و مدبر امور سلطنت ابوطالب میرزایان بود عارضه تباری شده و او
مذوز بجهت چهارچو او در مورچه خوار اصفهان توقف واقع شد در آن اثنا خبر آمدن حضرت اعلی و مرشدقلین
از راه خوار و سمنان تحقیق انجامید و او دو کوچ کرده بکمت یا غیکری و لیخان عنان از طریق متعارف کاشان
بچمدان از راه جابوقان روانه شدند ذکر احوال خراسان و توجیه بموکب هاجا و نیرد شاه فیصل علی و نیرد
یافتن بر سر سلطنت ایران با حال ابوطالب یا بقا مرقوم ملک بیان گشت که در سالی که میان علیقلین خان شاه گوی
و مرشدقلین خان حاکم مشهد مقدس مقاتله واقع شده شکر هرات منهدم گشتند حضرت اعلی شاه فیصل علی که
در حد اثناسن بودند علیقلین خان بعبادت و لادگی و خدمتکاری آن سرور یا فیض سلطنت و درقبال سرفراز
بود بدستاری کارکنان عالم غیب اسرار خفیه که غریب شایخ آن بنی ظهوری آید بدست مرشدقلین خان
علیقلین خان شکسته و پیرایشان حال بهرات آمد چون سرمایه چنین را از دست داده بود و مع ذلک از مرشدقلین
خون تمام داشت و از عراق خود مددی متصور نبود و مقتضای الفوق مثبت لکل حشیش از غایت اضرار باید
انکه معین و ناصری بدست آر و یک کس بخدمت میرزایان قندهار و کس دیگر بخدمت عبدالعزیز خان او یک
بیار او ستاده طرح آشنائی انداخته بایشان توسل و تلجیح گشت و تواضعات دنیا دارانه بظهور آورده
خود را از منسوبان هر یک شمرده از جانب ایشان نیز ملاطقات ظاهری بظهور پوست میرزایان خود
بتواضعات او بکمال فراغت و عافیت عدول نمودند اما عبدالعزیز خان از آشنائی او قوت طامع
بجراکت آمده و همکس تسخیر ملک عدیم المثال هرات که در آرزوی آن شبها برآورده بود و در خاطرش بود

پذیرفته به توجه جانب خراسان مصمم گشت و به انجام اسباب یورش خراسان پرداخت تا آنکه در اوایل این سال
که سنه ستم و تسعین و تسعمایه هجری و باخود نامعد و داور بکیه بخراسان آمده نخست کسی نزد علیقلینان رستاده
پنجام داد که او قبل ازین عرضده شعی و رستاده با وی الفت و آشنائی شده تواضعات و رسانه و کلمات
چاکرانه بطور آورده بود اکنون بهمت تسخیر ملک خراسان مصروف گشته موکب عالی متوجه انصوبت کرد قبول
خود صادق بود تا مل موکب عالی پوسته سعادت کوشش در یابد و در آن ملک سکه و خطبه باسم و لقب
خانی مزین سازد که از جانب مایه مورد و عواطف و الطاف گشته ایالت آن ولایت بدستور با و مسلم میگرد
و اگر آن ولایت را بدیوان اعلی گذارد بهر محل دیگر که از ولایات محاکم ماورالنهر و ترکستان و بدخشان بوده
داشت باشد با اختصاص می یابد و اگر در قول خود صادق نبوده و ملازمت ما موافق مزاج او نیست چون
غزیت انصوب تصمیم یافته بی نیل مقصود مراجعت مناسب ناموس سلطنت نیت بلده هرات را خالی کرد
بجانب قزلباش رود علیقلینان از وقوع این حال بی آرام شده از آن طرح آشنائی که از روی صورت
واضطرار بعد از آنکه انداخته بود دشمنان گشت به طایفه قزلباش را با اوز بکیه تعیش و آرامش ممکن است
و دل از حکومت ملک هرات که اعظم بلاد خراسان و رشک روضه رضوانست بر نهد اشته و اعتمادی
بجانب ملک عراق نیز نداشت با ضرورت رضا بقضای الهی داده دل بر تحصن و قلعه داری ننهاد به انجام
اسباب آن پرداخت و مردم بلوکات را بشهر آورده و آذوقه و احتیاج مرتب ساخت و بعد از آنکه خانان
اومایوس گشته در کمال شدت غفلت بظاہر هرات رسیده مجامعه قیام نمود همه روزه بین الجانین
مصاومه در کار بود شرح آن حال و بیان آن مقال در حقیقه دوم از مساعدت نجات میمنت مال نامولت
مرشد قلیخان که در مشهد مقدس معلی ازین حال آگاه گشت چون لشکر خراسان را قوت مقاومت با عبد الله خان
نبود و قضیه بایله شاهزاده مغفور سلطان حمزه میرزا در عراق روی داده بود و مرشد قلیخان چنانچه گشت
کس بوقاق فرستاده بود که از امر و ارکان دولت نواب سکندر شان استمراج نمایند که اگر سلطنت
و ولیعهدی حضرت اعلی راضی باشند و مخالفت و سرکشی طرفین بوفاق و اتفاق مبدل گردد روی وجه
بوقاق آورده بالشکر عراق که بهمت برفع عبد الله خان بند و فرستاده او مراجعت نموده جواب بخت
مدعا آورد اما مر تفضی قلیخان پیرناک بعد از آنکه از عراق بازگشته بدامغان رسید و از خود بسلامت
و بکشتن یک ولد محمد خان ترکمان را بشهد مقدس معلی نزد مرشد قلیخان فرستاده اظهار تهنیت

و یکدیگر می نمود و او را بتوجه عراق ترغیب نمود و از جانب فارس و کرمان و نیز دینار و موغی که تخریر پوست متواتر گشته
انظار اطاعت و انقیاد می نمودند و مرشد قلیخان که مرد عاقل و کارداران بود بجهت عنادی که طایفه ترک از استاجلو
هست اعتمادی چندانی بجانب مرتضی قلیخان نداشت و میخواست که حضرت علی راسر میاید دولت او بود و میباید و در
هزار خانه ترکمان برود و در رفتن راه دامنغان متامل بود و با استعدادی که داشت جرات آمدن عراق را نداشت
و نگاهداشتن انجمن رای ریاض دولت و اقبال را و مرشد مقدس از بیم سطوت و صولت عبدالله خان بگریخت
نمیدانست درین فکر و اندیشه شبها بمرده رای او بدین قرار گرفت که چون امراء افشار و ذوالقدر که در نزد
و کرمان و شیراز و ایلمان فرستاده انظار انقیاد نموده اند او در موکب های یون شاهی ظل الهی از راه حبس و نزد
برود و انجاعت را بخود ملحق ساخته با استعداد تمام قدم بولایت عراق نهاد مرتضی قلیخان نیز با طایفه ترکمان
از دامنغان بروانه کاشان گشته که ولنجاق را بخود ملحق ساخته در عراق بموکب های یون پیوندد و ابراهیم خان
برادر خود را بجای خود مرشد مقدس نصب نموده ابو مسلم خان چاوشلو حاکم اسفراین و محمد خان چاوشلو حاکم
جام و بوداق خان چکنی حاکم خوشانرا در مرشد مقدس نزد او گذاشته بغزیت جانب عراق در موکب عالی
آن خبر و اتفاق از مرشد مقدس بیرون آمده چون بجوای ترشیز رسید بعضی اخبار و رویدادها یافت که مرشد قلیخان
رفتن جانب عراق را فراموش نموده توجه بجانب دامنغان و سمنان اهم و اولی دانست اول آن خبر رسید که مرتضی قلیخان
در دامنغان رخت اقامت بر راحله فنا بسته از دار دنیا بدار عقبی انتقال نمود و از قضیه فوت او و غنچه که
مرشد قلیخان از مشارالیه داشت و ملاحظه که از رفتن راه دامنغان می نمود زایل گشت و یکدیگر آنکه تحقیق است
که امراء عراق در موکب نواب سکندر نشان و ابوطالب میرزا باصفهان آمده اند و از انجا بجهت انتظام مهملات
فارس و کرمان ویز و خواهند رفت و در صورت محتمل که امراء افشار و ذوالقدر از ایشان اندیشه منتهی
بموکب های یون شاهی ملحق گردند و مهملات بروجهی که مرکوز خاطر است صورت نه بند و چون دارالسلطنت
قزوین که مقر خلافت عظمی خالیست و بسیاری از اهل عراق خصوصاً شاملویان بجهت استقامت یون تحت حمایت
مشغول بودند بعاشور آقا انظار دولتمخواهی تمام نموده پیغام کرده بودند که در آمدن عراق استعجال نمایند
که بتوفیق استعجالی مهملات حسب المدا عا بصورت پذیر است و شاور دی سلطان ثانی اغلی ذوالقدر حاکم
سمنان که او نیز در موکب ابوطالب میرزا بیان و تربیت کرده علی قلیخان فتح اغلی و محل اعتماد دولتمخواه او بود
فوت شد از و قلع و قمع مقدمات مذکور غزیت راه دامنغان در خاطرش رسوخ یافته رای کافی دولتمخواهان بدو

شاهی بدین غم لایق تصمیم یافت از آنجا که نزول اجلال واقع بود کوچ کرده بمشهد مقدس علی نمود و چند روز اقامت
صرف تعمیر قلعه و استحکام برج و باره نمود و ناظر از جانب قلعه مشهد منوره جمع کرده بابا نصرت و شصت نفر از ملازمان
و دولتمداران جان سپارد و در روضه مقدسه منظر حضرت امام الحسن و الانس استنداد بهمت نموده با وجود الطاف
علی ابطال سعد و بخت فیروز از مشهد مقدس بیرون آمدند و از قمر سرعت سیر استعاره کرده در هیچ منزل و
مسکونی توقف جایز نداشتند و چون بدامغان رسیدند برادران و پسران مرتضی قلیخان و اعیان ترکمانان
که در آنجا بودند که خدمتکاری بر میان جان بسته موافقت موکب هایون شاهی اختیار نمودند و از آنجا پس
بمیان ذوالقدران سمنان فرستاده احمد سلطانرا که وکیل شاه و روی سلطان ثانی افغانی بود و بعد از فوت
اولصوابدیدریش سفیدان حاکم ایشان شده بود باطاعت و انقیاد و دلالت نموده مشارالیه صلاح در موافقت
دانسته کس باستقبال موکب هایون فرستاده ابواب قلعه سمنانرا مانند بخت و دولت بر روی اولی
دولت قاهره کشود و خود ملازمت بعبادت مشرف گشته منظور نظر شفقت و الطاف شایان را که دید و از آنجا
برادر السلطنت قزوین کس فرستاده قورخمس خان و اهلای قزوین را با بسته بن موکب عالی دلالت نمودند و
قورخمس خان برادر اسمعیل قلیخان و ریش سفیدان شاملورا که در قزوین بودند سیامعاس علی سلطان ولد
چرنداب سلطان اهلای و اعیان قزوین را جمع نموده در باب اطاعت و مخالفت مشورت نمود برادران
اسمعیل قلیخان را فی باطاعت و متابعت نبودند اما عوام الناس هجوم نموده از نزد قدم میمنت لزوم
شاهی اظهار داشت و خرمی بی اندازه کرده شعار عباسیان پیش گرفتند مجله ایکی در مقام اطاعت
و انقیاد در آمده ابواب مخالفت مسدود کردند و ایندو برهنائی با دمی اقبال جوق جوق باستقبال موکب
هایون میشتافتند حسین قلی سلطان برادر علی قلیخان فتح افغانی که از جانب برادر حاکم رمی بود از آوازه
توجه موکب مقدس و هجوم خلایق هر اسبده مجال توقف نیافت و اکثر اجمال و انقال خود را ریخته جریده
بجانب قلعه الموت که جماعت فتلوطها سب میزرا در آنجا نگاه میداشتند رفت و مرشد قلیخان بر کوه
مقدس حضرت علی بی مانع و منازعی راه قزوین پیش گرفتند و در ساعت سعد داخل شهر شده و دولتمداران
هایون نزول نموده و آن سندانرای بزم شایسته ای در مقرب سلطنت آبا و اجداد قرار گرفته قدم بر سر
جهانبانی نهاده زبان حال خلایق با نیتقال گویا گشت نظم ای شاه کامیاب که در این حکام است
سلطان چار باش کرد و نغمه نام تست خوش نکیه زن بسند شایان نامدار از کاند زمانه دولت نام تست

و مرشد قلیخان دولتشاه بایون را بفرمودم شاه جمجاه ملایک سپاه آراسته و کالت دیوان علی را حجت التقلید
بخش گرفت و از اطراف و جوانب ریش سفیدان طوائف قزلباش بر گاه جهان پناه آمدن آغاز نهادند
قدوم میمنت لزوم بجای می آوردند و از کاشان و لیخان الیغار نموده راه ری بفرزین آمده بشف بایوس
مشرف گشت مرشد قلیخان چون از خوانین و امراء ابوطالب میرزا خوسفک بود و لخط از شکر و تدبیر کار ایشان
نافل نبود و در کل مواد حرم و احتیاط مرعی میداشت امراء ترکازانموم با بپرغیب خان استاجلو و برادران
فرستادند که در بیرون شهر در ده بر صوفیان که بر سر راه اصفهانست نزول نموده از آن راه خبردار شدند
اما چون علیقلی و اسمعیل قلیخان و امراء ابوطالب میرزا ورموکب نواب سکندرشان و ابوطالب میرزا
از چرپا و قان گذشته بجوالی قم رسیدند خبر ورود ورموکب بایون حضرت علی شاه قلی اللهی بایشان رسید
تنزل تمام بجال آنجا عت راه یافت و کس بطلب علیقلی سلطان ذوالقدر حاکم قم فرستادند و او از آمدن
تقاعد و زریده در وب قلعه قم را مسدود ساخته اظهار خلاف بجمهور رسانید علیقلیخان از معنی بغایت
استبعاد نموده با اتفاق اسمعیل قلیخان و امراء بهانه زیارت مرقد منور معصومه علیها و علی ابایها اصرار
و التجهیز از آنجا و جده شده تقیم آمدند و کس نزد او فرستادند که بهمانی تو آمدیم مشارالیه جواب فرستاد که
طایفه قزلباش از آمدن مانع شده هوای عباسیگری در سر دارند و مرا اختیار نمیست ایشان از رویاوس
کشته بار دو آمدند تا الوقت چندان با دخت و غرور در دماغ ایشان بچده بود که خلاف مطلب خود صلا
در آینه خاطر نشان صورت نمی نمود در آنروز اندکی از خواب غفلت پدیدار و بار دخت شید کشته افکند خود
افتادند و چون از جوالی قم با و رسیدند متبجده و اوسط الناس اهل اردو که همه خانه کوچ و قزوین داشتند
برخصت شروع در رفتن کردند خوانین عظام مرشد قلی سلطان بر او اسمعیل خان را تعیین کردند که با قوت
در سر راه بوده هر کس برخصت بشهر رود قتل و غارت نمایند این مخالفت باعث از دیار رغبت مردم
شبهه احوال و ائصال خود را انداخته از راهها غیر معهود میرفتند کار بجایی رسید و مرشد قلی سلطان ضبط
عاجز گشته واعیان قزلباش برده از روی کار برداشته خاطر نشان امرا کردند که خانه کوچ اکثر مردم
از قوچان و ملازمان خاصه شریفه و غیر ذلک در دار السلطنت قزوین اند و هر گاه میان این مردم
مخالفت روی دهد مهم منجر بقتال و جدال خواهد شد و محتمل است که مرشد قلیخان و اتباع او دست
بخانه کوچ مردم اردو دراز نمایند بجهت رفع این دغدغه در رفتن قزوین شتاب میکنند چون امراء

محاربه و مجادله میان این دو گروه مکر و طبعیت قزلباش است هر لحظه فکری و هر لحظه اندیشه دیگر مینمودند و مع
ذلک علیقلینان خاطر جمعی از اسمعیل قلیان نداشت با یکدیگر از روی وفاق و دوستی حرف نمیکشیدند و
تدبیری که علیقلینان میکرد اسمعیل قلیان آنرا صایب نمیشم و مدعای علیقلینان این بود که چون در وقت
اختلاف در میان داشت که قزلباش عراق بهم رسید و اکثر مردم روی بغزوین دارند ایشان با این حال
با خوارسان و منسوبان حضرت اعلی شاه می مقاومت نمیتوانند کرد و پادشاه و شاهزاده خود را بر دوش میگیرند
و رفعت ایشان اختیار کند از ساوه بجانب همدان رفته در آنجا اقامت نمایند مردم عراق از بودن ایشان
در همدان اکثر عاقبت اندیشی کرده عنان از رفتن قزوین بچده خواهند داشت و چون مرشد قلیان و
اتباع او که از خراسان آمده اند تهی و دست و پیریشان حالند و ماخرین و اسباب همراه داریم رفته رفته
مردم ایشان باینو گشتند بر سر ما جمعیت خواهند نمود و حالا چند روزی حفظ حال خود نمود و مقتضای
اللیل جلیع برین تا چند شب استن است تا خود را بکوشه کشیده منتظر باشیم که از بس بر دوشه چه
صورت خواهند نمود اسمعیل قلیان در این قول نموده میگفت که جماعتی که الیوم درین اردو اند همه خانه کوچ
در قزوین دارند و با طبع بر رفتن قزوین بر سر اهل و خیال خود را غلبه اند و هرگاه کوچ ما بجانب همدان
واقع شود یک کس بر سر ما نمیاند و با لکلیه ما بود و ضایع میشویم اولی آنست که بجانب قزوین روی میگردانند
خود یک کس پیش نیست اگر موافق رضای ما سلوک نماید فبها و الا قوت و قدرت ما و شکر عراق از خراسان
بیشتر است او را دفع نموده هر کدام از پادشاه زادها که اراده داشته باشیم سلطنت و ولایت دهدی اختیار داریم
علیقلینان میگفت که هرگاه بغزوین رفته عنان اختیار خود را یک روز بدست مرشد قلیان بدهیم او و هزار
بدفع ما برداخته بر فردیکه موقوف نمیدارد و اولی آنست که از یکدیگر دور بوده باشیم تا بنیم که فلک شعبده باز
چه شعبده انگیز و مجلا سرشته تدبیر از دست داده بودند و مع ذلک با یکدیگر کید و کیمت نمودند و نزاع
احوال ایشان بر همه کس ظاهر شده و فرار نمودن متجذ و اوسط الناس با رباب تعین سرایت کرده و شرب
جمعی از مردم روشناس و اعیان قزلباش فرار مینمودند و سعی میکردند که در اوراک ملازمت اشرف
و ملاقات مرشد قلیان بر یکدیگر سبقت داشته باشند مجمل چون غیر رفتن قزوین اندیشه دیگر نمیتوانستند
نمود و قرار دادند که کل امرا و یوزباشیان و اعیان قزلباش که در اردو بودند و معظمت ایشان جماعه مذکوره
ذیل اند اول علیقلینان و امراء استاجلو و اسمعیل قلیان و اتباع او و اسلش خان مهر دار و امراء و القدر

و او همچنان پرنس و علیقلیخان شاملو و امت قلی سلطان کنکرو و اسمعیل قلیخان و مرشد علی سلطان برادر او و قلی
سلطان خلیفه که حاکم شیراز شده بود و احمد سلطان اسایش اغلی و محمد یقلی سلطان طالش و شاه وردی خلیفه
ایشانلو و اسمعیل سلطان ال بلو و طهاسب قلی سلطان ولد علیخان و حمزه سلطان فتولو و حسن بیک تورچی شیراز و سید
کونور و شاه قلی خلفا و رولو و ایماق پات و یوزباشیان و ریش سفیدان و دیماقات جمع شده عهد کردند
بمیان آوردند که با یکدیگر دوست بوده از صلاح و صوابد یکدیگر تجاوزه نمایند و در تمام قصد یکدیگر ننموده باشند
و هر کس در مقام وقوع یکی از ایشان شود و یکی اتفاق نموده بدفع آنکس پردازند تمامی امر او اعیان و زن و بچه
و رخاذه میرزا محمد وزیر جمع شده کلام اندر میان آورده نوعی که سمت تحریر یافت با یکدیگر قسم خوردند و هنوز
رایها بر فتن رسوخ نیافته بود که از اتباع علیقلیخان اول محمد یقلی سلطان طالش و امت قلی سلطان کنکرو و
نموده برخاسته و فرستند و طایفه استاجلو اکثر راه فرار پیمودند چنانکه با علیقلیخان اندک مردمی ماندند اما طایفه
شاملو شات قدم و زبیده از سر اسمعیل قلیخان پراکنده شدند و چون اعوان و انصار بیشتر داشت علیقلیخان
از صلاح او بیرون نمیتوانست و مرشد قلیخان با و پیغام کرده بود که بران غریز معلوم است که میان شاملو
و استاجلو اتحاد قدیم و هر فیما بین جدایی نبوده و ناچار است که درین دولت یکی از اعاظم امرای شاملو
ریش سفیدان این طایفه و یکی سردار کان دولت باشد و امروز کسی که در میان شاملو و تبه این امر دارد و علیقلیخان
حاکم هرات و آن غریز است و عداوت علیقلیخان با آنغریز بر همکنان ظاهر و دشمن و دشمن دوست میباشد
بس با ضرورت مرا با آن غریز محبت و دوستی چاره نیست و او و کالت و ریش سفیدی علیقلیخان افغان
و تعظیم و بزرگی او را پذیرفته بود من از و کمتر نیستم مع ذلک بر اتب بهتر از و این غریز سلوک خواهم کرد و اگر
علیقلیخان فسخ اغلی که با هم از یک او میایم بجهت منصب و کالت و ریش سفیدی ایماق خود در آمدن مترود
خاطر بوده از ما و ندغه ناک باشد آنغریز چرا در آمدن تماشایی بنماید مجملات انواع چرب زبانیها بمصلحت وقت بطریق
آورده بود و هر چند این حکایت فروشی از صدق نداشت اما چون ظاهر صورت و نوع پذیرفت اسمعیل قلیخان
کول خورده بخیر رفتن قزوین حریفی دیگر میکفت و علیقلیخان اینمعنی را فهمیده هر چند با اسمعیل قلیخان میکفت که
مرشد قلیخان از او ایماق ماست و ما او را بهتر از تو میشناسیم بلا نیست او اعتماد نیست و هرگاه دست یابد
یک روز با او تو را بکشند و در میان شاملو صاحب داعیه بسیار است و دیگر را تربت خواهد نمود که دست
چورد او باشد و تو بتر از من خواهی کرد و فکر دیگر کمال خود کنیم اسمعیل قلیخان بر رفتن قزوین با و دیگر را

بالآخره متقرر شد که هر که ام یکی از معتقدان صاحب خرد کار دیده خود را بفروین فرستند که بامرشد قلینان ملاقات
انظار نمایند که امر انجمنی را به میان این دو گروه کرده از رضا و صلاح شما بیرون نیستند و او ضاع انجاعت و مکتون
خاطر ایشان را از قرار واقع فمیده باز آمدند که بمقتضای آن عمل رود احمد یک پنی از جانب علیقلین و احمد یک سکی
از طرف اسمعیل قلینان برفتن تروین مامور شدند و ایشان رفته بامرشد قلینان ملاقات کرده مرشد قلینان
از روی عقل و کار دانی با ایشان گفت و گو کرده انواع ملائمت و فروتنی نموده بحرب زبانها هر دو را طمین
خاطر گردانیده باز گردانید و ایشان آمده آنچه از دیده و شنیده بودند تقریر کردند مجملار فتن قزوین طوعا و کرها
در خاطر بار سوج یافته از ساه کوچ کرده چون بخشگرد رسیدند از جانب قزوین عباس قلی سلطان شاملو
و میر سید حسن مجتهد و احمد یک ایشک افاسی که از ریش سفیدان استاجلو بود و بر سالت آمده از جانب
مرشد قلینان پیغام آوردند خلاصه پیغام آنکه تا غایت که باقتضاء قضایا طوایف قزلباش دوی واقع شده
بود انواع شر و فساد و فحاشی روی داد و این معنی باعث دلیری اعداء دولت کشته بسیاری از ممالک متعلقه
قزلباش تبصره عادی رومیه در آمده و حالا از طرف خراسان نیز اوزبکیه اشهار فرصت یافته که بفر
آنملک کشیده اند و بر همکنان معلوم است که تا این دو گروهی در میان نبوده باشند شکریه خراسان را قوت
و قدرت دفع اوزبکیه است و نه شکریه عراق را تا ب متقاومت رومیه و اگر چه سال دیگر تلخ ترین گذر نفعان
تمام بدین دولت میرسد و من درین وقت که عبداللہ خان خراسان آمده بود لایق دولت ندانستم
که پادشاهزاده را که الیوم که فرزند ارشد اکبر نواب سکندر شان و سرمایه دولت قزلباش است و وفار
جهان داری خورشید آسا از ناصیه های یونش جداست و خراسان نگاه داشته محصور اوزبکیه کرد و انم
و حقوق نعمت این دولت را منظور داشته آنحضرت را برداشته روی توجه بامصوب آمده ام و عرض بجز
اتفاق و یکدی و دفع عادی نیست طموع از حضرت خوا این عظام و ریش سفیدان دولت قاهره آنست
که ترک لجاج و عناد کرده با یکدیگر متفق گردیم و آنچه لایق دولت باشد بصلاح یکدیگر پیش گیریم و با ایشان
قرار داده بود که اگر امر او خوانین و مقام وفاق و اتفاق بوده باشند ایشانرا الکلیف قسم نمایند که باشند
قلینان دوست باشند و با او عذر نمیدارند و حضرات که بشریف آورده بودند اول بنظران علیقلینان رفتند
و اسمعیل قلینان و سایر امر او ریش سفیدان بمنزل اوجع آمده با حضرات ملاقات کردند و اسمعیل قلینان بیشتر
از دیگران سر رضا جنبانیده مرشد قلینان را در آمدن تحسین کرد و علیقلینان که چون عاقل بود میدانست که بود

و مرشد قلیخان که هر دو از طایفه استاجلو و هر دو پادشاه نشان و وکیل السلطنت بوده اند در یکدخانه عکسیت
و هر که ام که قدرت یا بند نبغس و یکری ابقا نمینماید چون علاجی دیگر نه داشت و از اتفاق اسمعیل قلیخان خاطرش جمع
نمود و با کراه تمام رضا بقضا داده هر چه تکلیف نموده قسم یاد کرده و تمایلی که امر او اعیان دوستی یکدیگر و قبول
وکالت و ریش سفیدی مرشد قلیخان قسم یاد نموده و قرار یافت که هر یک از خوانین عظام معتقدی همراه ایشان
نمایند که بشهر رفته مرشد قلیخان را نیز قسم دهند که خاطر یکدیگر جمع نموده داخل شهر شده با هم ملاقات نمایند
بعد از وقوع این حال امر او خوانین با اتفاق فرستاد و با محمد مرت نواب سکندر نشان رفته عباس قلی سلطان
و میر سید حسین مجتهد از جانب بندکان حضرت اعلیٰ عرض دعا و اظهار شوق و آرزو مندی بسیار بوالد بزرگوار
کرده از جانب مرشد قلیخان سخنان دولتمدارانه که مناسب حال بود عرض کردند و نواب سکندر نشان که نیکو
تر و دات مکر و خاطر شریفش بود و بالکلیه از مشاغل عظیم سلطنت و پادشاهی دلگیر شده بود و از تشریف قدم
فرزند ارجمند اظهار پشاش و حرمی کرده مرشد قلیخان را استخوان فرمودند و حضرات مهمات را بر وفق رضا
مرشد قلیخان برداخته و مقضی المرام روانه شدند و محمدی سار و سولانغ همراه ایشان بشهر رفته که با مرشد قلیخان
ملاقات کرد و او را قسم دهد که با علی قلیخان برادرانه سلوک نموده در مقام عذر و نفاق نبوده باشند و یکی
اعیان اردو که آن فرستاده تهنیت قدم مبارک بجای آوردند و چون اخبار برهنه و کی تشکر عراقی و
تر زلال امر او بی اتفاقی ایشان با یکدیگر مسموع مرشد قلیخان کردید و خونی که از وقوع مجاریه نخستین داشت
را بیل گشت و مهمی چنین بزرگ که باین آسانی تصور نگردیده بود ساخته شد اما دغدغه داشت که مباد ایشان
بهیات اجتماعی آمده در وقت ملاقات عذری اندیشند و شب روز درین اندیشه بود که سبک جمعیت آن
کرده از یکدیگر ریخته هر یک از امرار را فرود آورده بشهر آمده تا ممکن باشد بهیات اجتماعی با علی قلیخان و اسمعیل قلی
و محمدی سار و سولانغ ملاقات کنند و نوعی که تواند زد و تر بدفع ایشان پرداخته خود را از دغدغه ایشان
فارغ گردانند و چون میر سید حسین مجتهد و عباس علی سلطان و احمد بیک ایشان قاضی خود نموده آمدن
محمدی سار و سولانغ و احوال آنجائی را خاطر نشان نمودند مرشد قلیخان بدی ساعت را بهانه کرده محمدی
سار و سولانغ را مقرر نمود که در خانه محمد شریف بیک جا و شلو تو رچی تیر و کمان فرود آورند که چون بنا
غوب شود با او ملاقات نماید و ارقام مهربانیون با سم هر یک از امر او و زرامداد نموده فرستاد که تعید
برفاقت و یکری شده شرف ملازمت اشرف و ملاقات او در یانند محمدی سار و سولانغ از مشایخ این اصناف

تفرس نموده که میانه مرشد قلیخان و ایشان التیام ممکن نیست اما در اردوی نواب سکندرشان بعد از رفتن
محمدی سار و سولایغ تفرقه تمام دست داده طبقات قزلباش از بزرگ و کوچک متعبد با مرونی احمدی شده
بهمجا با شروع در رفتن کردند حتی ملک پوتات باوشاهی کارخانها را انداخته رفتند و عمده نقارخانه کرمانی
باوشاهی برداشته بشهر بردند و در آنجا بنام نامی حضرت اعلیٰ نوازش در آورند روزی که از منزل کوچ
کرده بیشتر آمدند میر انوران و جلوه داران و عمده طوایل زیاده از دو کس مانده بود که بجهت نواب سکندرشان
و ابوطالب میرزا جلو کشند و از اهل خدمت سوا ذریل یک شربت دار و چند نفر از شاگرد پیشکان و غلامان کسی
در خدمت ابوطالب میرزا مانده بود اما اعظم که همیشه بر در دولتیانه هایون جمع شده در وقت سواکی
شاه شاهزاده کرمانی خوانند درین کوچ بدر دولتیانه میامند و امرانیر از یکدیگر خایف گشته در آن کوچ
با هم ملاقات نکردند و آنقدر صبر کردند که از محمدی یک بایشان خبری رسد و در آمدن بی اختیار شده شب
در موضع منبره که چهار فرسخی شهر است فرو آمده بودند هر یک از امرای اراده نمودند که بی اطلاعی دیگری
شهر رفته در دیدن مرشد قلیخان بر یکدیگر سبقت داشته باشند و چون اسمعیل قلیخان لشکر و اعوان
و انصار بیشتر داشت و عیسی قلیخان از خوایف بود اول عیسی قلیخان باسی از شب که شنبه بی اطلاع اسمعیل قلیخان
باتفاق احمد سلطان آسایش اعلیٰ و قنبر یک کوزی بیوکل و جمعی که با او بودند روانه شهر شدند و همچنین
اسمعیل قلیخان همین رای اندیشیده باتفاق شاه وردی خلیفه اینا ملو و حسن یک تورچی شمیر برادرزاده
خود و رضا قلی یک ایشک اقا سی ولد پیری اینا ملو و جمعی از مردم شاملو که با باغ کس بودند از منبره سوار
متوجه شهر شدند و میرزا محمد وزیر حال و میرزا الطفی که وزیر معزول بود با پسرش میرزا محمد زمان که مستوفی المالک
بود بدغدغه آنکه مبادا عیسی قلیخان و اسمعیل قلیخان فکری دیگر داشته باشند و بایشان که حاجک معضوز بودند
چون کمان زر داری هست و دست درازی بمال ایشان کرده بطرفی دیگر روند و در هاشب از راه غیر
متعارف روانه شهر شده بمنزل تورخمس خان رفته در هاشب او را بر داشته بدولتیانه رفتند که بوسید
او با مرشد قلیخان ملاقات نمایند بکسب اتفاق همگی یارانی که مذکور شد در دولتیانه فروین یکجا جمع شده
بموجبی در هر که بگری بهین داغ مبتلاست در آنجا از آمدن بی هنگام یکدیگر مطلع شدند مرشد
قلیخان که دروب دولتیانه را استحکام داده بود و مردم اعتمادی فو اسان سپرده چون از آمدن ایشان
خبر یافت مقرر کرد که ایشان را با یک ملازم بدولتیانه در آورده سایر مردم را بخصت دهند بمنزل خود

صبح بدولتیانه آیند قاپوچیان و مستحقان درگاه دولتیانه کثوره حضرات خوانین و رفقا را ماند و کثرت
شکریانرا از دخول مانع آمدند مرشد قلینان کسی فرستاد که چون حضرات اجلاس و صوفیکری و زریه انگه
بمنزل خود روند بدولتیانه آمدند طریق صوفیکری آنست که اول یکدیگر و پاپوس اشرف مشرف شوند لاله
نواب اشرف بنواب رفته اند امشب در دولتیانه آسایش نمایند که صبح بسجده اشرف مشرف شوند و شاید
بیلاخانها که در مابین دولتیانه و میدان اسب بودند و هانشب جمعی بجا رست ایشان مامور شدند
امرا داشتند که گرفتار شدند و ملاقات ایشان با مرشد قلینان دست نخواهد داد چون صبح شد عارفان
آمده شمیر و آلت جارج آنچه همراه داشتند از ایشان گرفتند و علامت حبس و قید ظاهر شد اما در درو
نواب سکندر شان چون سیر امر از رفتن خوانین عالیشان اطلاع یافتند هر کدام با مردم خود و شهنشاه
بمنزل خود رفته فرو دادند و مرشد قلینان قورخمس خان را با میرزا شاه ولی وزیر خود و جمعی از پیش
سفیدان استاجلو با استقبال نواب سکندر شان فرستاد که آنحضرت با ابوطالب میرزا بشهر آوردند ایشان
بمنبر آمده نواب سکندر شان و ابوطالب میرزا که در حیمه شسته حیران کارخانه الهی بودند سوار گردیدند
آوردند و چون بدولتیانه تشریف آوردند نواب کامیاب اشرف استقبال پدر بزرگوار کرده و ملاقات
و دستبوس مشرف شد برادر عزا در آغوش مهربانی کشیدند و دست پدر نامه را گرفته بجرم
مقدس در آمدند نواب سکندر شان که از اوضاع روزگار و امور جهاندار می دلگشسته کوشه غمت
و عافیت میطلبیدند از ملاقات فرزندان جند اظهار مسرت و شادمانی کرده خود را از سلطنت و
پادشاهی خلع نموده فرق فرقد ساری هایون اعلی را بتاج و بیج پادشاهی آراست و بر زبان خواص
و عوام شکر عواق که تا غایت اسم مبارکش عباس میرزا بود شاه عباس جاری گشت و در هانشب
محدثات سر برده سلطنت که عده ایشان نواب مستطاب علیه عالیه زینت یکم صبیحه قدسیه شاهی
و نواب سلطاتم و الهه نواب سکندر شان بودند با سایر شاهزادگان بشهر آمده بجرم ساری مقدس رفته
شرف ملاقات نواب کامیاب دریافتند و مرشد قلینان که بنیروی دولت روز افزون حضرت اعلا
شاهی ظل الهی و شمعان قوی دست را بدین آسانی بدست در آورده بود بفرقه ایشان افتاد
و توضیح اسمعیل قلینان آنکه که در غده از طایفه شالمو داشت قورخمس خان از برش سفیدی شالمو و عده
داده او را با خود متفق ساخته قتل ایشانرا عجلایب شمر و روز دیگر ایوان جلستون را راکشته

جمع امرا و ارکان دولت را حاضر ساخته حضرت اعلی شاه علی شاه با جازه والد نامدار مسند شاهی الطلعت
همایون رفعت آسمانی بخشید و در مجمع امرا و اعیان قزلباش که در پایتخت سریر اعلی صف زده گرد و ولتخواهی
بر میان بسته بودند خوانین ابوطالب میرزائی را بخون برادر سعید شهید سلطان حمزه میرزا مواخذه نموده
بجلفا و صوفیان ریش سفیدان خطاب کرده طلب قصاص فرمودند و جمیع طوایف قزلباش رضا جوئی
تصدیق قول همایون کردند و مقرر شد که انجاعت را بای ایوان چهل ستون حاضر ساخته صوفیان و
و جوانان این دولت ایشانرا در هاجنا بقصاص رسانند و چون ایشان حسب الامر از بالا خانه
پایین آمدند دانستند که حال چیست یکیک که به ایوان میرسیدند از اطراف و جوانب شمشیرهای
می نهادند بنوعی که علیقلین گفته بود اول اسمعیل شیخی را پاره پاره کردند و بعد از آن علیقلین را
آورده از همان شربت جانی زدند و محمد یک سار و سولایغ را نیز در خانه محمد شریف یک آورده سار
ملکی ساختند احمد سلطان آسایش اعلی که احتمال کشتن او بنود خجری که در میان موزه پنهان کرده کشیده
یکدو کس را زخمی کرده بدینجهت کشته شد رضاقلی یک اینانلونی که خداوردی دلاک باستانی او را کشتند
مغفور شده بود کشته شد و اموال و اسباب ایشان بحیطه ضبط درآمد و تقصیر سایر امرا و وزیران را بباب مناسبت
بغفور معون کشته مجرمه و ترجان قرار گرفت و با سم هر یک را فرخو حال مبلغی بر حسب ترجان رقم شده بمحصلان
سپردند که بوصول رسانند و آن مبلغ بدو خرج و انعام جماعتی که از خراسان همراه آمده کمال برپائی داشتند
تقسیم رفت خاتمه بحمد الله و المنة که صحیفه اول از رموز تاریخ عالم آرای عباسی رقم اختتام پذیرفته
سوانح عجیبه غریبه ایام ولادت با سعادت آنحضرت تا زمان جلوس برسند دولت و کامرانی نوی
که دانست و توانست بر صحیفه بیان نکاشت اکنون وقت آنست که جواد نیکو خرام قلم را در مضمار
سخن سرائی بکوه در آورده شروع در تسوید صحیفه دوم نماید و بیان جلوس همایون شهریار عالمی
و شرح احوال خجسته مال آنحضرت و قضایای زمان دولت ابد متقرونش در رشته تحریر کشد و نیز
که صادرات احوال آنحضرت را در صحیفه دوم که قضایای زمان پادشاهی ایرانست سال بسال بکاشته
کمال شریف مقال گرداند تا بر سلطان کارخانه عالم و عالمیان ظاهر گردد که در هر سال آنحضرت را بتابید
ملک متعال و نیروی نجات و مساعدت اختر برج فال اقبال جبه قو حات روی داده وجه گونه زمانه بآ
ترقی بر روی اولیای دولتش کشاده و بکج طریق مدام انام را بحسن تدبیر و این صایب نظام و نظام

تا سلاطین کشو که در باب برای و تدبیر چون نظر بران دیباچه دیوان تقدیر اندازند و این پسندیده اش را دستور
خود سازند و متمسک از ارباب ذکا و فطنت است که در حین مطالعه در هر جا نظر بسبب و خطائی اندازند
عنایت و الطاف و دیده مروت و انصاف در و نکرند و در مقام اصلاح در آمده بمقتضای این کلام
ع بزرگان خورده بر خوروان نگیرند و علمائند و جهت یار و مددکار باشند که متوفیق الله تعالی
صورت از روی که در جریده خیال رقم ارتسام دارد و بنحو تیرین و جوی در صفحه بیان چهره کاشته صحیفه
دوم بروفق مد عار رقم انجام پذیرد و این تازه غوغا شبتان بلاغت را بان خسر و محالک فتوحات
عقد و مجالست دست داده ابدالدهر به نیکی ازان کام گیرد و شو که باقی بود از ثنائی کثر

همی در جهان نام نام آوران و السلام علی

من التبیع الهمدی

مم مم
مم

